

سال نو،
سال پیروزی کارگران، دانشجویان و
زنان ایران علیه نظام سرمایه داری
مبارک باد!

پیش به سوی تدارک اول ماه مه



روز اعتراض بین المللی برای آزادی
منصور اسالو و محمود صالحی

صفحه ۴۵

میلیتانت

Militant

نشریه ای برای جنبش دانشجویی ایران

۷ فروردین ۱۳۸۷ - سال اول - شماره ۱۱



اتحاد دانشجویان سوسیالیست
را مستحکم کنیم!

۲۶ بهمن ۱۳۸۶ اعلام موجودیتی توسط «دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های سراسر ایران» (که شامل دانشجویان دانشکده فنی باهنر شیراز، دانشگاه پیام نور نورآباد ممسنی، دانشگاه پیام نور شیراز، دانشگاه خامنه ای بوشهر، دانشگاه پیام نور بوشهر، دانشگاه صدرا شیراز، دانشکده ادبیات شیراز، دانشکده سما شیراز، دانشگاه پیام نور خوانسار، آموزشکده دختران شیراز، دانشگاه دولتی مرودمشت، دانشگاه فنی مرودمشت، دانشگاه آزاد مرودمشت، دانشگاه ملی آبداده، آموزشکده آبداده می شد) انتشار یافت.

ادامه در صفحه ۲

مطالب این شماره :

- | | |
|------------------------------------|---------|
| انقلاب ونزولا بر سر دوراهی | ۵ صفحه |
| کوبا پس از فیدل کاسترو | ۱۳ صفحه |
| خونریزی برای نفت بس است! | ۱۶ صفحه |
| «پراک اوپاما» کیست؟ | ۱۹ صفحه |
| انتخابات پاکستان | ۲۲ صفحه |
| کوبا در دو راهی | ۲۵ صفحه |
| کار مخفی و کار علنی | ۲۶ صفحه |
| در نقد مواضع منصور حکمت | ۳۹ صفحه |
| تروتسکی و انقلاب ۱۹۰۵ | ۴۰ صفحه |
| گفتی که باد مرده است! (احمد شاملو) | ۴۸ صفحه |

مروری بر سیاست
«سازمان بین المللی کار» در ایران

رضا مهدوی

در پانز امسال يك هيئت از کارشناسان سازمان جهانی کار که ریاست آن را خانم کنلوپاترا بر عهده داشت؛ به منظور بررسی روابط کار و وضعیت شرکای اجتماعی به ایران سفر کرده بودند.

ادامه در صفحه ۲

آموزش مارکسیستی

الفبای کمونیزم نوشته بوخارین و پرابراشنسکی (۷) صفحه ۴۷

مروری بر سیاست «سازمان بین المللی کار» در ایران

رضا مهدوی



در پائیز امسال يك هیئت از کارشناسان سازمان جهانی کار که ریاست آن را خانم کلنپاترا بر عهده داشت؛ به منظور بررسی روابط کار و وضعیت شرکای اجتماعی به ایران سفر کرده بودند. این هیئت در طی گزارشی ۴۵ صفحه ای، وزارت کار و امور اجتماعی ایران را در رابطه با دخالت در امور داخلی نهاد های کارگری و کارفرمایی مقصر شناخته است. در پی آن، قرار بود سازمان جهانی کار با همکاری تشکیلات خانه کارگر ایران از ۱۵ تا ۱۶ و ۱۹ تا ۲۰ اسفند برای کارگران ایرانی کارگاه آموزشی در تهران و یزد برگزار کند. در این کارگاه آموزشی قرار بود تشکیلهایی چون خانه کارگر، سندیکای شرکت واحد و انجمن صنفی روزنامه نگاران نیز حضور یابند. اما، کارگاه آموزشی سازمان جهانی کار به دلایل نامعلومی لغو شد.

سندیکای کارگران شرکت واحد، همزمان شدن برگزاری کارگاه آموزشی با روز اعلام همبستگی جهانی با کارگران ایرانی را از دلایل به تاخیر افتادن زمان برگزاری این کارگاه آموزشی اعلام کرده است (دسترنج ۸۶/۱۲/۱۱). لازم به ذکر است که پیشتر و به دلیل ادامه بازداشت منصور اسانلو و محمود صالحی، فدارسیون جهانی کارگران حمل و نقل (itf) و کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگران جهان (ituc) در اقدامی مشترک و هماهنگ روز شانزدهم اسفند (ششم مارس ۲۰۰۸) را به عنوان روز همبستگی جهانی با کارگران ایرانی نامگذاری کرده بودند (که با موفقیت با

محسوب می شد؛ این بار نیز گسست از گرایشات خرده بورژوا رادیکال (چپ) کارگری و چپ رادیکال و غیره) گامی به سمت گرایش مارکسیزم انقلابی است.

اما بدیهی است (و همه ما سوسیالیست ها توافق داریم) که تداوم مبارزات سوسیالیست ها و گرایش به مارکسیزم انقلابی، تنها با «اعلام موجودیت» و چند فعالیت و چند بیانیه مشترک تحقق نمی یابد. این اتحاد نیاز به دو سطح مشخص از فعالیت دارد.

اول؛ سازماندهی و تشکل یک «قطب سوسیالیستی» همراه با تمامی گرایشات سوسیالیستی که به روشنی از اعتقادات بورژوایی و خرده بورژوایی در گفتار و کردار گسست کرده اند. تنها سازماندهی این قطب که منطبق با وضعیت اختناق آمیز کنونی است: تلفیق کار مخفی با کار علنی است. محور کار مخفی ایجاد هسته های مخفی سوسیالیستی (با رعایت دموکراسی درونی) است. محور کار علنی (یا کار میان توده های وسیع دانشجویان) ایجاد فعالیت با شعارهای روشن و اهداف مشخص عملی است (این موارد را می توان از طریق بحث درونی دقیق کرد).

دوم؛ تنظیم یک سلسله جلسات آموزش مارکسیستی سیستماتیک؛ مرتب و با برنامه برای شناخت پایه ها و ریشه های نظری و عملی جنبش سوسیالیستی در سطح جهانی. زیرا فعالان جنبش سوسیالیستی نباید فراموش کنند که ادغام کار عملی و تئوریک بسیار اهمیت دارد. در واقع می توان ادعان داشت که بدون تئوری انقلابی به عنوان ستون فقرات حرکت های سوسیالیستی، عمل انقلابی نمی تواند به فرجام رسد.

فعالان میلیتانت برای هر دو سطح از پیشنهاد بالا آمادگی خود را برای تبادل نظر و سازماندهی مشترک با رفقای سوسیالیست در دانشگاه اعلام می دارند. بدیهی است ریز اقدامات را باید مشترکا و از طریق بحث و تبادل نظرات درونی انجام داد. در انتظار تبادل نظر و همکاری مشترک با رفقا خواهیم بود.



شورای سردبیری میلیتانت
۱ فروردین ۱۳۸۷

اتحاد دانشجویان ...

بقیه از صفحه ۱

این رفقا با اعلام موجودیت خود خواهان فعالیت و مبارزه " درجهت پیشبرد اهداف و استراتژی سوسیالیستی و کارگری برای برون رفت از وضع فلاکتبار موجود حاکم بر جامعه و رسیدن به جامعه انسانی" شدند.

فعالان نشریه میلیتانت به تمام رفقای درگیر این «اتحاد» دانشجویان سوسیالیست سراسر ایران خیر مقدم گفته و از این حرکت حمایت می کنند. اقدام این رفقا دانشجوی سوسیالیست حداقل از دو لحاظ حائز اهمیت است.

اول؛ این حرکت، تداوم مبارزه سوسیالیست ها در وضعیت دشوار سرکوب ها را به نمایش می گذارد. به عبارت دیگر، اهداف سرکوب گرایانه اخیر دولت را خنثی می کند. دولت سرمایه داری که قصد داشت ریشه دانشجویان سوسیالیست در دانشگاهها را با بورش ۱۶ آذر (دستگیری و زندانی و شکنجه های روانی و فیزیکی و ارباب) بسوزاند؛ با این اقدام نشان داده شد که با شکست روبرو شده است. اکثر رفقای دستگیر شده به همت فعالیت دفاعی فعالان و خانواده های آنها و به ویژه حمایت های بین المللی با قید وثیقه آزاد گشته اند. اعتقادات سوسیالیستی دانشجویان نه تنها از میان نرفته که با این اتحاد سوسیالیست ها به قوت خود باقی مانده است. این پروژه نمایانگر تداوم تغییر قوا به سود جنبش سوسیالیستی و در عین حال نشانگر شکست دولت سرمایه داری در سرکوب و نابودی جنبش سوسیالیستی است.

دوم؛ اتحاد «دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های سراسر ایران» نمایانگر گسستی قاطع با شیوه مبارزه و طرز کار جریانات خرده بورژوا رادیکال در دوره پیش است. این گرایش را می توان با گسستی که طیف طرفداران اصلاح طبان چند سال پیش به فرجام رساندند؛ قیاس کرد. همانطور که برش پیشین از اصلاح طلبی و اعتقادات بورژوایی (مدرنیسم، پسا مدرنیسم و غیره) گامی به پیش و در راستای گرایش به اعتقادات سوسیالیستی

شرکت بسیاری از فعالان کارگری در سراسر جهان برگزار شد.

سندیکای کارگران شرکت واحد در این رابطه اعلام کرد: هر چند رئیس دفتر آسیایی ILO در نامه خود تعویق در برگزاری این کارگاه آموزشی ۴ روزه را ناشی از دلایل مختلف دانسته است، اما گفته می‌شود که در دیدار اخیر این مقام ilo با نماینده itf در رابطه با همزمانی این کارگاه با روز اعلام همبستگی جهانی به صورت شفاهی صحبت شده است.

چه موضعی کارگران پیشرو باید در قبال سیاست "آی ال او" داشته باشند؟

در شهریور ۱۳۸۲ «سازمان بین المللی کار» (آی. ال. او) قصد داشت با تأیید هر دو جناح هیئت حاکم، «سندیکای کارگری» برای کارگران ایران ایجاد کند. این تحولات در پی سفر هیئت ویژه‌ای از سوی آی. ال. او به تهران، (۲۷ سپتامبر تا سوم اکتبر ۲۰۰۲)، و متعاقباً سفرهای نماینده‌های دولتی به مراکز آل ای او بوده است.

در سال ۱۳۸۲ گزارش "ای ال او" دو نکته مهم را دربرداشت:

نکته نخست؛ گزارش تأکید می‌کند که «تشکل‌های سیاسی حق دخالت در امور انجمن‌های صنفی را ندارند» و نمایندگان انجمن‌هایی رسمیت دارند که متکی بر «انتخابات آزاد و با آرای کارگران انتخاب شده باشند»، و اینکه: «انجمن‌های صنفی به عنوان سندیکاهای واقعی مورد حمایت قرار گیرند و اتحادیه‌های واقعی کارگری با مشارکت این تشکل‌ها تأسیس شوند».

نکته دوم؛ اینکه: «تشکل‌هایی صوری که تحت عنوان «کارگر» راهاندازی شده و در وزارت کار به ثبت نرسیده‌اند» غیرقانونی اعلام می‌گردند.

چنانچه این موارد در دوره آتی مجدداً طرح گشته و مورد توافق دولت قرار گرفته و اجرا گردند؛ بررسی این دو نکته حائز اهمیت است.

نکته نخست،

برجسته شدن «انجمن‌های صنفی» به مثابه نهادهایی مستقل از احزاب سیاسی و متکی بر انتخابات آزاد. در صورت اجرای چنین طرحی، کارگران پیشرو سه شیوه محوری از برخورد در مقابل خود خواهند یافت:



اول؛ عدم شرکت در چنین نهادهایی به عنوان تشکل‌هایی مرتبط به دولت سرمایه‌داری. و در مقابل آن، تمرکز بر سازماندهی تشکل‌های مستقل کارگری که الزاماً نهادی رسمی نبوده و مهر تأیید از «وزارت کار» را ندارد. به سخن دیگر تحریم انجمن‌های صنفی و تبلیغ تحریم آن‌ها در میان سایر کارگران.

دوم، شرکت فعال و غیرمشروط در انجمن‌های صنفی به مثابه «تشکلات مستقل کارگری» تحت نظارت «سازمان بین‌المللی کار» و معیارهایی مترادف با قوانین بین‌المللی کار. به عبارت دیگر، انحلال خود در آن‌ها با هدف فعالیت درازمدت پیرامون مسایل جنبش کارگری (افزایش دستمزدها و بازپس‌گیری حقوق عقب‌افتاده و غیره).

سوم، تدارک برای شرکت مشروط در انجمن‌های صنفی با حفظ استقلال تشکلیاتی و در عین حال تداوم کار غیررسمی.

روش اول، گرچه این روش با در نظر گرفتن عملکرد چند دهه دولت سرمایه‌داری ایران، می‌تواند موجه جلوه داده شود، اما چنین روشی در عین حال به راحتی کارگران پیشرو را می‌تواند از مجامع کارگری منزوی کند. باید متذکر شد که تمام اقدامات کنونی دولت نمی‌تواند تنها ظاهرسازی باشد. بانک‌های جهانی و سازمان‌های بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری در ایران نیاز به امنیت و آرامش داشته و دولت را وادار به تن دادن به یک سلسله از قوانین بین‌المللی خواهند کرد (هر چند آن قوانین

بین‌المللی خود انحرافی باشند). تضمین، تداوم و گسترش این قوانین به نفع کارگران، بستگی به شرکت و مبارزه خود کارگران برای احقاق حقوق‌شان است. دور زدن تجمعاتی که کارگران به صورت توده‌ای در آن شرکت می‌کنند، الزاماً در تمام شرایط صحیح نیست. در این امر تردیدی نیست که ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری واقعی تنها پس از براندازی ریشه‌ای نظام سرمایه‌داری تحقق می‌یابد، اما استفاده از روزه‌های موجود برای پیشبرد مبارزات در درون نظام سرمایه‌داری نیز ضروری است. زیرا کارگران تنها از طریق مبارزه و فعالیت مستمر در جامعه سرمایه‌داری به ماهیت واقعی رژیم و سیاست‌های متحدان بین‌المللی آن (مانند آی. ال. او.) پی برده و اعتماد به نفس کسب می‌کنند.

کارگران ایران بیش از ۲۸ سال مورد ارباب قرار گرفته و از هر روزه‌ای برای تنفس و پیشبرد مبارزات خود استفاده می‌کنند. عدم شرکت سوسیالیست‌ها در میان تشکل‌های کارگران تحت هر عنوانی یک عمل فرقه‌گراییانه‌ای بیش نیست.

روش دوم؛ آن روی سکه روش اول است. طبیعی است که کارگران پیشرو نمی‌توانند تسلیم وضعیت موجود شده و هر آنچه اعلام می‌گردد را چشم بسته بپذیرند. شرکت غیرمشروط در «انجمن‌های صنفی» یا سندیکاهای کارگری آتی می‌تواند کارگران را خلع سلاح کند. کارگران به اندازه کافی سیاست‌ها و قول‌قارهای سیاستمداران را تجربه کرده‌اند. نباید فراموش کرد که در هیچ نقطه جهان از جمله کشورهای «دمکراتیک» بورژوازی (مانند سوئد، انگلستان، فرانسه، آلمان و غیره) «دمکراسی» از روی دلسوزی به کارگران اعطا نمی‌شود. ایجاد تشکل‌های کارگری صنفی (حتی مستقل) در جوامع سرمایه‌داری برای تحت کنترل قرار دادن کارگران و به تعویق انداختن استقرار قدرت کارگری، طراحی شده‌اند.

شرکت در درون تشکل‌های کارگری با هدف مماشات‌جویی و ایجاد پلی میان نهادهای دولتی (مانند خانه کارگر و غیره) به مفهوم تسلیم در مقابل دولت

بورژوازی و ضربه زدن به منافع بلندمدت کارگران است.

روش سوم؛ در وضعیت کنونی می تواند قابل تأمل باشد. به عبارت دیگر شرکت مشروط در «انجمن های صنفی» یا اتحادیه های کارگری با حفظ استقلال تشکیلاتی خود این شروط کدامند:

استقلال واقعی این «انجمن های صنفی» یا نهادهای کارگری از دولت و تمام احزاب سیاسی وابسته به آن.

اگر قرار باشد انجمن های صنفی نوین نیز مانند سایر نهادهای سابق دولتی مانند: «خانه کارگر»، «کانون عالی شوراهای اسلامی کار» و «حزب اسلامی کار» و «انجمن های صنفی» وابسته به دولت باشند، شرکت در این نهادها نیز بی فایده و غیرضروری است و آنها تحریم باید گردند. زیرا نهادهای وابسته به دولت و سیاست ها و جناح های آن، اجازه طرح مسایل کارگری را نخواهند داد. از آن مهم تر با انواع ترفندها از اجرا و اعمال تصمیمات کارگران که در اکثر موارد متوجه سیاست های دولت است، جلوگیری خواهد شد. یکی از شروط محوری شرکت کارگران پیشرو، در چنین نهادی، «استقلال» واقعی آن، نه تنها از احزاب سیاسی که از دولت (و تمام نهادهای کارگری وابسته به آن) نیز است.

وجود دمکراسی، آزادی تشکیلاتی

بحث و تبادل نظر تنها زمانی می تواند مثمر ثمر واقع شود که نتایج تبادل نظر بتواند مورد اجرا قرار گیرد. و تا زمانی که آزادی تشکیلاتی و تصمیم گیری متکی به آرای شرکت کنندگان وجود نداشته باشد، فعالیت کارگران پیشرو در آن جایز نیست. آزادی بیان، تجمع و انتشار مطبوعات و تصمیمات نهادهای کارگری در سطح جامعه و استفاده از رسانه های عمومی برای تبلیغ این مواضع می باید یکی از پیش شرط های اصلی شرکت باشد. «انتخابات آزاد» بایستی توسط کمیسیونی متشکل از کارگران مستقل از دولت و احزاب سیاسی، همراه با هیئتی از اتحادیه های کارگری اروپایی و آمریکای شمالی؛ مورد نظارت قرار گیرد. انتخاباتی که تحت کنترل «خانه

کارگر» و یا نهاد دیگر دولتی باشد، نمی تواند مورد قبول باشد.

شرکت فعال توده های کارگر

چنین نهادی بایستی مورد پذیرش و اعتماد کارگران قرار گیرد. اگر توده های کارگری به هر علتی (عدم آمادگی ذهنی و یا عدم اعتماد) در این «انجمن های صنفی» شرکت نکنند، حضور کارگران پیشرو نیز در این نهادها غیر ضروری است. زیرا هدف اصلی کارگران پیشرو و آگاه، دخالت در میان کارگران برای تقویت اعتماد به نفس در آنها در جهت به دست گرفتن سرنوشت خودشان است. نهادهایی که توده کارگران را دربرنگیرد، تنها به یک «اداره» غیرفعال مبدل می گردد.

با توجه به پیش شرط های بالا، شرکت فعال در درون چنین نهادهایی ضروری است. اما قابل ذکر است که حتی برای اعمال پیش شرط بالا بایستی مبارزه و فعالیت مستمری از سوی کارگران پیشرو صورت گیرد. تحقق و حفظ این پیش شرط ها به سادگی صورت نمی گیرد.

نکته دوم؛

در گزارش ویژه ۱۳۸۲ «آی ال او» متذکر می شد که «تشکل هایی صوری که تحت عنوان «کارگر» راه اندازی شده و در وزارت کار به ثبت نرسیده اند» غیرقانونی اعلام می گردند. این بند، در واقع زنگ خطری است برای کارگران پیشرو، و به ویژه خطاری است به کارگرانی که نقداً فعالیت غیررسمی خود را پیرامون تشکل کارگری آغاز کرده اند. بدیهی است که این بند اگر مجدداً طرح گردد، نمی تواند مورد پذیرش کارگران پیشرو قرار گیرد. زیرا اول؛ هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت سرمایه داری ایران همراه با متفقین نوین شان در سطح بین المللی مانند «آی ال او» پس از مدتی زیر قول و قرار خود نزنند. بار دیگر باید ذکر شود که تمام قوانین و نهادهای نوین در راستای حفظ منافع سرمایه داران طرح ریزی شده اند (حتی اگر، در قیاس با دوره پیش، امتیازاتی نصیب کارگران بشود).

اضافه بر آن، دعوای جناح بندی های دولتی کماکان ادامه داشته و تداوم خواهد یافت. و در هر لحظه بستگی به اینکه کدام جناح اعمال نفوذ کند؛ می تواند سیاست ها به سادگی تغییر کنند و کارگران را در موقعیت «معلق» سیاسی قرار دهند.

همچنین، اگر دولت در سیاست خود مبنی بر رعایت قوانین بین المللی کارگری صداقت داشته باشد (که چنین نیست)، به «ثبت رساندن» و یا مهر تایید گرفتن از «وزارت کار» چه مفهومی دارد؟ آیا مفهومی جز به کنترل درآوردن تشکل های مستقل کارگری می تواند داشته باشد؟



دوم؛ تنها روشی که کارگران می توانند این «انجمن های صنفی» یا سندیکاهای نوین را آزمایش کرده و در جهت دمکراتیزه کردن آن گام بردارند، وجود تشکل های مستقل کارگری غیررسمی خود در کنار آنها است. به ثبت رساندن تشکل های مستقل موجود؛ به مفهوم انحلال استقلال آن تشکل ها است. همچنین علنی کردن تشکل مستقل غیررسمی موجود، بدون وجود زمینه کافی (آمادگی توده های کارگری برای پذیرش آن، و وجود حداقلی از کارگران پیشرو و فعال)، در وضعیت کنونی نمی تواند کمکی به پیشبرد فعالیت های مستقل کارگری کند و کارگران پیشرو را در موقعیت ضعیف تری قرار می دهد. این تشکل ها در واقع به مثابه ستون فقرات اتحادیه های کارگری آتی عمل کرده و جایگاهی برای اتحاد کارگران سوسیالیست بر محور برنامه های درازمدت سیاسی است.

۲۵ اسفند ۱۳۸۶





انقلاب ونزوئلا بر سر دوراهی

آلن وودز

۱۱ ژانویه ۲۰۰۸

ترجمه: سعید ایزدبخش
بازنویسی: آرمین کیانراد

انقلاب ونزوئلا در آمریکای لاتین، و همچنین مقیاسی جهانی الهام بخش کارگران، دهقانان و جوانان بوده است. در طول دهه گذشته توده های انقلابی معجزه کرده اند. اما انقلاب ونزوئلا هنوز کامل نشده است. انقلاب تا پیش از سلب مالکیت از الیگارشی و ملی سازی زمین، و تا هنگامی که بانک ها و صنایع کلیدی هنوز در دست مالکان خصوصی باشد کامل نخواهد شد. پس از گذشت یک دهه این وظیفه هنوز انجام نگرفته است و همین نکته بیانگر تهدید آتیه ی انقلاب است.

الیگارشی ونزوئلا به شدت با این انقلاب مخالفت می کند. امپریالیزم آمریکا حامی این الیگارشی است. دیر یا زود انقلاب ونزوئلا می بایست با انتخاب میان دو مسیر پیش رو، مواجه شود. مانند انقلابیون کوبا که با فشاری خود موفق به سلب مالکیت از سرمایه داری و زمین داران شدند. بنابراین انقلاب ونزوئلا نیز از طریق پیروی از چنین روشی، راه حل های لازم را پیدا خواهد کرد. و در واقع این تنها راه ممکن است.

انقلاب بولیوی نیز هم اکنون بر سر دوراهی قرار گرفته است. به چنان مرحله ای حساس رسیده است که تصمیماتی که اتخاذ می شود تاثیر تعیین کننده ای بر سرنوشت انقلاب خواهند داشت. رهبری انقلاب در این مقطع دارای نقش قاطعی است. اما در این مورد ضعف بزرگی را مشاهده می

کنیم. هر کس می تواند بدون ترس از مخالفت دیگران بگوید "چنانچه یک حزب مارکسیستی حقیقی، با ریشه هایی در داخل طبقه ی کارگر، در ونزوئلا وجود داشت، انقلاب سوسیالیستی می بایست پیش از اینها تکمیل می شد." اما یک چنین حزبی وجود ندارد. یا در دوران جنینی خود به سر می برد. و مسئله نیز همینجاست.

مسئله ی رهبری

بعد از صحبت های فراوان در مورد سوسیالیزم، وظایف اساسی انقلاب سوسیالیستی هنوز انجام نگرفته اند. اساسا این مشکل در رهبری است. هوگو چاوز خود را یک مبارز بی باک ضد امپریالیستی و یک دموکرات ثابت قدم نشان داده است. اما این شجاعت برای پیروزی در جنگ کافی نیست. استراتژی و تاکتیک های صحیح نیز ضروری و واجب هستند. آنچه در مورد جنگ میان ملل صحیح است، در جنگ میان طبقات نیز برقرار است.

رفرمیستها و استالینیستها چنین استدلال می کنند که شرایط برای انقلاب سوسیالیستی مهیا نیست. امروزه زمینه برای پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی در این کشور به مراتب مناسب تر و مطلوب تر از روسیه سال ۱۹۱۷ است. این موضوع را فراموش نکنیم که روسیه تزاری یک کشور نیمه فئودالی عقب مانده با طبقه ی کارگری بسیار کوچک بود که روی هم رفته ۱۰ میلیون نفر از کل جمعیت ۱۵۰ میلیونی را هم در بر نمی گرفت. همچنین فراموش نکنیم که حزب بلشویک در فوریه ۱۹۱۷ تنها ۸۰۰۰ عضو در کل روسیه داشت، تفاوت آن، در مقایسه با پنج میلیون از اعضای حزب (psuv) به سرعت آشکار می شود.

توازن قوای طبقاتی در ونزوئلا به مراتب بهتر از شرایطی است که بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ با آن مواجه بودند. اما این پایان بخش مسئله نیست. در تاریخ جنگها چند مرتبه لشگرهای بزرگ با سربازانی دلیر از گروهی از نیروهای کوچک اما آموزش دیده و حرفه ای که توسط افسری لایق به خوبی

رهبری می شد شکست خورده اند؟ به دفعات! در انقلاب ها نیز به مانند جنگ ها، کیفیت رهبری دارای نقش قاطعی است.

حزب بلشویک تحت رهبری لنین و تروتسکی در مدت زمان کوتاهی اکثریت قاطع کارگران و سربازان را با خود همراه ساخت و آنها به سوی کسب قدرت رهبری کرد. آنها بر اساس ایده های روشن مارکسیستی و متدهای مرکب از "انسجام ایدئولوژیک در مورد تمام مسائل بنیادی" و نیز "انعطاف پذیری تاکتیکی مورد نیاز برای ترغیب توده ها به سوی یک انقلاب" موفق به انجام این مهم شدند.

وجود چنین حزب و رهبری در ونزوئلا، بدون شک، انجام تکالیف انقلاب سوسیالیستی را تسهیل می کرد. اما چنین حزبی فعلا وجود ندارد و توده های مردم نمی توانند تا زمان ساخته شدن آن توسط ما صبر کنند. سکتاریست ها و سنت گراییان از درک توده ها، و چگونگی ارتقا آگاهی آنان در جهت تغییر جامعه عاجز هستند. برای چنین افرادی جواب این سوال بسیار ساده است: اعلان یک حزب انقلابی. فرقی نمی کند که این حزب متشکل از دو نفر باشد یا دو میلیون نفر. اما توده ها گروه های انقلابی کوچک را درک نمی کنند و بدون توجه از کنار آنان می گذرند.

انقلاب توسط گروه های کوچک انقلابی رهبری نمی شود و همانند رهبری یک گروه ارکستر نوازندگی نیست. انقلاب دارای حیات و منطقی متفاوت با برنامه ی سنتی گروه های سکتاریست است. در نبود رهبری انقلابی پرولتری. مسلح به عقاید مارکسیستی، جنبش بولیواری رهبری را به دست گرفته است.

صفوف این جنبش در بر دارنده ی کارگران، دهقانان و جوانان انقلابی است که با تمام توان برای ایجاد تغییر های بنیادی در جامعه - سوسیالیزم- تلاش می کنند. آنها آرمان ها و آرزو های خود را در شخص هوگو چاوز، موسس و رهبر بی چون و چرای جنبش بولیواری، شناخته اند. و مردم همیشه به سازمان ها و رهبرانی که موجب آگاهی آنان نسبت به زندگی سیاسی شده اند و سیمای

سازمانیافته ای به آمال و ارزوهایشان داده اند وفادار می مانند.

نقاط قوت و ضعف بولیواریزم

اینها موفقیت های مسلم جنبش بولیواری است. یک ضلع قدرتمند آن ریشه در توده ها دارد، توده های میلیونی کارگران، دهقانان و مردم فقیری که تا پیش از این صدای آنان به گوش نمی رسید. جنبش بولیواری در استوار ساختن توده های بر پاهای خود، رساندن صدای آنان به گوش دیگران، و امید دادن به آنان، نقشی مترقی ایفا کرد. اما در کنار این نقاط قوت، دارای ضعف های بسیاری نیز هست.

مهمترین ضعف جنبش بولیواری، نبود یک استراتژی، سیاست و برنامه ی شفاف و حساب شده برای عملی کردن آرمان توده ها است. با بیان شیوه ی برخورد جنبش این موضوع قابل فهم خواهد بود. این جنبش محصول برنامه های حساب شده نبود، بلکه از آرمان عدالت ملی و اجتماعی برخوردار بود. قدرت گرفت. در آغاز مسئله این نبود. این موضوع کاملاً به روانشناسی توده هایی مربوط بود، که در شروع بیداری و دخالت در زندگی سیاسی خویش بودند. توده ها به محض آنکه دریافتند امکان مبارزه برای تغییر وجود دارد مشتاقانه آنرا در آغوش کشیدند. و این خیزش چنان نیروی تحرک مقاومت ناپذیری ایجاد کرد که پس از گذشت یک دهه هنوز پا بر جاست و بنیاد جامعه و سیاست را در ونزوئلا و دور دست ها به لرزه در آورده است.

اما آنچه که زمانی منشا قدرت بود به شکل دیالکتیکی، در یک نقطه مشخص به نیروی مخالف تبدیل شد. در نبود برنامه های واضح وایدنولوژی روشن و دقیق، جنبش از جانب نیرو های طبقاتی متضادی تحت فشار قرار گرفت که در صفوف و رهبری آن بازتاب یافته اند. این موضوع وضعیتی بی ثبات همراه با دودلی و نوسان را به بار می آورد. این تناقضات، که در پایین به تضاد های طبقاتی منجر می شود، در تکامل سیاسی خود چاوز بازتاب می یابد.

نقش چاوز

هیچ ناظر منصفی نمی تواند رشد قابل توجه نقش هوگو چاوز در دهه ی اخیر را انکار کند. او با آغاز برنامه ی دموکراسی انقلابی، وارد سنتز با ملاک، بانک داران و سرمایه داران ونزوئلایی و نیز سلسله مراتب کلیسا و امپریالیزم آمریکا شده است. او در تمامی نبرد ها، پایه ی خود را بر توده های کارگر، دهقانان و مردم فقیر قرار داده است که موتور حقیقی نیرو های انقلاب بولیواری را نشان می دهد، تنها همان هم پایه ی حمایت واقعی است.

سرانجام او به دفاع از سوسیالیزم پرداخت که خود این یک پیشرفت بسیار مهم است. گرچه ماهیت این سوسیالیزم، به اندازه ی ادامه ی ایدئولوژی بولیواری گنگ است، کارگران با مضمون طبقاتی خود آنرا بر می کنند. آنها کارخانه ها را اشغال می کنند و کنترل کارگری را برپا می سازند. کشاورزان برای اشغال املاک بزرگ و اجرای انقلاب کشاورزی از پایین در تلاش هستند.

قدرت اساسی هوگوچاوز نه در روشنی ایده ها و عقایدش بلکه در قدرت ناشی از بیان آرمان های عمیقاً حس شده ی توده ها است. هر کس که در گردهم آیی های توده های مردم در کاراکاس حاضر بوده ، رابطه ی تاثیر بر انگیز رئیس جمهور و توده ها را به عینه مشاهده کرده است. توده های مردم انعکاس آرمان های خود را در سخنرانی های رئیس جمهور می بینند، و او نیز بر پایه ی عکس العمل توده ها بیشتر به سوی چپ متمایل می شود و در مقابل به این آرمان ها انگیزش می دهد.

این ارتباط انقلابی توسط بورژوازی ی که برای گسستن پیوند میان چاوز و توده ها تلاش می کند، درک شده است. آنها برای ترور رئیس جمهور برنامه ریختند و چنین حساب کردند که ناپدید شدن او جنبش بولیواری را به تجزیه و جدایی می کشاند. آنها توطئه ای در لایه های بالایی جنبش بولیواری سازماندهی کردند تا یک کاندیدای میانه رو - کسی که نسبت به فشار های بورژوازی مطیع تر باشد- را جایگزین چاوز کنند. هدف اصلی شکست دادن فرماندوم قانون

اساسی به هیچ وجه جلوگیری از حکومت دیکتاتوری نبود (البته هیچ یک از مفاد این فرماندوم معنای فوق را نمی داد) بلکه تمامی تلاشها ی مخالفین فرماندوم برای به قدرت نرسیدن دوباره چاوز بود. این اتفاق می تواند راه را برای توطئه ای که به نام "چاویزم بدون چاوز" شناخته می شود هموار سازد.

کاملاً واضح است که بوروکراتهای ضد انقلاب، با ایجاد حلقه ای آهنی در اطراف کاخ میرافلورس (محل زندگی چاوز) سعی در به انزوا کشاندن چاوز داشته اند. خطر ترور وی بسیار جدی و اینگونه اقدامات امنیتی توجیه پذیر است، اما این به دستاویزی برای مأموران تبدیل شده است تا برای اطمینان یافتن از دسترسی تنها عده ای مشخص به دفتر رئیس جمهور به سانسور و تصفیه بپردازند. در حالی که بقیه از زمینه های سیاسی کنار گذاشته می شوند. و این به بدان معنا خواهد بود که فشار توده های مردم و جناح چپ کاهش یافته و قدرت بورژوازی و رفورمیست ها با افزایش رو به رو شده است.

چرا فرماندوم ونزوئلا شکست خورد؟

توده ها به دفعات با نمایش غریزه ی انقلابی اشتباه ناپذیر خود، نیرو های ضد انقلاب را شکست داده اند. این واقعیت موجب یک توهم خطرناک میان رهبران و حتی خود توده ها شده است که گویی انقلاب یک راهپیمایی پیروزمندانه است که به شکل خودکار تمام موانع را از سر راه کنار خواهد زد. به جای ایدئولوژیهای علمی و خط مشی های انقلابی محکم و استوار، نوعی تقدیر گرایی انقلابی بر اذهان رهبران حاکم است: تمام آنچه روی داد مصلحت بهترین عوامل بولیواری بود. مهم نیست رهبران چه اشتباهاتی مرتکب شدند، توده ها همیشه پاسخ خواهند داد، ضد انقلاب شکست می خورد و انقلاب به پیروزی خواهد رسید.

نتیجه ی این تقدیر گرایی انقلابی این فکر بود که انقلاب بولیواری هزاران سال وقت دارد، سوسیالیزم نهایتاً از راه خواهد رسید، حتی اگر لازم باشد پنجاه یا صد سال صبر کنیم. و مضحک است که دایتریک و دیگران این عقیده را (یا دقیقتر

این پیش داور را "اصیل و بدیع" معرفی می کنند. در واقع، این نظریه از لیبرالیزم بی اعتبار قرن نوزدهم که مدت ها پیش به زیاله دان تاریخ فرستاده شد بر می آید. بورژوازی زمانی که هنوز می توانست در توسعه ی نیرو های مولده نقش مترقی داشته باشد، به ناگزیر بودن پیشرفت ایمان آورده بود و چنین می پنداشت که امروز از دیروز بهتر است و فردا از امروز بهتر خواهد بود.

این عقیده (که امروزه کاملاً توسط بورژوازی و فیلسوف های پست مدرنش کنار گذاشته شده است) توسط رهبران رفورمیست جنبش کارگری بین المللی، در دوران توسعه ی سرمایه داری پیش از ۱۹۱۴ استفاده شده بود. سوسیال دموکرات های رفورمیست ضرورت انقلاب را نمی پذیرند و چنین استدلال می کنند که سوسیال دموکراسی به شکلی صلح آمیز، به تدریج و آهسته جامعه را تغییر خواهد داد، تا روزی که سوسیالیزم فرا می رسد بدون اینکه حتی کسی متوجه آن شود. این توهمات رفورمیستی با شروع جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه خرد شدند. اما امروز از زیاله دان تاریخ بیرون کشیده شده اند، غبار زدایی شده و تحت نام آخرین تئوری های رئالیزم سوسیالیستی قرن بیست و یکم ارائه می شوند.

نتیجه دیگری که می بایست از انقلاب بولیوار گرفت این است که آنها خودشان را به قوانین سرمایه داران محدود کرده اند و این جالب است که خود سرمایه داران و بورژواها ونزولا نشان دادند که تمام قوانین و مقررات را کاملاً نادیده می گیرند. آنها در کار شکنی های اقتصادی و توطئه دائمی دست داشته اند، انتخابات را تحریم کرده اند و اعتراض شدید خیابانی بر پا ساخته اند، علیه دولتی که بوسیله ی انتخابات کاملاً دموکراتیک به قدرت رسیده است کودتا کرده اند و اگر ابتکار توده ها در خیابان ها نبود، برای قتل رئیس جمهور و استقرار دیکتاتوری فاسدی همانند حکومت پینوشه در شیلی تردید نمی کردند.

همه این موضوع را می دانند و نیازی به توضیح نیست. بورژوازی در دفاع از منافع طبقاتی اش برای قوانین و قانون اساسی هیچ اهمیتی قائل نمی شود. اما

هنوز توده های مردم را به رعایت تمام نکته ها و حتی ویرگول های که در قانون وجود دارد و نیز رعایت قوانین بازی مجبور می کنند، گویی بازی شطرنج و یا بیسبال است. اما متأسفانه مبارزه طبقاتی هیچگونه قاعده و داورى ندارد و تنها یک قانون است و آن پیروزی یک طبقه و حذف شدن طبقه دیگر و به قول یک مثل رمی "وای بر شکست خوردگان".

در ابتدا این شیوه ها کارا بودند. برای مدت تقریباً ده سال مردم وفادارانه در هر رفراوندوم و انتخاباتی به چاوز، انقلاب بولیوار و سوسیالیزم رای دادند. این که مردم برای این مدت طولانی در اوج تب و تاب فعالیت انقلاب باقی مانده اند، حیرت انگیز است. سابقه نداشته است که یک وضعیت انقلابی بدون پیروزی انقلاب یا ضد انقلاب برای ده سال به طول بیانجامد.

توده های مردم برای یک تغییر اساسی در شرایط زندگییشان در انتخابات شرکت کردند. این موضوع با وضوح کامل در انتخابات دسامبر ۲۰۰۶، وقتی توده ها بیشترین آرای تاریخ ونزولا را از آن چاوز کردند، ثابت شد. آن آرا حکمی برای ایجاد تغییرات بود. اما گرچه بعضی اقدامات مترقی مانند ملی سازی ها انجام گرفت، سرعت تغییرات برای ارضای خواسته ها و آرمان های توده ها کافی نبود.

مطرح ساختن حکم ملی سازی زمین، بانک ها و صنایع کلیدی تحت کنترل کارگری در مجلس، می توانست برای رئیس جمهور بسیار ساده باشد. این اقدام می توانست قدرت الیگارش را خرد کند و در عین حال، از آنجایی که نمایندگان منتخب مردم در دموکراسی قرار است دارای قدرت عالی باشند، به شکل قانونی و توسط مجلسی با انتخابات دموکراتیک انجام می گرفت. بگذارید حقوقدانان در مورد این یا آن نکته بحث کنند. مردم از دولتی که خود انتخاب کرده اند انتظار دارند طبق منافع آنها و قاطعانه عمل کند.

اما به جای چنین تصمیمات قاطعانه ای در برابر الیگارش، که توده ها را به شوق می آورد و بسیج می کرد، رفراوندوم قانون اساسی دیگری برپا شد.

اما چه تعداد رفراوندوم و انتخابات برای انجام خواسته های توده ها نیاز است؟ مردم ونزولا از این همه انتخابات و این همه رای گیری و سخنان توخالی که تصاویر زیبایی را ارائه می دهد که هیچ شباهتی با آنچه می بینند ندارد، خسته اند.

توده های مردم چه می بینند؟ بعد از قریب به یک دهه آنها می بینند که همان ثروتمندان و افراد قدرتمند هنوز مالک زمین ها و بانکها و روزنامه ها و تلویزیون ها هستند. هنوز یک مشت افراد فاسد بر مسند قدرت قرار دارند - فرمانداری، شهرداری و مأمورین حکومتی، همچنین در سطح دولت، یله! حتی در سطح جنبش بولیوار و حتی کاخ میارفلورس - که تی شرت های قرمز می پوشند و از سوسیالیزم قرن بیست و یکم صحبت می کنند، اما بوروکرات ها و جاه طلبانی هستند که هیچ اشتراک عقیده ای با سوسیالیزم یا انقلاب ندارند.

آنها می بینند که: هیچ اقدامی علیه این رشوه خواران که پایه های انقلاب را خرد می کنند صورت نمی گیرد. هیچ اقدامی علیه سرمایه دارانی که با رد سرمایه گذاری در زمینه ی تولید و افزایش قیمت ها به کار شکنی در اقتصاد مشغولند، انجام نمی گیرد. هیچ اقدامی علیه خیانتکارانی که می خواستند رئیس جمهور را در آوریل سال ۲۰۰۲ به وسیله یک کودتا به پایین بکشند صورت نمی گیرد. زمین دارانی که به خاطر قتل عمدی کشاورزان و دهقانان معاف از مجازات می شوند و افزایش قیمت اجناس در بازارها. ولی سخنگوی دولت همه این مشکلات را انکار می کند. مردم این چیزها را می بینند و از خود سوال می کنند: این همان چیز نیست که ما برایش رای دادیم؟

نقش خطرناک رفورمیزم

اصلاح طلبان و بوروکراتها و استالینیستهایی که پست های کلیدی را اشغال کرده، تلاش می کنند تا انقلاب را از درون خرد کنند و با فلج کردن آن عوامل اصلی سوسیالیزم را از آن بزایند، نقش خطرناکی ایفا می کنند. آنها دائماً به چاوز می گویند که زیاد تند نرود، بیشتر میانه رو باشد و

کاری به مالکیت خصوصی و الیگارش‌ی نداشته باشد.

از زمانی که چاوز موضوع سوسیالیزم را مطرح کرد، رفورمیست‌ها و استالینیست‌ها تمامی تلاش خود را برای منحرف کردن جهت سوسیالیزم و انقلاب متمرکز کردند. مدعی شدند که ملی سازی زمین‌ها و بانک‌ها و کارخانه‌ها فاجعه بار است و اینگونه استدلال می کنند که توده های مردم به حد کافی برای سوسیالیزم آماده نیستند و سلب مالکیت از الیگارش‌ی و طبقه متوسط و غیره آنها را با ما بیگانه و دشمن می کند. مدافع اصلی و تئورسین این خط تسلیم گرایی هاینر دایتریچ است.

دایتریخ مخالف رفراندوم قانون اساسی بود. هر کس ممکن است زمانبندی و مفاد رفراندوم را نقد کند. در واقع، از نظر ما، اصلاً نیازی به رفراندوم نبود. آنچه ضرورت داشت، استفاده از پیروزی انتخاباتی برای اقدامات قاطع علیه الیگارش‌ی و ضد انقلاب بود. اما موضع دایتریچ و دیگر رفورمیست‌ها اینگونه نبود. کاملاً برعکس: آنها به این دلیل با رفراندوم مخالف بودند که با حرکت به سوی دگرگونی سوسیالیستی جامعه مخالفت هستند. آنها می خواهند انقلاب را متوقف کنند و برای خشنودی اپوزیسیون ضد انقلاب و امپریالیزم آنرا واژگون سازند.

پیش از انتخابات، دایتریچ علناً در کنار ژنرال بادوئل مرتد قرار گرفت. او از چاوز خواست که با بادوئل متحد شود: مثل این است که بگوییم، انقلاب باید با ضد انقلاب متحد شود. این برنامه ی دایتریچ و رفورمیست‌ها بوده و هست. شکست رفراندوم برای آنها یک معجزه ی الهی بود. این شکست به آنها اجازه داد فشار را بر رئیس جمهور افزایش دهند: "می بینی این خیره سری ات به کجا رساندت؟ می بایست به ما گوش می کردی! ما واقع گرا هستیم. ما بهتر از تو می فهمیم! نباید اینقدر عجله کنی. تو باید تمام تفکرات سوسیالیستی را کنار بگذاری و با اپوزیسیون و بورژوازی به مصالحه برسی، وگرنه شکست خواهیم خورد"

حالا این شکست ضعیف رفراندوم قانون اساسی به عنوان حرکت به میانه نشان داده می شود. در واقع به راست و به عنوان اثباتی برای لزوم آشتی با طبقه ی میانه، که به معنای تسلیم شدن در برابر آن است. این همان روشی است که دایتریچ و رفورمیست‌ها با پشتکار به دورش طواف می کنند. اگر چاوز به آنها گوش دهد- و نشانه های قطعی هست که او نیز این کار را می کند- انقلاب در خطر بسیار جدی قرار خواهد گرفت.

این دوستان انقلاب بولیواری، ما را به یاد دوست "جانب" (ایوب) می اندازد که در زمان نیاز او را با لگدی در دهان دلاری داد. به قول قدیمی ها: "خدا ما را از شر دوستان حفظ کند، خودمان از پس دشمنان بر می آییم"

یک حرکت خطر ناک

در پی توصیه ی هایی مبنی بر کنار آمدن با ضد انقلاب، چاوز فرمان عفو تعدادی از رهبران اپوزیسیون که در کودتای آوریل ۲۰۰۲ و تعطیلی صنایع نفتی که ده میلیارد دلار به اقتصاد ضرر زد و تقریباً در خرد کردن انقلاب موفق بود را صادر کرد.

"فرمان کارمونا" را به یاد آورید که طی آن، دولت کودتا تمام نهاد های انتخاب شده از طریق انتخابات دموکراتیک، مانند دادگاه عالی و مجلس ملی را منحل کرد. حالا کسانی که آن فرمان را نوشته و امضا کرده اند بخشیده خواهند شد. آنها برای ادامه ی فعالیت های ضد انقلابی شان آزاد خواهند بود.

چاوز گفت امیدوار است فرمان عفو این پیام را به کل کشور برساند که "ما می توانیم علی رغم اختلافات در کنار یکدیگر زندگی کنیم". نهایتاً این کار با پیروی از دستور العمل های معروف دایتریچ، تلاشی برای استقرار سیاست آشتی ملی است. این یک حرکت بسیار خطر ناک است. اگر کودتا پیروز می شد - اگر چنانچه در مقابل جنبش توده های انقلابی نبود، این امر ممکن بود - چه کسی باور می کند که ضد انقلابیون اینگونه برخورد کنند؟ آنها حتماً چاوز و عده ی بسیاری از هوادارانش را می

کشند و با وجدانی آسوده به خواب ناز می رفتند.

بر اساس منطق رفورمیست‌ها، یک گرایش آشتی طلبی موجب گفتگو شده و اپوزیسیون را مجبور به اتخاذ گرایش منطقی تری می کند. این بحث کاملاً بی پایه و اساس است. چاوز در گذشته به دفعات این کار را انجام داده است. نتیجه دقیقاً برخلاف پیش بینی رفورمیست‌ها بوده است. این واقعیت، پس از کودتای آوریل ۲۰۰۲ و پیشنهاد چاوز برای مذاکره نشان داده شد. نتیجه چه بود؟ نه آشتی ملی بلکه کارشکنی های اقتصادی. چاوز همچنین پیشنهاد مذاکره کرد، تنها نتیجه تلاش مجدد برای بر اندازی دولت از طریق فراخوان رفراندوم بود.

اما شاید اپوزیسیون درس های ناشی از این وقایع را آموخته اند. شاید حالا آنها خواستار مصالحه هستند؟ اپوزیسیون ضد انقلاب چه واکنشی در برابر فرمان عفو واکنش نشان داده است؟ آیا برای در آغوش گرفتن چاوز هجوم آورده اند؟ نه! سلسله مراتب ارتجاعی کلیسای کاتولیک این فرمان را تبعیض آمیز خوانده و مدعی است افسران پلیسی هم که مرتکب قتل شده اند، مانند نیکسون مورینو رهبر دانشجویی ۴۰ ساله ی اپوزیسیون که متهم به تجاوز به افسر پلیس زن است و یا مونیکا فرناندز که در زمان کودتا دستور دستگیری غیر قانونی رامون رودریگز، وزیر سابق امور داخلی، را صادر کرد- و حالا خواستار بخشش تبعیدیانی مانند کارمونا استانگا و اورتگا شده است.، باید مانند ضد انقلابیون بدنام بخشیده شوند.

این جنایتکاران که هنوز هیچ ندامتی از آنچه انجام داده اند و یا عدم تمایل به تکرار آنها نشان نداده اند، آزاد خواهند بود تا به فعالیت های ضد انقلابی خود ادامه دهند. این موجب تحریک عصبانیت برحق اعضای جنبش بولیوار شده است. مانوئل رودریگز می گوید رئیس جمهور نمی بایست حکم را امضا کند. او می پرسد: "پس وقتی که اپوزیسیون کشور را فلج کرده بود، حقوق بشر ما کجا بود؟"

آیا باید از سرعت انقلاب کاست؟

چاوز به کمک مشاوران رفورمیست اش نتایج اشتباهی از رفراندوم گرفته است. او در برنامه ی تلویزیونی "الو پرزیدنته" در ششم ژانویه سال ۲۰۰۸ گفت:

"من مجبورم از سرعت پیشروی بکاهم. من در حال حاضر سرعتی را به آن تحمیل کرده ام که فراتر از توانایی های جمعی و با امکانات است. من اینرا قبول می کنم، و یکی از اشتباهات من همین بود. پیشگامان نباید تماس خود با توده ها را از دست بدهند. آنها باید در کنار توده ها بمانند! من در کنار شما خواهم ماند، بنابراین باید از سرعت خود بکاهم، [...]"

"این روح شکست و یا میانه روی نیست، به هیچ وجه. این واقع گرایست. واقع گرایی! ملایمت، صبر، استحکام انقلابی. هیچ کس نباید احساس شکست و یا نا امیدی داشته باشد [...]"

"من ترجیح می دهم از سرعت خود بکاهم، پایه ها، بازوان را، ذهن را، بدن را، قدرت مردم و سازمان های مردم را تقویت کنم. و وقتی آماده بودیم، به پیشروی سرعت می بخشیم."

این کلمات برای گوش تمام ان بوروکرات ها و رفورمیست هایی که تی شرت های قرمز به تن می کنند اما در حقیقت با سوسیالیزم مخالف هستند و برای خارج کردن انقلاب از خط خود تلاش می کنند، دلشین است، آنها همیشه در مورد واقع گرایی و ضرورت حرکت آهسته تر فریاد می زنند. آنها در مورد سوسیالیزم قرن بیست و یکم صحبت می کنند اما در واقعیت مایلند سوسیالیزم را به قرون ۲۲ یا ۲۳ عقب بیندازند، و یا چه بهتر که به صورت نامحدود. رئیس جمهور اینطور ادامه داد:

"ما در استراتژی اتحادمان به پیشرفت نیاز داریم. ما نمی توانیم اجازه دهیم گرایشات افراطی ما را از خط خارج سازند. ما افراطی نیستیم و نمی توانیم باشیم. خیر! ما باید اتحاد با طبقه ی میانی، شامل بورژوازی ملی، را دنبال کنیم. ما نمی توانیم نظریاتی مانند حذف

مالکیت خصوصی، که در تمام دنیا شکست خورده اند را حمایت کنیم. آنها نظریات ما نیستند."

قبلا هم این اظهارات را خوانده ایم - در مقالات و سخنرانی های هاینز دایتریچ، مارکسیست اسبق که حالا به اردوگاه رفورمیزم و بورژوازی پیوسته است. خواندن این کلمات می توانیم تصور روشنی از گرایشات دست بالا در میرافلورس داشته باشیم. این یک گرایش جدید است که طی چند سال گذشته به شکل سیستماتیک و با صبر و حوصله مشغول دسیسه چینی علیه سوسیالیزم و انقلاب و همچنین ایزوله کردن چاوز از توده ها و جناح های انقلابی بوده است.

آیا ما افراط گرا هستیم؟ خیر! ما سوسیالیست انقلابی، مارکسیست هستیم. تنها زمین دارن و بانک داران و سرمایه داران سوسیالیزم را به عنوان افراط گرایی می بینند. اما آنها یک اقلیت کوچک در جامعه هستند. اکثریت قاطع مردم سوسیالیزم را چیزی کاملاً عادی می پندارند، نه افراط گرایی. رئیس جمهور بار ها و بار ها گفته است که سرمایه داری برده داری است. آیا آرزوی براندازی برده داری افراط گرایی است؟ تنها برده داران چنین می گویند.

آیا ما خواهان براندازی تمام مالکیت خصوصی هستیم؟ خیر، ما به مالکیت خصوصی اکثریت قاطع مردم کاری نداریم: کارگران، دهقانان، مغازه داران کوچک و طبقه ی میانه. ما اشتراکی کردن ماشین، تلویزیون یا خانه ی همسایه ها را پیشنهاد نمی کنیم. اینها دروغ های مضحکی هستند که اپوزیسیون ضد انقلاب در مبارزه ی افترا آمیز خود برای رای "نه" به کار برد.

آنچه ما از آن حمایت می کنیم، سلب مالکیت از الیگارشی است: ملی سازی زمین، بانک ها و صنایع کلیدی. یعنی سلب مالکیت از تنها دو درصد جمعیت. نه طبقه ی میانه، بلکه محتکران فوق ثروتمند و انگل هایی که نه تنها هیچ کاری برای پیشرفت اقتصاد ونزوئلا انجام نمی دهند بلکه به کارشکنی های دائم، ایجاد کمبودهای ساختگی و افزایش

قمیت ها مشغول هستند. ما یک سوال بسیار ساده از دایتریچ و دیگر رفورمیست ها می پرسیم: چطور ممکن است بدون سلب مالکیت از الیگارشی به سوسیالیزم رسید؟

تولید ناخالص ملی ونزوئلا ۸،۴ درصد رشد یافته است. اما هنوز مشکلات جدی وجود دارد. تورم به طور رسمی به ۵/۲۲ درصد رسیده است. افزایش قیمت ها به طبقه پایین جامعه به مراتب بیشتر ضربه زده است تا طبقه ثروتمند. کمبود موارد غذایی که تاثیر شدیدی بر تولید محصولات اساسی چون شیر لوبیا و مرغ گذاشته است همچنان ادامه دارد. این موضوع نارسایی کشاورزی خصوصی ونزوئلا را نشان می دهد. یک کشور حاصلخیز و غنی بیش از هفتاد درصد موارد غذای خود را از خارج وارد می کند - یک وضعیت رسوایی آور.

کمیابی تولیدات اساسی غذایی در نتیجه ی خرابکاری تعمدی مزرعه داران سرمایه دار و پخش کنندگان انحصاری نقش مهمی در شکست رفراندوم قانون اساسی ایفا کرد. اما واکنش وزیر مربوطه چه بود؟ بلا فاصله بعد از رفراندوم اعلام نمود که کنترل قیمت بر روی شیر و همچنین دیگر کالاهای اساسی منسوخ می شود. این اقدامات باز هم امتیازات دیگری به الیگارشی بود.

راه حل ساده ای برای حل مشکل کمبود غذا وجود دارد: سلب مالکیت از تمام کمپانی ها و افرادی که در این کارشکنی زنجیره ی توزیع مواد غذایی نقش دارند. این اقدام دموکراتیک می توانست غیر از بطور مشخص یک سال پیش یعنی زمان امضای حکم مربوط به کارشکنی و احتکار مدت ها پیش مطرح شود. تمام زمین های سلب مالکیت شده باید تحت کنترل دموکراتیک کمیته های متشکل از نمایندگان دهقانان و کارگران قرار گیرد تا توزیع موارد غذایی برای توده ها تضمین شود. علاوه بر این، کمیته های تدارکات باید در تمام محلات کارگری و فقیر نشین دایر شوند تا بیداری انقلابی را در مورد توزیع مواد غذایی اجرا کنند و مبارزه علیه احتکار، کارشکنی، فساد و قاچاق را بر عهده گیرند.

این حقایق نشان می دهند که اقتصاد بازاری در ونزولا در حال سقوط است. زمین داران و کاپیتالیست ها این مشکلات اقتصادی را حل نمی کنند و از انجام چنین کاری عاجز هستند. تنها راه حل موجود برای پایان دادن به این کار شکنی و اطمینان از استفاده از پتانسیل های اقتصادی فراوان ونزولا در جهت منفعت مردم، ملی سازی مالکیت الیگارش و برپایی یک اقتصاد با برنامه ی سوسیالیستی است که به صورت دموکراتیک توسط طبقه ی کارگر اعمال می شود.

توصیه ی لوکاشنکو

ونزولا چقدر از داشتن این همه توصیه خوشبخت است! توصیه هایی از هر سو و به مقدار فراوان. اگر هر توصیه یک بولیوار بود، هر شهروند ونزولا می توانست یک میلیونر باشد. گویا لوکاشنکو، رئیس جمهور بلاروس، نیز توصیه هایی به چاوز داشته است.

اما قبل از قبول مشورت کسی، باید اعتبار او را سنجید. بعلاوه، ما توصیه های برآمده از مستی ی یک الکلی دیرینه را نمی پذیریم، و در عمل جراحی مغز نیز از یک قصاب کمک دریافت نمی کنیم. گفته می شود لوکاشنکو "فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی را شاهد بوده است". بله، او نه تنها شاهد، بلکه تا حدودی از مسئولین آن واقعه هم بود. شوروی از درون بوسیله ی قشر انگلی بوروکرات هایی که بخش عظیمی از ارزش افزونه ی تولید شده توسط کارگران را به حساب های خود ریختند نابود شد.

اقدامات بوروکرات ها در شوروی دستاورد های اقتصاد با برنامه ی ملی را از طریق دزدی، خرابکاری، سو مدیریت و فساد تحلیل برد. باید گفت، آنها مانند بوروکراسی ضد انقلاب ونزولا عمل کردند که از حالا مشغول فشردن گلوی انقلاب است. لوکاشنکو عضوی از قشر ممتاز بوروکرات های شوروی بود.

آنها زمانی خود را کمونیست می نامیدند و در روز اول ماه می به سخنرانی در مورد سوسیالیزم می پرداختند. اما حالا به لذت اقتصاد سرمایه داری و بازار

آزاد روی آورده اند. بازرگان شده اند و مال و ثروتی به هم زده اند. همین نوع بوروکرات ها در ونزولا تی شرت های سرخ رنگ به تن می کنند و از سوسیالیزم سخن می گویند. عقاید آنها به همان اندازه ی عقاید لوکاشنکو به سوسیالیزم شباهت دارد.

این همه توصیه! و چه خوش شانس که تمام این توصیه های به یک محور اشاره دارد: "چاوز احمق نباش، چاوز زیاد تند نرو! سوسیالیزم را فراموش کن! به کارگران و دهقانان گوش نده: آنها احمقند! به پولدار ها گوش بده! فقط آنها را ترقیب کن تا وطن پرست های خوبی باشند و در ونزولا سرمایه گذاری کنند. اینطوری همه چیز رو به راه خواهد شد!"

لوکاشنکو آشکارا به چاوز گفت: "کارگشاها! این بورژوازی ملی، باید حس وطن دوستی آنها را برانگیزی، عشق به کشور و سرزمین پدری، حتی اگر آنها کارگشا هستند و پولدار، باید پولشان را در ونزولا سرمایه گذار کنند!"

اگر مفهوم آن زیاد جدی نبود می توانست واقعا مضحک باشد. ما نمی دانیم چه بورژوازی ملی در بلاروس وجود دارد. اما می دانیم که بورژوازی ونزولا در خود این کشور سرمایه گذاری نمی کند. می دانیم که سرمایه ها فرار می کند. می دانیم که کارشکنی اقتصادی در کار است. می دانیم که احتکار باعث خالی شدن قفسه های مواد ضروری و افزایش قیمت ها شده است. می دانیم که کارخانه ها تعطیل و کارگران روانه ی خیابان ها می شوند. این چیزبست که ما می دانیم. و خوب می دانیم چه کسی مسئول آن است و به دلیل آن واقفیم.

رئیس جمهور بلاروس چه پیشنهادی دارد؟ او از ما می خواهد تا از بورژوازی ونزولایی بخواهیم رفتار خود را اصلاح کنند، دست از کارشکنی بردارند و وطن پرست باشند. مثل این است که از درخت نارون، گلایی بخواهیم. سرمایه داران با سخنرانی در مورد وطن پرستی تحت تاثیر قرار نمی گیرند. آنها همیشه طبق منافع طبقاتی خود عمل می کنند. آیا حمایت انقلاب بولیوار جز منافع آنهاست؟ ما شیوه ی

برخورد آنها طی ده سال گذشته را دیده ایم. تنها یک فرد کور نمی تواند این نکته را درک کند که بورژوازی شدیداً با انقلاب و تمام خواسته هایش دشمن است.

آشتی منافع پرواتاریا و بورژوازی غیر ممکن است. کسی می تواند از منافع پرولتاریا به عنوان اکثریت جامعه و یا منافع بورژوازی به عنوان اقلیت انگل های ثروتمند -بانکدار ها، زمین دار ها و سرمایه داران- حمایت کند. اما هیچ کس نمی تواند حامی هر دو باشد. رفورمیست ها با تلاش برای آشتی دادن منافع اشتی ناپذیر طبقاتی، نهایتاً از طبقه ی حاکم در برابر طبقه ی کارگر حمایت می کنند.

مسئله ی دولت

چاوز یک بازسازی عمیق در دولت خود، شامل گماشتن نایب رئیس جمهور جدید و تغییرات در ۱۳ نفر از کل ۲۷ وزیر را اعلام کرده است. طی ده سال گذشته تغییرات زیادی از این دست انجام گرفته است. وزرا با سرعت تغییر کرده اند، اما این هیچ چیز را حل نمی کند. آنچه ضروری است، نه تغییر و تحولات مداوم در بالا، بلکه اجرای سیاست سوسیالیستی است.

رئیس جمهور امیدوار است بر فساد که به گفته ی خود او خطرناک ترین دشمن انقلابی است فائق آید. در واقع درست است. اما حل مسئله ی بوروکراسی با اهداف بوروکراتیک غیر ممکن است. تنها راه ریشه کنی فساد و بوروکراسی، اجرای همگانی کنترل و مدیریت کارگری، محدودیت حقوق مامورین دولت تا حد یک کارگر ماهر و عزل هر مقام دولتی، وزیر، فرماندار یا شهرداری است که خواسته های توده ها را دنبال نمی کند.

ده سال پس از آغاز انقلاب، دستگاه دولتی قدیمی که از جمهوری چهارم به ارث رسیده بود هنوز برقرار است. مشکل همینجاست! تاریخ ثابت می کند که نمی توان یک انقلاب را بدون انحلال ماشین دولتی قدیمی، که منبع پایدار فساد، بوروکراسی و ستم کشی باقی می ماند، به پایان رساند. اما رفورمیست ها به این حرف اعتیالی نمی کنند. آنها توده ها را

مناسب حاکمیت نمی دانند. اما چه کسانی توانایی اداره ی جامعه تحت تسلط سوسیالیسم را دارند؟ بوروکرات ها و جاه طلبان یا خود کارگران؟

در اینووال که طی چند سال گذشته توسط کارگران اشغال و اداره شده است، کنترل کارگری برقرار است و هر کس، از نظافتچیان تا مدیران، حقوق برابر می گیرند. چاوز مدتی نه چندان قبل گفت که باید از این مدل پیروی کرد، و درست هم بود. ما نمی خواهیم تجربه ی کاریکاتور مانند توتالیتز - بوروکراتیکی که از سوسیالیسم در اتحادیه جماهیر شوروی شاهد بودیم را تکرار کنیم. آنچه به آن نیاز داریم، بازگشت به برنامه ی دموکراتیکی است که توسط لنین و تروتسکی طرح شد - برنامه ی دموکراسی کارگری- است.

چطور انتخابات را به حریف واگذار کنیم

انقلاب در رفراندوم قانون اساسی با مشکل مواجه شد. اما این به معنی یک شکست قطعی نیست. عوامل بسیاری می توانند حتی در ماه های آینده در دگرگون کردن وضعیت دخالت داشته باشند. در سال ۲۰۰۸ انتخابات فرمانداران و شهرداران برگزار خواهد شد. واضح است که ضد انقلاب که با پیروزی در رفراندوم قانون اساسی روحیه پیدا کرده است، تمام نیرو های خود را برای باز پس گرفتن مقام و مناسب از دست رفته، بسیج خواهد کرد. سوال این است که: آیا بولیواری ها می توانند توده ها را برای شکست آنها بسیج کنند؟

چاوز اصرار دارد که در هیچ زمینه ای نباید از ضد انقلاب شکست خورد: او گفت: "آماده شویم! زیرا در انتهای سال انتخابات برگزار خواهد شد" و هشدار می دهد: "ضد انقلابیون لحظه ای از تلاش برای بازپس گیری فرصت های از کف رفته غافل نمی شوند. تصورش را بکنید اگر موفق به این کار شوند." رئیس جمهور بر تحکیم حزب سوسیالیست یکپارچه ی جدید ونزولا (پی اس یو وی) اصرار تاکید کرد. او اعلام کرد که کنگره ی آغاز به کار حزب جدید در ۱۲ ژانویه برگزار خواهد شد و نایب رئیس جمهور اسبق، جورج رودریگز، رهبر

کمپته ی ترویج و تبلیغ ملی "پی اس یو وی" خواهد بود. جورج رودریگز به عنوان یک جناح چپی شناخته می شود.

چاوز گفت: "من از همه می خواهم تا انرژی و خواست تحکیم هر چه بیشتر حزب جدید را داشته باشند" انتظار می رود کنگره یک ماه به طول بیانجامد و در مورد برنامه ی سیاسی، ساختار ها و اساسنامه ی حزب جدید تصمیم گیری کند.

افتتاح "پی اس یو وی" یک قدم بسیار مهم بود، اما تنها در صورتی موفق خواهد بود که قاطعانه از سوسیالیسم دفاع کند. چاوز پنج موتور انقلاب و نقشه هایش برای سوق دادن کشور به سوی سوسیالیسم قرن بیست و یکم را نام برد و بر ادامه ی حرکت به جلو بر اساس برنامه اصرار داشت، اما از آنکه برخی از تغییرات به دلیل شکست رفراندوم اجرا شدنی نیست اظهار تاسف کرد. او گفت: "ما نمی توانیم آنها را به پیش ببریم، زیرا آنها به اصلاح قانون اساسی بستگی داشتند"

اما چرا انقلاب باید به اپوزیسیون اجازه دهد با اتکا به یک پیروزی بسیار خفیف، بر او دیکته کند چه می تواند و چه نمی تواند انجام دهد؟ چرا دم باید بتواند سگ را بجنانند؟ این یک راه مسلم نومید ساختن توده هایست که پیش از نیز به دلیل سرعت پایین تغییرات نا امید شده بودند. این وضعیت به حالت بی میلی و بیش از آن به عدم حضور در انتخابات منجر خواهد شد. این دقیقاً همان چیزیست که اپوزیسیون می خواهد.

چاوز برای انتخابات بعدی فرماندهان و شهرداران که در اکتبر امسال برگزار می شود، اتحاد نیرو های وطن پرست را فراخوانده است که شامل "پی اس یو وی"، موطن برای همه (پی پی تی) و حزب کمونیست ونزولا خواهد بود. "پی اس یو وی" یک حزب توده ای با میلیون ها عضو و حامیانی است که می خواهند برای سوسیالیسم مبارزه کنند. این حزب چه نیازی به اتحاد این حزب با "پی پی تی" دارد که حزبی است کوچک، با سیاست فرصت طلبانه است؟ ممکن چنین استدلال کنند که یک بعلاوه ی یک مساوی دو است، اما دو نفر در یک قایق

در حالی که در جهت های مخالف پارو می زنند، مساوی با از کار افتادگی است.

مارکسیست های ونزولایی از "پی اس یو وی" حمایت خواهند کرد و در کنگره ی آن برای یک برنامه و سیاست سوسیالیستی مبارزه خواهند کرد. ما با اتحاد با احزاب و سازمان هایی که به شکل پایدار برای سوسیالیسم مبارزه نمی کنند مخالف هستیم. ما با اتحاد با بورژوازی و قرار گرفتن با آن در یک بلوک مخالف هستیم. هشدار می دهیم که سیاست مورد دفاع رفرمیست ها مبنی بر آشتی با نیرو های ارتجاع به آشتی ملی و صلح منجر نخواهد شد. بلعکس، سیاست های همسازی طبقاتی فعالین جنبش بولیوار، که توده ی سربازان انقلاب هستند، را دلسرد و نا امید خواهد کرد. این یک راه مسلم واگذاری انتخابات به حریف است.

و چطور در انتخابات به پیروزی برسیم

رئیس جمهور همچنین گفت: "ما باید برای تقویت بلوک تاریخی، آنچه گرامشی می خواندش، به دنبال ایجاد اتحاد باشیم. تنها یک سال پیش ما انتخابات را با ۶۳ درصد آرا، هفت میلیون رای، با پیروزی پشت سر گذاشتیم. این یک پایه ی قوی است."

بله، یک سال پیش بیش از هفت میلیون نفر به چاوز رای دادند و و این در واقع یک پایه ی بسیار قوی است. اما این سوال پرسیده شود که: "چرا تقریباً سه میلیون نفر از این رای دهندگان در رفراندوم قانون اساسی رای ندادند؟ دایتریچ می گوید: زیرا سرعت چاوز زیاد بود و بیش از حد پیش رفته است، بنابراین باید از سرعت خود بکاهد. اما این استدلال کاملاً اشتباه است.

اپوزیسیون در انتخابات پیروز نشد: بلکه بولیواری ها در آن شکست خوردند. اپوزیسیون پس از تلاش های فوق بشری، توانست تنها دویست هزار رای بیشتر از سال پیش کسب کند، در حالیکه آرای چاوایست ها نزدیک به سه میلیون کاهش یافت. این موضوع اثبات کننده ی حرکت به میانه نیست، بلکه برعکس، نشان می دهد که قطب بندی رشد یابنده و

عظیمی میان طبقات صورت گرفته است. این واقعیت همچنین عناصر خستگی و رفع توهمات را در توده هایی که پایه های انقلاب بولیوار هستند نشان می دهد.

شکست رفراندوم قانون اساسی اخطاری است مبنی بر آنکه توده ها از وضعیتی که در آن صحبت های بی پایان در مورد سوسیالیسم و انقلابی به تغییرات بنیادی در شرایط زندگی شان منجر نشده است، خسته هستند. توده ها بسیار صبور بوده اند، اما صبر آنها رو به پایان است. این عقیده که آنها همیشه از رهبران پیروی خواهند کرد - همان عقیده ی خطرناک و اشتباه تقدیر گرایی انقلابی- به عنوان عقیده ی تماما پوچ نشان داده شده است.

بلعکس، این سرعت پایین انقلاب است که به رفع توهمات میان لایه ی در حال رشد توده ها منجر شده است. مسئله از نظر آنها، نه تندروی یا پیشروی بیش از حد انقلاب، بلکه حرکت آرام و پشروی های ناکافی آن است. اگر این رفع توهمات توده ها ادامه یابد، به بی میلی و ناامیدی منجر خواهد شد. این موضوع ضد حمله ی نیرو های ارتجاع را فراهم می آورد که می تواند انقلاب را تحلیل برده و انقلاب را به سوی یک شکست بزرگ سوق دهد. زمان تبدیل حرف به عمل، اقدامات قاطع برای خلع سلاح ضد انقلاب و سلب مالکیت از الیگارشی فرا رسیده است.

سوسیالیسم - تنها راه!

آیا شکست اجتناب ناپذیر است؟ خیر، البته که اینطور نیست. انقلاب می تواند پیروز شود، اما تنها در شرایطی که جناح دایتریچ استالینیست - رفرمیست از نظر سیاسی افشا شده و شکست خورده باشد. جنبش باید از وجود بوروکرات ها جاه طلب ها و عناصر بورژوازی پاکسازی شود و قاطعانه از یک برنامه ی سوسیالیستی حمایت کند. تنها در چنین شرایطی انقلاب می تواند به پیروزی برسد.

وقتی سیمون بولیوار برای اولین بار پرچم مبارزه با قدرت امپراطوری اسپانیا را برافراشت، از نظر عده ی بسیاری این کار کاملاً غیرممکن می نمود. شکی

نیست که اگر هاینز دایتریچ در آن زمان زنده بود لیبرتادور را به استهزا می گرفت، همانطور که امروز با مارکسیست ها چنین می کند. با این حال بولیوار گرچه با تعداد بسیار کمی حامی آغاز به کار کرد، در نهایت به پیروزی رسید، درست مانند چاوز، که جنبشش در ابتدا نوسید به نظر می رسید، اما به پیروزی رسید، چون توده ها را برای مبارزه علیه الیگارشی بسیج کرد. مبارزه هنوز پایان نیافته و پیروزی تضمین نشده است. هرگز اینطور نیست. اما یک چیز واضح است: تنها راه موفقیت، بیدار کرده توده ها برای مبارزه ی انقلابی است.

بزرگترین پیروزی ها یا وحشتناک ترین شکست ها: این دو تنها آلترناتیو های پیش روی انقلاب بولیوار هستند. کسانی که مسیر آسانی را نوسید می دهند، مسیر صلح طبقاتی، در حقیقت یا ایجاد امید های واهی و خیالات باطل و خلع سلاح توده ها در مقابل نیرو های ضد انقلابی که چنین توهماتي ندارند و به محض آنکه شرایط اجازه دهد برای سرنگونی چاوز در تلاش هستند، نقش ارتجاعی ایفا می کنند. تنها راه پیشگیری از آن، انحلال قدرت اقتصادی الیگارشی، سلب مالکیت از زمین داران، بانک داران و سرمایه داران و طرح یک برنامه ی تولید سوسیالیستی است.

دایتریچ و رفرمیست ها چنین استدلال می کنند که اینچنین عمل کردن می تواند موجب تحریک امپریالیست ها و ارتجاعیون گردد. این مزخرف است. امپریالیست ها و ارتجاعیون با اعمال خود نشان داده اند که به هیچ عامل تحریکی برای اقدامات خود نیاز ندارند. آنها مدام در حال تخریب انقلاب هستند. این عقیده که اگر ما میانه روی نشان دهیم و با ارتجاعیون آشتی کنیم، آنها اقدامات ضد انقلابی خود را متوقف خواهند کرد احمقانه و خطرناک است. در عکس، چنین برخوردی تنها به آنها جرات و روحیه می دهد.

البته انقلاب ونزوئلا نمی تواند در انزوا به پیروزی نهایی برسد. اما برای زمان زیادی منزوی نخواهد بود. ونزوئلا ی انقلابی باید فراخوانی را رو به کارگران و دهقانان آمریکای لاتین برای پیروی از

رهبری آن اعلام کند. با شرایط موجود در قاره، چنین فراخوانی بی پاسخ نخواهد ماند. نمونه ی یک دولت کارگری دموکراتیک می تواند حتی اثری بزرگ تر از روسیه ی سال ۱۹۱۷ داشته باشد.

دول بورژوازی آمریکای لاتین با توجه به قدرت شگرف طبقه ی کارگر، و بن بست همه گیر سرمایه داری به سرعت سقوط خواهند کرد و بدین ترتیب زمینه ی فدراسیون سوسیالیستی آمریکای لاتین و در نهایت سوسیالیسم جهانی ایجاد خواهد شد. بر اساس برنامه ی مشترک تولید و ملی سازی بانک ها و انحصارات تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگری، اتحاد واقعی نیرو های مولده ی قاره و بنابراین بسیج یک نیرو مولده ی عظیم ممکن خواهد بود. بی کاری و فقر می تواند به تاریخ تبدیل شوند.

روزانه کار می تواند بدون کاهش دستمزد به ۳۰ ساعت تقلیل یابد. این اقدام می تواند به عنوان اثبات قدرت متد های سوسیالیستی نتیجه بسیار خوبی در سرتاسر جهان داشته باشد. اما همانطور که لنین توضیح داد، مسئله ی مهم تر آن است که این اقدامات زمان کافی برای مدیریت صنعت و دولت را در اختیار طبقه ی کارگر خواهد گذاشت. پس یک برنامه ی تولید سوسیالیستی، از بالا تا پایین تحت کنترل طبقه ی کارگر، می تواند با وجود کاهش ساعات کار، به رشد بیکرانی در تولید منجر شود. عمل و تکنیک، که از قیود سودجویی شخصی رها گشته می تواند به حد بی سابقه رشد یابد.

دموکراسی دیگر چهره ی محدود امروز خود را نخواهد داشت، بلکه در مدیریت دموکراتیک جامعه به دست کل جمعیت تعریف خواهد شد. زمینه برای شکفایی هنر، علم و فرهنگ گسترده می شود و بدین وسیله تمامی میراث غنی فرهنگی مردم تمام قاره را به خود جلب می کند. این همان چیز است که انگلس جهش انسان از قلمرو نیاز به قلمرو آزادی می نامد. این سوسیالیسم حقیقی قرن بیست و یکم است: تنها راه پیشروی برای انقلاب ونزوئلا.



گردش کرکس ها به دور کوبا پس از فیدل کاسترو

منبع: In Defence Of Marxism



برگردان: وندا نوژن

روز سه شنبه، ۱۹ فوریه، فیدل کاسترو کناره گیری خود را از منصبش، به عنوان رئیس جمهور، اعلام کرد. این واقعه ۱۹ ماه پس از عمل جراحی معده ی فیدل کاسترو رخ داده و در حقیقت، او از آن زمان تا به حال در انتظار عموم نبوده است. پوشش های خبری از زمان استعفای او مشتمل بر کشنده بوده اند. هیچ اشاره ای به اهداف اجتماعی انقلاب [کوبا] نیست بلکه تنها صحبت های بسیاری از دیکتاتوری بی رحمانه و غیره است.

فوراً پس از شنیدن [خبر] بازنشستگی کاسترو، جورج بوش اعلام کرد که این موضوع می بایست یک گذار و تحول دموکراتیک را آغاز کند و این که "سرانجام این تحول باید منجر به انتخابات آزاد و عادلانه گردد. و من خواهان [انتخابات] آزاد و عادلانه هستم." او اضافه کرد که "ایالات متحده به مردم کوبا کمک خواهد کرد موهبت آزادی را بفهمند" حقیقتاً موهبت آزادی! ما باید پرسیم که آیا او به آن نوع موهبت ارزانی شده به مردم عراق یا افغانستان اشاره می کند؟

ریاکاری و تزویر یک شخص هیچ محدودیتی ندارد. هر کسی می داند که پس از انتخاب شدن بوش بی نظمی و هرج و مرج [در کل جهان] به وجود آمد، بنابراین او اجازه ندارد به دیگران درس هایی در مورد دموکراسی بیاموزد. به علاوه، ما می توانیم مطمئن باشیم تقلب رسوا کننده ی انتخابات اخیر پاکستان هم

با کمک و رایزنی "متخصصین" آمریکا بود.

در این هنگام هیلری کلینتن و براک اوباما، هر دو اظهار کردند که به تحریم تجاری در شرایطی که کوبا به دنبال "اصلاحات دموکراتیک" است پایان خواهند بخشید. قدرت های اروپایی اصلی اظهارات دیگری را اضافه کردند، [مثلاً] عنوان کردند که بازنشستگی کاسترو می تواند راه را به سوی "تغییرات دموکراتیک" باز کند.

اتحادیه اروپا نشان داده است که می خواهد روابط دیپلماتیک خود را با کوبا مجدداً آغاز کند. عضو کمیسیون کمک های اتحادیه اروپا، لوئیس مایکل اعلام کرد "ما رضایت خود را از شرکت در یک گفتگوی سازنده با کوبا تصریح می کنیم" او حتی تصمیم دارد که از کوبا در تاریخ ۶-۷ مارس دیداری به عمل آورد. با توجه به یک گزارش، اهداف اتحادیه اروپا "حمایت کردن از تحول صلح آمیز به سوی یک دموکراسی پولورالیستی، احترام به حقوق بشر و بهبود در استاندارد های زندگی مردم کوبا است".

آن ها همگی در شرایطی که برای کوبا به وجود آمده است و انمود کردند که انسان هایی دموکرات هستند. در حقیقت اما آن ها شبیه کرکس هایی هستند که منتظر فرا رسیدن روزی اند که منقار ها و پنجه هایشان را در جسم کوبا فرو کنند. چیز دیگری که آن ها می خواهند، پایان دادن به سیستم اقتصادی ای است که با انقلاب کوبا موجودیت پیدا کرد. آن ها می خواهند سرمایه داری به کوبا بازگردد. این همان چیز است که اینان "دموکراسی" معنا می کنند!

"تفاهم" یا مسیر چین

یکی دیگر از عبارات مُد شده ی این چند روزه "تفاهم" است. در همین هنگام که بوش به سلاح هایش می چسبد و بر افزایش [شدت] تحریم پافشاری می کند، بورژوازی زیرک تر، هم در ایالات متحده آمریکا و هم در اروپا، در حال برجسته کردن نیاز به "تفاهمات" است، به عنوان مثال لغو تحریم و باز کردن کانال های تجاری. آیا این شاخه از بورژوازی منافع یا اهداف متفاوتی دارد؟

خیر، آن ها فقط بهتر از بوش و حلقه ی دوستان کند ذهنش درک می کنند که بهترین راه برای معرفی مجدد سرمایه داری به کوبا خاتمه بخشیدن به تحریم، شروع تجارت، جاری کردن سیل پول نقد به کوبا و آشکار کردن این پروسه است.

به همین دلیل بسیار منجر کننده است وقتی ما می شنویم که برخی عناصر اصلاح طلب در طیف چپ از چنین "تفاهمی" دفاع می کنند. کاری که آنان عملاً انجام می دهند مشورت با بورژوازی است برای خارج کردن این تیغ از پهلوی خودش.

تمام این صحبت ها حول دموکراسی در حقیقت برای اهداف واقعی امپریالیسم می باشد. چندی پیش *فایننشال تایمز* پیشنهادات با ملاحظه تری داد. آن ها "مسیر چین" برای کوبا و اتمام تحریم [کوبا از جانب] ایالات متحده آمریکا را پیشنهاد دادند. مدل چینی آزاد کردن کوبا را به سوی سرمایه داری همراه با یک قدرت دولتی کنترل کننده از بالا به ذهن متبادر می کند.

کاسترو مانع عقب گرد به سوی سرمایه داری است

فیدل کاسترو چین را در دهه ۱۹۹۰ پس از فروپاشی شوروی بازدید کرد و تمایلی به آن چه که مشاهده کرد نداشت. پس از آن با وجود فشار شرایط اقتصادی برای آزاد کردن کوبا به سوی سرمایه گذاری خصوصی، او در مقابل نصایح تماماً متمایل به سرمایه داری مقاومت کرده است. این دلیل حقیقی نفرت بورژوازی از کاسترو است: آنان از انقلابی که سملش اوست متنفرند.

باید به این آقایان یادآوری کنیم که کوبا پیش از انقلاب چگونه بود: این کشور یک دیکتاتوری بود که به وسیله ی فولخسیو باتیستا ی مورد حمایت آمریکا دوام داشت. بنابر این بحث بر سر "دموکراسی" نیست. باتیستا یکی از دوستان امپریالیسم آمریکا بود. او، کشور آنان را اداره می کرد. آن ها اجازه داشتند که از کوبا به عنوان زمین بازی شان استفاده کنند، در حالی که مردم کوبا از شرایط وحشتناکی رنج می بردند.

انقلاب کوبا به این شرایط پایان داد! [این انقلاب] اجازه داد تا کشور یک سیستم پیشرفته مراقبت های پزشکی را به وجود آورد، به طوری که امید زندگی به سطوح کشور های پیشرفته سرمایه داری ارتقا پیدا کرد؛ تحصیلات رایگان را برای همه تصویب کرد؛ به همه ی مردم کوبا احساس احترام و عزت بخشید؛ هم چنین بورژوازی انگلی و بیشتر از همه سیطره ی شرکت های چند ملیتی آمریکا را نابود کرد. برای بورژوا ها و لیبرال بورژوا های کوچک نشسته در لندن یا نیویورک این موارد ممکن است جزئیات نه چندان مهمی باشند. این لیبرال ها می توانند برای مراقب های پزشکی خود پول پرداخت کنند، اما مردم کوبا نمی توانند. آن ها برای "دموکراسی" در کوبا خواهند جنگید! آن ها هم چنین برای خصوصی سازی خدمات بهداشتی، آموزشی و تمامی سرمایه های متعلق به کوبا خواهند جنگید. آن ها برای حقوق شرکت های چند ملیتی جهت چپاول کوبا و باز گرداندن آن به دوران باتیستا خواهند جنگید.

آن ها هم چنین می دانند که اگر کاسترو هنوز زنده، هر چند بازنشسته، است، بر روی رویداد های این جزیره تأثیر و نفوذ خواهد شد. او هم چنان سمیت دبیر اولی حزب کمونیست را دارد. این موضوع احتیاط برخی از مفسرین بورژوا را توضیح می دهد. آن ها هم چنین شروع به اندیشیدن در مورد نقش رائول کاسترو کرده اند، که در حال شروع به دست گرفتن نقش رهبری که تا کنون به وسیله ی کاسترو ایفا می شده است، می باشد.

آن ها به هر کلمه ای که گفته می شود می چسبند، به آن امید که بتوانند راهی به سوی سرمایه داری پیدا کنند. [مثلاً] عنوان کرده اند که فیدل کاسترو به عنوان رئیس جمهور هنگامی که ۱۹ ماه پیش بیمار شد، مردم کوبا را تشویق به بحثی آزاد در مورد کمبود ها و نقص های "سیستم کمونیستی" کوبا کرده است. اگر چه در حقیقت او [فیدل کاسترو] تا کنون تغییرات اندکی را ایجاد نموده است، ولی رائول کاسترو انتظارات امپریالیست ها و کوبایی های در تبعید را تا حدودی بالا برده است.

کدام راه به سوی جلو؟

آن ها هرگز آن چه را که رائول کاسترو در اواخر سال قبل گفت درک نکرده اند: "چالش هایی که ما پیش روی خود داریم بزرگ هستند، اما کسی شکی در مورد اعتقاد راسخ مردم ما ندارد که تنها از طریق سوسیالیسم است که ما می توانیم بر مصائب غلبه و آرمان های اجتماعی نیم قرن پس از انقلاب را حفظ کنیم." اما رائول کاسترو هم چنین سال قبل در ماه ژوئیه اعلام کرد که کوبا برای صحبت جهت پایان دادن به دهه ها خصومت آماده است، اما تنها هنگامی که بوش کاخ سفید را ترک گفته و فرصتی را برای آینده باقی گذاشته باشد.



مطابق با برخی از گزارشات، رائول کاسترو به نظر یکی از تحسین کنندگان مدل چینی می رسد. بی شک او به خاطر نیاز به توسعه ی اقتصاد کوبا [به این سو] کشیده شده است. کشور دهه ها تحریم به دست امپریالیسم آمریکا را تحمل کرده و از زمان فروپاشی شوروی به طرز وحشتناکی آسیب دیده است. اما باید به او هشدار داد که: رژیم چین با ایده ی ورزیدن اقتصاد با انگیزه ی رشد آغاز به کار کرد و اکنون با شیوه ی تولید سرمایه داری که بر تمام اقتصاد چین سیطره دارد کار را به اتمام رسانده! با این [وضعیت] بسیاری از اهداف انقلاب چین از دست رفته است.

مشکلاتی که کوبا با آن مواجه شده است قرار نیست که در حیطه ی مالکیت بر ابزار تولید یافت شود. مشکلات در انزوای انقلاب یک کشور قرار دارد. سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست. اگر [سوسیالیسم] در شوروی نیرومند ممکن نبود پس چگونه می تواند در کوبای کوچک وجود داشته باشد؟ به خاطر انزوا، انقلاب کوبا مجبور شد بر

روسیه ی استالینیستی تکیه کند و این امر گرایشات بوروکراتیک را بالا برد.

نتیجتاً، پاسخ در مدل چینی نیست. پاسخ در گسترش انقلاب در مابقی آمریکای لاتین و فراسوی آن است. این [انقلاب] باید با تجربه ی دموکراسی کارگران، که لنین و تروتسکی در سال های اولیه شوروی از آن دفاع کردند، ترکیب شود.

در دوره ی اخیر، تمامی آمریکای لاتین به سوی چپ گردش کرده است. ونزوئلا یک نقطه ی پیشرفته از انقلاب آمریکای لاتین است. اما ما هم چنین جنبش انقلابی توده های بولیوی را هم شاهد بوده ایم، جنبش پرهیاهوی توده ها در اکوادور، بسیج غول پیکر توده های مکزیکی در حدود سه میلیون نفر در خیابان ها علیه خدعه ی انتخاباتی.

این شرایط برای انقلاب در تمامی آمریکای لاتین وجود دارد. بورژوازی این را می فهمد. کوبا هم چنان مشعل مردم در سراسر آمریکای لاتین است. امپریالیست ها می خواهند انقلاب کوبا را، که هنوز تجسم این ایده است که یک آلترناتیو برای سرمایه داری امکان پذیر است و بازار تنها سیستم اقتصادی نیست که می توان آن را تجسم کرد، خرد کنند. به همین دلیل است که آنان می خواهند هرگونه پیروزی انقلاب کوبا را نابود سازند. و یک خطر بزرگ وجود دارد که ممکن است امپریالیسم موفق شود.

امپریالیسم نمی تواند با انقلاب کوبا مدارا کند

اگر انقلاب کوبا، همانند آن چه در روسیه اتفاق افتاد، شکست می خورد، اثری تضعیف کننده در کارگران، جوانان و محرومان تمامی آمریکای جنوبی و حتی [اثری تضعیف کننده] در مقیاسی جهانی می داشت. به عبارت دیگر احیای انقلاب کوبا و پیروزی انقلاب ونزوئلا خواهند توانست وضعیت را در یک مقیاس جهانی دگرگون کنند.

در حال حاضر عناصر سرمایه داری در کوبا وجود دارد. تعداد فزاینده ای از سوداگران کوچک، مردمی که دلار نگهداری می کنند، افراد مشغول به کار در بازارهای سیاه که به سرعت با حزب

و کشور در آمیخته می شوند، وجود دارند. و این یک تهدید برای انقلاب کوبا محسوب می شود. مدتی قبل، مقام رهبری [کوبا]، تمهیداتی را برای محدود کردن اقتصاد دلاری به کار برد. این امر بی شک برای یک دوره تأثیر گذار خواهد بود، ولی در بلند مدت نمی تواند جریان به سوی اقتصاد بازار را قطع کند.

یکی از مهم ترین دلایل آن، افزایش مشارکت کوبا در بازارهای جهانی است، که با فروپاشی شوروی [کوبایی ها] مجبور به ارتباط با آن ها هستند. آنان هیچ جایگزین دیگری ندارند. ما مخالف با این موضوع [ارتباط با بازارهای جهانی] نیستیم. بلشویک ها هم در تلاش برای تجارت با [کشورهای] سرمایه داری بودند. لنین و تروتسکی هم عملاً امکان ایجاد مشاغل را در بخش هایی مانند سبیری به سرمایه داران آمریکا پیشنهاد دادند: به جای باز کردن تمام بخش های روسیه و اجازه دادن آن به شکل امتیازات انحصاری، اجازه دادن آن، و نه بخشیدن و اعطا کردنش، درست به نظر می رسد. این موضوع کاملاً درست بود، بدان جهت که بلشویک ها کنترل کشور را ادامه دادند. اما انقلاب بلشویکی و بلوک شوروی در دوران طفولیت خود یک تهدید مستقیم به شمار می رفت و در نتیجه بورژوازی آمریکا، بریتانیا و فرانسه تمایلی به تجارت با آن ها داشتند. آنان می خواستند انقلاب بلشویکی را خرد کنند چرا که [این انقلاب] یک تهدید بود.

انقلاب کوبا یک تهدید برای سرمایه داری و امپریالیسم است چرا که یک نمونه [از مبارزه با امپریالیسم] است. بنابراین امپریالیست های آمریکایی در این مرحله نمی خواهند با کوبا وارد تجارت شوند، بلکه می خواهند کوبا را خفه کنند؛ آن ها می خواهند کوبا را نابود سازند. اگر قرار باشد حقیقت گفته شود، [باید گفت] که طبقه ی حاکمه ی آمریکا اندکی از لحاظ ذهنی ناکارآمد و دارای نقصان هستند. اگر آن ها اندکی هوشمند تر بودند، کوبا را محاصره نمی کردند. بر عکس، تجارت با کوبا را توسعه می بخشیدند. این کار اساساً به نیروهای ضد انقلاب بورژوازی داخل کوبا کمک می کرد. اما از آن جا که تمامی آن ها اندکی

کند ذهن هستند- و ارباب بزرگ در کاخ سفید به صورت استثنایی کند ذهن است- از نقطه نظر طبقه ی خود خلاف آن کاری را که لازم است انجام می دهند.



بدین ترتیب آنان توده ها را به پشت سر کاسترو می فرستند و ضد انقلاب را عقب نگاه می دارند! اما کسی نمی تواند از درخت نارون بخواهد که گلایی به بار آورد، و کسی هم نمی تواند از بورژوازی آمریکا و نمایندگان سیاسی آن تقاضا کند که ایده های منطقی و سنجیده ارائه دهند. نظام سیاسی حاکم در ایالات متحده در حقیقت اندکی دیوانه است. اما همان گونه که شکسپیر در هملت می گوید: "گرچه این دیوانگی است، اما در عین حال روش و اسلوبی در آن وجود دارد" دلیل این سیاست آن ها اینست که آنان از تأثیر انقلاب های کوبا و ونزوئلا در آمریکای لاتین به وحشت افتاده اند. آنان احساس می کنند که هیچ چاره ی دیگری ندارند به جز خفه کردن انقلاب های کوبا و ونزوئلا. به همین دلیل است که هم چون جانیان سیاسی عمل می کنند.

بورژوا های اروپایی دلگرمی و اطمینان بیشتری دارند. از آن جایی که منافع حیاتی آن ها تحت تأثیر قرار نگرفته است، آنان استطاعت [حفظ] موجودیت خود را دارند. این "حیاط خلوت" ایالت متحده آمریکاست که در شعله ها می سوزد، نه مال آن ها. با وجود تمام نزاکت و دیپلماسی [بورژواهای اروپایی]، آن ها به اندازه ای یکسان، دشمن انقلاب کوبا و مدافع یک ضد انقلاب سرمایه دار هستند. تفاوت در بین طرفداری از قتل به صورت خفه کردن- که پر سر و صدا و اسباب ناراحتی است- یا قتل با مسموم کردن تدریجی - که محتاطانه تر است- می باشد.

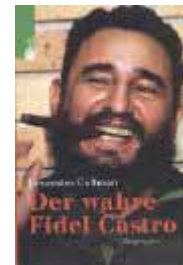
فشار سنگین امپریالیسم آمریکا بر کوبا اثر خشمگین کردن توده ها را در برداشته است. یک سنت طولانی در مبارزه ی ضد امپریالیستی در کوبا وجود دارد. مردم کوبا علاقه ای به گردن کلفتی امپریالیسم آمریکا ندارند. اما البته این موضوع یک شکاف در رهبری کوبا ایجاد کرده است: یک شاخه خواهان مصالحه با امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و حرکت به سوی سرمایه داری هستند و جناح دیگر به رهبری کاسترو خواهان مقابله با آن [مصالحه] هستند.

نفوذ و اعتبار کاسترو، عناصر ضد سرمایه داری را به هیجان آورد. او یک نقش کلیدی ایفا کرده است. آنان [عناصر ضد سرمایه داری به رهبری کاسترو] تلاش کرده و می کنند تا لغزش به سوی سرمایه داری را پایان دهند. اخیراً گامی قوی و مؤثر برای توقف دلاریزه کردن اقتصاد کوبا برداشته اند. اقتصاد کوبا در حال دلاریزه شدن بود، و این یکی از سر نیزه های استقرار مجدد سرمایه داری است. بنابراین در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ حکمی را برای توقف [دلاریزه شدن اقتصاد] وضع نمودند.

// پریس، روزنامه ی اسپانیایی، یک تحلیل عمیقاً بورژوازی از این پروسه ارائه داندوشته است: "دلار ها برای کوبا آلودگی و کثافت و نابرابری آوردند [...] یک سرطان واقعی برای یک سیستم مبتنی بر تساوی گرایی و به علاوه یک انحراف اقتصادی برای یک سیستم دارای دو پول رایج" مقاله از یک کوبایی نقل قول می آورد که می گوید: "از یک نظر دلار، که یک پول رایج قوی تولید بانک های خارجی است، آزادانه وارد بازار شد و کنترلی بر روی آن نبود. از سوی دیگر، پزو های کوبایی با قدرت خرید اندک قرار داشتند که برای پرداخت دستمزد های ما به کار می رفت."

رهبران کوبایی سعی در توقف این موضوع داشتند. اما آنان تلاش کردند با ابزار بوروکراتیک آن را متوقف کنند و این امر در بلند مدت جوابگو نخواهد بود. نکته ای که ما باید درمورد کوبا بیان کنیم این است که شما نمی توانید بدون مبارزه با شاخه های بوروکراسی که به سمت سرمایه داری کشیده می شود، به مبارزه علیه کاپیتالیسم بپردازید.

کاسترو در کوبا بسیار مردمی و محبوب است، اما بوروکراسی محبوب نیست. در نتیجه، امکان محدود کردن مبارزه علیه بازگشت سرمایه داری به خاطر حفظ و نگهداری شرایط موجود وجود ندارد. توده ها شرایط موجود را نمی خواهند، آن ها بهبود استاندارد های زندگی خود، افزایش حقوق [اجتماعی] شان و هل دادن انقلاب به سوی جلو، به ارتفاعات جدید را طلب می کنند. این مقولات بدون مبارزه علیه پلیدی فساد، منفعت گرایی و بوروکراسی- زمینی واقعی که گرایشات سرمایه داری در حال رشد روی آن می باشند- قابل تعمق نیستند.



شعار های "مرده باد کاسترو. مرده باد دیکتاتوری کاسترو" شعار های پناهندگان سیاسی در میامی هستند. این ها شعار های ما نیست. هنگامی که فیدل کاسترو هر بار مقطعی از تلاش برای مبارزه با سرمایه داری را نشان می دهد، [آن هنگام] یک وضعیت هولناک است، این چیزی است که بوش می گوید. در عوض ما می گوئیم، "بیایید آتش خود را به سوی بورژوازی پوسیده، این میلیون ها، این کسانی که تنها دلار انباشته اند بگشاییم. بیایید آن ها را [از جهان] پاک کنیم. بیایید از شر آنان خلاص شویم. مرده باد بورژوازی نوپا!" "مرده باد فساد" ما باید با گماشتگان امپریالیسم در کوبا مبارزه کنیم که در حال تضعیف اقتصاد برنامه ریزی شده و نابودی سوسیالیسم هستند.



خونریزی برای نفت بس است! سربازان اتحادیه اروپا باید از چاد خارج گردند!

منبع: In Defence Of Marxism

برگردان: وندا نوژن

تحت رهبری فرانسه، ۳۷۰۰ نفر از سربازان یوفور [۱] اتحادیه اروپا تصمیم دارند در اولین فرصت ممکن به چاد بروند. هدف اظهار شده ی مقامات از این مأموریت حمایت از کمپ های پناهندگان در شرق کشور است. در حقیقت یک جنگ خونین در سراسر چاد، میان نیروهای شورشی مورد حمایت دولت سودان و چین از یک سو و دولت چاد با مساعدت ارتش فرانسه از سوی دیگر، در حال رخ دادن می باشد. هفته ی گذشته جنگ جئی به پایتخت چاد، که در آن نزاعی سنگین رخ داد، رسید.

هیچ شکی در این مورد نمی تواند وجود داشته باشد که فرانسه به دولت [کشور] سابقاً مستعمره ی خود، چاد، مرتبط است.

هیئت اعزامی یوفور ادعا می کنند که نقشی بی طرف در چاد ایفا می کنند، اما ارتش فرانسه از طریق انتقال سربازان دولت و اجرای برنامه ی شناسایی هوایی، مستقیماً درگیر جنگ است. در سال ۲۰۰۶، دولت چاد تنها به آن دلیل توانست باقی بماند که لژیون خارجی فرانسه [۲] به چاد کمک کرد که یورش شورشیان در پایتخت را در هم شکند. رئیس جمهور چاد، ایدریس دبی [۳] در یک کودتا به سال ۱۹۹۰ با کمک ارتش فرانسه، قدرت را تصاحب کرد. فرانسه ۲۰۰۰ سرباز مستقر در چاد دارد و از [صحرای] ساهارا [۴] در این کشور به عنوان بزرگترین پایگاه نیروی هوایی خود استفاده می کند. با توجه به اظهارات مقامات، چاد یک "دموکراسی بورژوایی" است اما مطابق با [شاخص ادراک فساد](#) [۵] سازمان شفافیت بین المللی [۶] در سال ۲۰۰۵، این کشور فاسد ترین کشور در جهان است.

باید برای عموم آشکار گردد که کشورهای حمایت کننده ی برنامه یوفور، مانند ایرلند، بلژیک، سوئد، اتریش،

رومانی و لهستان کاری بشردوستانه انجام نمی دهند، بلکه در حال شرکت در یک جنگ امپریالیستی کثیف هستند. هم چنین باید تأکید کرد که گمان آن می رود که سه کشور شرکت کننده در این مأموریت، ایرلند، اتریش و سوئد، "بی طرف" هستند و قوانین اساسی این کشورها آن ها را مقید به عدم شرکت در جنگ ها می کند.

این حقیقت دارد که ۲۵۰,۰۰۰ پناهنده در چاد وجود دارند که از دارفور [۷]، ایالت غربی سودان، گریخته اند و بیش از ۱۷۰,۰۰۰ پناهنده که از سایر نقاط مختلف چاد گریخته اند؛ گزارشات رسانه های غربی این نظر را به دست می دهند که پناهندگان [فراری] از دارفور مردمانی هستند که شبه نظامیان جَنجَوید [۸]، که مورد حمایت دولت سودان و چین هستند، برای مقاصد نظامی به کار می گیرند. در حقیقت، این مصیبت و بلای پناهندگان، نتیجه ی یک جنگ داخلی است بین شبه نظامیان جَنجَوید از یک سو و ارتش آزادیبخش سودان (SLA) [۹] و جنبش عدالت و برابری (JEM) [۱۰] مورد حمایت ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر.

هم "جان انگلند" [۱۱] هماهنگ کننده ی امدادهای فوری سازمان ملل متحد در مناطق بحران زده و هم سازمان عفو بین الملل [۱۲] بر این باورند که JEM و SLA مردم را از خانه و کاشانه ی خود دور می سازند. دلیل حقیقی آن به اصطلاح "مصیبت پناهندگی" [۱۳] یک جنگ نیابتی [۱۴] میان امپریالیسم چین، آمریکا و فرانسه است. استفاده از پناهندگان، که خود محصول مداخله ی خارجی هستند، به عنوان یک بهانه برای مداخله ی خارجی جدید تر به دست امپریالیسم فرانسه و مورد حمایت اتحادیه اروپا، نهایت خودپرستی را نشان می دهد. سوسیال دموکرات ها، کمونیست ها و فعالین اتحادیه های کارگری تمامی کشور های اتحادیه اروپا باید همه را آگاه سازند که بدون دخالت امپریالیستی و مداخله ی خارجی، هیچ پناهنده ای در سرتاسر آفریقا وجود نخواهد داشت.

دلیل واقعی کشمکش: نزاع برای نفت یا سیادت؟

پس زمینه ی این درگیری رو به وخامت در سودان و چاد، مسابقه ی قدرت های امپریالیستی برای کنترل بر منابع منطقه ای و مواد خام مهم، است. به خاطر قیمت فزاینده ی نفت، ذخایر نفتی ساها را که در اعماق زمین جای گرفته، بسیار مورد علاقه قرار گرفته است. تخمین زده می شود که ۱۰٪ از منابع نفت جهانی در آفریقا پیدا می شود. چاد تولید نفت را در سال ۲۰۰۳ آغاز کرد که در حال حاضر به عنوان یک جاذب حرص و طمع قدرت های متنوع امپریالیستی فعالیت می کند. در سال ۲۰۰۲، آمریکا اعلام داشت که به علت بی ثباتی فزاینده در خاورمیانه، تضمین کنترل بر این ذخایر نفتی آفریقا یک هدف استراتژیک مرکزی سیاست خارجی او بوده است. تا سال ۲۰۱۵، آمریکا قصد دارد تا ۲۵٪ واردات نفتی خود را از آفریقا تأمین کند. مشکل این است که فرانسه و چین یک علاقه ی وافر نسبت به ثروت نفتی آینده ی این منطقه از خود نشان می دهند.

درگیری در چاد و دارفور تنها تصویر کوچکی در یک مسابقه ی عظیم قدرت است که در سراسر آفریقا و میان قدرت های امپریالیستی اصلی اروپایی و آمریکا و امپریالیسم چین در حال شکل گیریست. از زمان فرو ریختن دیوار برلین تا به الان، درگیری ها و تخصیسات در آفریقا تحت الشعاع جنگ های نیابتی بین فرانسه و آمریکا بوده است. بی رحمانه ترین این درگیری ها، جنگ داخلی رواندا در سال ۱۹۹۴ و جنگ کنگو بود که امروز به "جنگ جهانی آفریقا" [۱۵] که در ۱۹۹۶ آغاز گشت هم منتسب می شود. مطابق با کمیته ی رهایی بین المللی [۱۶] ۵,۴ میلیون نفر از مردم در این جنگ ها جان خود را از دست دادند، یعنی بیشتر از [تعداد کشته های] هر نزاع دیگری پس از جنگ دوم جهانی. ما در مقالات دیگر به تفصیل در مورد این درگیری ها صحبت کرده ایم (پایین مقاله را نگاه کنید).

حال، سناریو به دو دلیل تغییر کرده است. از یک طرف، امپریالیسم فرانسه تمام جدال های نیابتی خود را علیه

آمریکا از دست داده است و در حقیقت تسلیم امپریالیسم آمریکا شده است. از طرف دیگر، یک بازیکن قدرتمند جدید در حال دست یافتن به نفوذ هر چه بیشتر در آفریقا می باشد: چین.



چین، پیش از این هم ۳۰٪ از واردات نفتی خود را از آفریقا، عمدتاً سوماترالی، نیجر، نیجریه و سودان وارد می کرده است. اما این تنها یک شروع کوچک است. هو جین تائو [۱۷] رئیس جمهور چین از ۱۷ کشور آفریقایی بازدید به عمل آورده است تا روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی را تقویت کند؛ ۸۰۰ شرکت چینی در آفریقا فعالیت می کنند و بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر از مردم چین در چند سال گذشته، به چین نقل مکان کرده اند که بیشتر آن به جهت فعالیت کشاورزی بوده است؛ هم چنین واضح است که چین حمایت نظامی برای کشورهای آفریقایی را تأمین می کند و مستقیماً در برخی از کشورهای آفریقا [با گروه های سربازان فعالیت می کند. به عنوان مثال، تخمین زده می شود که ۱۰,۰۰۰ سرباز چینی به طور رسمی و به عنوان "کارگران ساخت خط آهن" در سودان حضور دارند. نفوذ رو به رشد چین دلیل اصلی آن است که چرا اتحادیه اروپا و ایالات متحده با یکدیگر علیه "دشمن" قدرتمند جدید در آفریقا کار می کنند.

مسابقه ی قدرت که دارد در حال حاضر داخل آفریقا اتفاق می افتد متشابه پایان قرن نوزدهم است، یعنی زمانی که آفریقا ابتدا بین قدرت های بزرگ تقسیم شد، و تضاد های بیشتر و بیشتری در بین همین قدرت های بزرگ به وجود آمد. جالب است توجه کنیم هنگامی که امپریالیسم فرانسه و بریتانیا هم به [وضعیت] یک جنگ در آفریقا نزدیک شد، [در نهایت] این جنگ در سودان اتفاق افتاد، یعنی در سال ۱۸۹۹ در خلال دوره ی به اصطلاح "بحران فاشودا" [۱۸]. همانند قرن نوزدهم، بار دیگر این جنگ در

سودان، یعنی جایی که امپریالیسم چین، ایالات متحده و فرانسه با یکدیگر رو به رو شده اند، اتفاق افتاده است. آن ها می خواهند نه تنها دارفور بلکه کشور مسیحی نشین جنوب سودان [۱۹] را مورد تهاجم قرار دهند، کشوری که ایالات متحده از ارتش آزادیبخش خلق جنوب (SPLA) آن که سال ها برای استقلال مبارزه کرده بود حمایت می کرد؛ این به دلیل آن است که دارفور و کشور مسیحی نشین سودان جنوبی مناطقی از سودان هستند که قسمت هایی نفت خیز در آن ها قرار گرفته است.

سوسیالیسم یا بربریت

وضعیتی که مداخله ی امپریالیستی در آفریقا از زمان فروپاشی شوروی به وجود آورده است تنها با عنوان بربریت قابل توصیف است. این سطح فعلی درگیری های خشونت آمیز، از جنگ دوم جهانی به بعد مشاهده نشده است. شاید نزدیک و شبیه ترین وضعیت تاریخی [به موقعیت فعلی آفریقا] که می توان به آن فکر کرد، جنگ سی ساله ی اروپا در خلال سال های ۱۶۱۸-۱۶۴۸ باشد. [۲۰]

نه فقط جنگ در سراسر قاره، بلکه سقوط و تلاشی شدن اقتصاد، جامعه و تمامی کشورها نیز وجود دارد که این کشورها از جانب رسانه های بورژوازی به عنوان "دول ورشکسته" معرفی می شوند. بیماری های مسمی و همه گیر و طاعون در تمامی قاره در حال ظاهر شدن هستند و تمامی مناطق [مسمونی] کم جمعیت می گردند. اقتصاد جنگی سرمایه داران و فرماندهان جنگی گانگستر- در فراسوی کنترل هر کشوری، درست مانند نقاشی والنشتاین معروف [۲۱] در دوره ی جنگ های سی ساله- مرتبط با شبه نظامیان، مزدوران و بازار جهانی است که سراسر قاره را تحت سلطه ی خود دارد. چپاول، تجاوز، سازماندهی دسته های نظامی و جنگ، ریشه های یک سیستم اقتصادی خاص هستند که با بازار جهانی و امپریالیسم ارتباط دارد: اقتصاد بربریت.

تنها نیرویی که می تواند این خونریزی و نکبت را پایان دهد طبقه ی کارگر است. کارگران کشورهای امپریالیست، اتحادیه

اروپا، ایالات متحده آمریکا و چین می بایست علیه مداخله ی نظامی در کشور های آفریقایی مبارزه کنند. کارگران آفریقا، که با اعتصابات خود در کشور های آفریقای جنوبی، نیجریه و مصر قدرت بالقوه ی خود را برای مبارزه نشان داده اند، هیچ انتخابی ندارند به جز مبارزه با امپریالیسم، نخبگان فاسد آفریقایی و دست نشانندگان امپریالیسم به جهت ملّی کردن منابع طبیعی، زیربنا، تجارت و صنعت تحت کنترل دموکراتیک خودشان.



تنها براندازی سرمایه داری است که می تواند از غرق شدن هر چه بیشتر آفریقا در بربریت جلوگیری کند. ما باید شعار "نه یک سرباز و نه حتی یک سنت برای مأموریت یوفور" [۲۲] را سر دهیم. ما باید پایان فوری این مأموریت نظامی و اتمام هر گونه کمک از سوی احزاب متخاصم و ستیزه جو را مطالبه کنیم. ما باید در اتحادیه های کارگری و احزاب سوسیالیست/کارگری/کمونیست یک کمپین برای توقف فرستادن هرگونه سرباز بیشتر و تدارکات تازه برای سربازان یوفور بر پا سازیم. دوام صلح، ثبات و کامیابی تحت سیطره ی امپریالیسم و استثمار سرمایه داری امکان پذیر نیست. طبیعت و ذات نخبگان حاکم بر کشور های سابقاً مستعمره مانند چاد نشان می دهد که هیچ استقلال حقیقی ای ممکن نیست مگر کارگران و توده های تحت استثمار سرنوشت خود را به دستانشان متکی کنند. استقلال حقیقی تنها با نابودی پایه های وابستگی اقتصادی به قدرت های امپریالیستی می تواند به دست آید. این امر تنها از طریق ملّی کردن منابع طبیعی، زیربنا، تجارت و صنعت تحت یک کنترل دموکراتیک کارگران آفریقا ممکن است.

هم چنین نگاه کنید به:

- [International Appeal: No Blood for Oil! International Troops out of Chad!](#) (February ۸, ۲۰۰۸)
- [Capitalism, Imperialism and the Wars in Africa. The Meaning of the Conflict in Congo](#) by Jordi Martorell (October ۹, ۱۹۹۸)
- [Crisis in Central Africa](#) by Ted Grant (November ۱۴, ۱۹۹۷)
- [Congo Brazzaville, the Reasons Behind the Civil War](#) by The Struggle (October ۲۷, ۱۹۹۷)

[۱] [EUFOR](#) (European Union Forces): نیروهای اتحادیه اروپا.

[۲] French Foreign Legion

[۳] [Idriss Déby](#)

[۴] [The Sahara](#)

[۵] Corruption Perceptions Index

[۶] Transparency Internationals

[۷] Darfur

[۸] [Janjaweed](#)

[۹] Sudanese Liberation Army

[۱۰] Justice and Equality Movement

[۱۱] [Jan Egeland](#)

[۱۲] Amnesty International

[۱۳] Refugee Catastrophe

[۱۴] [Proxy war](#): هنگامی که دو یا چند قدرت برای مبارزه با یکدیگر از طرف سوّمی به عنوان واسطه استفاده کنند. این عبارت در روزنامه های عربی به "الحرب الوکاله" ترجمه شده است، ولی در فارسی معنای مصطلح و رایجی ندارد؛ می توان آن را جنگ وکالتی یا نیابتی نامید.

[۱۵] African World War

[۱۶] International Rescue Committee

[۱۷] Hu Jintao

[۱۸] Faschoda Crisis (یا [Fashoda Incident](#))

[۱۹] [The Christian South](#)

[۲۰] [Thirty years' war](#)

[۲۱] اشاره ای است به پورتره ای از "آیگست ونسه اوزیبیوس فون والنشتاین" ([Albrecht Von Wallenstein](#))، ژنرال کاتولیک و از فرماندهان معروف در دوره جنگ های سی ساله ی آلمان در قرن ۱۷. در این تابلو، ژستی فاتحانه از والنشتاین به تصویر کشیده شده است. در این متن نیز، [نقاشی والنشتاین](#) در واقع کنایه ای از حالت و ژست پیروزمندانه است.

[۲۲] Not a Soldier- Not a single cent for the EUFOR-mission



«براک اوباما» کیست و مدافع چه چیزی می باشد؟

منبع: [In Defence Of Marxism](#)



برگردان: وندا نوژن

انتخابات مقدماتی برای برگزیدن نامزدهای جمهوری خواهان و دموکرات ها (دو تا از بزرگترین احزاب بورژوازی) در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا توجه بسیاری از رسانه های جهان را به خود معطوف کرده است. حزب دموکرات در آخرین انتخابات کنگره پیروز شد (در حال حاضر آن ها در هر دو مجلس کنگره اکثریت را دارند) و یک فرصت خوب برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری دارند.

دو تن از نامزدهای آنان، در حال رقابت بر سر چیزی هستند که در حال حاضر منطق حاکم در سیاست آمریکا شده است. یکی [از کاندید ها] یک خانم (هیلری کلینتن) است و دیگری یک سیاهپوست، براک اوباما.

و پیروزی های اخیر او [اوباما] در ویسکانسین و هاوایی فشار بر روی هیلری کلینتن را بالا برده است. اما، اوباما به راستی از چه چیزی حمایت می کند؟ برای پی بردن به این موضوع، نگاهی به [وب سایت رسمی](#) او می اندازیم.

برنامه ی او

درمورد عراق چنین است: اوباما مخالف جنگ است و پیشنهاد بازگشت سربازان را در طی ۱۶ ماه می دهد. هم چنین او پیشنهاد بستن گوانتانامو را مطرح می کند.

درباره ی ایران: "اگر ایران برنامه های هسته ای و حمایت از تروریسم را

متوقف کند، ما مشوق هایی هم چون عضویت در سازمان تجارت جهانی، سرمایه گذاری اقتصادی و حرکت به سوی روابط دیپلماتیک عادی را به او ارائه می دهیم؛ و اگر ایران رفتار نگران کننده ی خود را ادامه دهد، ما فشار اقتصادی و انزوای سیاسی مان را افزایش خواهیم داد."

درباره ی روابط بین الملل: ایالات متحده آمریکا باید مبارزه علیه تروریسم و برنامه های هسته ای ایران و کره ی شمالی را هدایت کند. آمریکا باید پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای را بسط دهد، و مجازات های قانونی علیه ایران و کره ی شمالی را افزایش بخشد. حضور دیپلماتیک خود را، خصوصاً در آفریقا، افزایش دهد؛ به دولت های ضعیف تر جهت کاهش فقر و توسعه ی بازارهایشان یاری رساند؛ "انعطاف پذیری" بیشتری به فرماندهان سربازان سازمان ملل نشان دهد؛ سرمایه گذاری را جهت مدرنیزه کردن ارتش آمریکا افزایش دهد؛ به تعداد سربازان ۶۵۰۰۰ نفر و به تعداد تفنگداران دریایی ۲۷۰۰۰ نفر بیفزاید.

درباره ی اسرائیل: او برای هر دو کشور اسرائیل و فلسطین کارهایی انجام خواهد داد.

درباره ی مهاجرت: او پیشنهاد افزایش امنیت در مرزها و بندرها را می دهد (این امر به خاطر جلوگیری از [ورود] مهاجرین غیر قانونی است)؛ او وعده می دهد کارفرمایانی را که به استخدام مهاجرین غیرقانونی می پردازند، مجازات کند، فرصت ها را برای مهاجرت های قانونی افزایش دهد. اگرچه او برای این منظور هیچ ابزار معینی پیشنهاد نمی دهد؛ و کمک کردن به رشد اقتصادی مکزیک به جهت جلوگیری از مهاجرت (هم چنان بدون توضیح چگونگی [این کمک])

درباره ی اقتصاد: کاهش مالیات هایی که فقرا و طبقات میانه باید بپردازند. در سازمان تجارت جهانی، او قصد دارد تا از مشاغل آمریکا حمایت کند. او سازمان تجارت جهانی را تحت فشار قرار خواهد داد تا سویسید بر صادرات آمریکا را ممنوع کند و از توافق تجاری آزاد

آمریکای شمالی (۱) دفاع می کند. او پیشنهاد بهبود شرایط و آموزش کارگران بیکار، پول بیشتر برای توسعه ی منابع انرژی تجدید پذیر، آزادی تشکیل اتحادیه [ی کارگری] مستقل از کارفرمایان قلدن، دفاع از حق اعتصاب، افزایش حداقل دستمزد، ایجاد یک "سیستم ارزشیابی کارت های اعتباری" (۲) و یک "منشور حقوق شهروندی استفاده کنندگان از کارت های اعتباری" (۳) را مطرح می کند. او وعده ی ارائه ی سود مالی به شرکت هایی که مراکز اجرایی شان در داخل ایالات متحده می باشد، افزایش تعداد کارگران ایالات متحده آمریکا، استحکام بخشیدن به سیستم بیمه ی سلامتی، و به کارگیری کارگرانی که در نیروهای مسلح خدمت کرده اند، می دهد.

درباره ی خدمات بهداشتی: ایجاد یک الگوی جدید بیمه ی خدمات بهداشتی ملی. افزایش رقابت بین شرکت های دارو سازی. ایجاد مشوق هایی برای استفاده از داروهایی عمومی (۴).

درباره ی بازنشستگی: قوانین فعلی مربوط به ورشکستگی بانک ها پیش از کارگران از بانک ها حمایت می کند. او پیشنهاد می کند که با قرار دادن کارگران در ابتدای فهرست طلبکاران، از مستمری بگیران حمایت شود. هم چنین او مخالف خصوصی سازی (بیشتر) تأمین اجتماعی است.

این ها اصلی ترین وعده های انتخاباتی در برنامه ی او هستند که بر روی وب سایت وی منتشر شده است. پیش از بحث بر سر همه ی این موارد، ارزش دارد تا آن چیزهایی را که او ذکر نمی کند مطرح کنیم: تناقض [مفهوم] قانون میهن دوستی (۵)، که از این طریق، شما می توانید بدون اتهام، یا بدون هرگونه رسیدگی قانونی زندانی شوید، و به پلیس اجازه داده می شود تا افراد را به خاطر "خصوصیات نژادی" شان بازجویی کند، موضوعی که پس از شورش سیاهان در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از بین رفت، ولی در حال حاضر مجدداً مطرح شده است.

اوباما در سخنرانی انتخابات مقدماتی خود، در آیوا، توضیح داد که متحد کردن دوباره ی آمریکا ضروری است و تقسیم

[آمریکا] به ایالات جمهوری خواه و دموکرات دیگر قابل قبول نیست. اوباما پیشنهاد افزایش مالیات ها را برای شرکت هایی مطرح می کند که تولیدات خود را در خارج از کشور می فروشند، [او وعده می دهد] که اشکال جدیدی از انرژی را جهت مبارزه با صنعت نفت به کار خواهد برد، سربازان [آمریکایی] در عراق را به خانه هایشان باز خواهد گرداند، و این که آمریکا و جهان با تروریسم و سلاح های هسته ای مبارزه خواهد کرد.

او پیشنهاد اتحاد آمریکا و میهن پرستی را مطرح می کند تا به مبارزه با مؤسسات بزرگ و حمایت از سیستم [آمریکا] بپردازد؛ او می گوید که حقوق کارگران و اتحادیه ها را تضمین می کند.

اگر ما به تاریخ نگاهی بیندازیم، می بینیم که یک رئیس جمهور دیگر در آمریکا وجود داشت که در راستای همین خطوط مشابه برای مردم آمریکا سخنرانی می کرد: فرانکلین دی. روزولت. با شنیدن سخنرانی های او، ممکن است کسی تعجب کند که چرا هیچ تحلیل گر سیاسی چنین مقایسه ای نکرده است؟ اما اوباما چیزی بیشتر از این مقایسه است. او طی سخنرانی خود در اتحادیه ی فلزکاران، بر حمایت از حق اعتصاب برای کارگران تأکید کرد. او اظهار داشت که اگر در گذشته گفته می شد "آن چه برای [شرکت] جنرال موتورز خوب است، برای ایالات متحده آمریکا هم خوب است"، اما اکنون زمان آن است که بگوییم "آن چه برای اتحادیه ها خوب است، برای آمریکا خوب است".

حقیقت این است که تمامی تحلیلگران از آن چه که موجب چنین مقایسه ای می شود می ترسند. آیا این بدان علت است که بحران بر فراز ماست و تنها راه برون رفت از این سیستم روزولت دیگری است؟ اجازه دهید به یاد آوریم که هیچ یک از به اصطلاح "آزادی ها" ی [پیشنهاد شده] در سخنرانی اوباما قابل دفاع نیست: افزایش در بودجه ی نیروهای مسلح، افزایش در نفقات آن ها؛ نظارت شدیدتر بر مرزها، پول بیشتر برای اف بی آی؛

اما حتی کلمه ای در مورد قانون میهن پرستی که آزادی های شهروندان عادی

آمریکایی را محدود می کند، صحبت نشده است



ما در حال ورود به یک بحران اقتصادی هستیم و امکان دارد که بورژوازی آمریکا در اندیشه ی یک راه حل در راستای خطوط یک برنامه ی "نیو دیل" (۶) جدید از نوع روزولت باشد. مشکل اینست که آیا شرایط برای چنین برنامه ای موجود است؟ دنیا از دهه ی ۱۹۳۰ [تا به الان] تغییر کرده است؛ استالینسم، که به عنوان یک مانع برای توده هایی عمل کرد که در تلاش برای ایجاد انقلاب بودند، سقوط کرده است. از سوی دیگر، نیروهای مارکسیسم انقلابی پس از هفتاد سال مبارزه هنوز هم بسیار ضعیف اند. روند ساختن این نیروها، با جهش های ناگهانی و اتفاقی. هم مثبت و هم منفی، آرام و تدریجی بوده است. ما هم چنان بر اعتقادمان به طبقه ی کارگر، خصوصاً در شرایط دشواری که در مقابل آن ها وجود دارد، پافشاری می کنیم. هر کارگر آمریکایی که شغل خود را از دست می دهد می داند که این به چه معناست، و ما مطمئن هستیم که کارگران مسیر درست را برای حل مشکلات خود پیدا خواهند کرد.

احتمالاً به نظر می رسد که کارگران نخست می بایست از تجربه ی داشتن یک رئیس جمهور سیاهپوست که وعده ی انجام کارهای بسیاری را می دهد، اما وفاداری او [به این وعده ها] بسیار اندک است، جان سالم به در برند.

رئیس جمهوری که دفاع از سرمایه داری را دنبال می کند، ولو یک سرمایه داری "انسانی" تر که شرایط برای آن موجود نیست و به زودی تمامی جنبه های بی رحمی و سببیت آن آشکار خواهد شد؛ رئیس جمهوری که از یک سیاست خارجی که ایالات متحده آمریکا را به عرصه ی سازمان ملل متحد باز می گرداند و "آزادی" بیشتری به فرماندهان سازمان ملل می دهد دفاع می کند؛ رئیس

جمهوری که می خواهد نیروهای ارتش را بسط دهد و آنان را به سلاح های مدرن جدید تجهیز کند؛ رئیس جمهوری که می گوید از اتحادیه های آزاد کارگری، حق اعتصاب و آزادی های مدنی دفاع می کند؛ ولی هیچ چیزی در مورد قانون میهن پرستی نمی گوید.

براک اوباما و آرای سیاه پوستان

در همین هنگام که او صراحتاً از وضع موجود دفاع می کند و به حمایت از بخش مهمی از طبقه ی حاکم می پردازد، صحبت هایی زیادی حول این موضوع که او "سیاهپوست" است شنیده می شود. در حقیقت، او با آرای فراوان طی انتخابات مقدماتی حزب دموکرات در کارولینای جنوبی پیروز شد، به خاطر حمایت سیاهپوستان [کارولینای جنوبی] او دو برابر هیلری کلینتون رأی آورد. اوباما ۵۵٪ آرا، دو برابر بنایوی اول سابق که ۲۷٪ آرا را به خود اختصاص داد، و بسیار بیشتر از ۱۹٪ رأی جان اوداردز سناتور سابق، به دست آورد.

این موضوع که نیمی از رأی دهندگان [به اوباما] آفریقایی-آمریکایی بودند - مطابق با داده های گردآوری شده از حوزه های انتخاباتی - احتمالاً به پیروزی سناتور در این مبارزه کمک کرده است، [مبارزه ای] که در آن دو قطب بزرگ نژادی از رأی دهندگان وجود دارد. در حقیقت، هشت نفر از هر ده رأی دهنده ی آفریقایی-آمریکایی، به اوباما رأی داد، در حالی که تنها دو تن از هر ده نفر، سناتور کلینتون را انتخاب کردند. اما اوباما نماینده ی فقرا، سیاه پوستان و کارگران نیست. بالعکس، اوباما مشخص کرده است که معنای رأی سیاهان، برای او چیست.

در نخستین حضور خود در جمع پس از پیروزی در کارولینای جنوبی، او تلاش کرد تا وانمود کند تنش نژادی که در کمپین او به وجود آمده بود، بی اهمیت است و سعی کند تا به عنوان "کاندیدای آفریقایی-آمریکایی ها"، که می توانست به مبارزه ی انتخاباتی او در سایر نقاط کشور آسیب بزند، محسوب نشود.

این چیزی است که او می گوید: "انتخاب بر سر مناطق، یا مذاهب یا جنسیت ها نیست؛ بر سر غنی در مقابل فقیر، جوان در مقابل پیر و سیاه در مقابل سفید نیست. این انتخابات بر سر گذشته

در مقابل آینده است. من برای آخرین سال به این کشور سفر نکردم و [در خلال این سفر] یک کارولینای سفید یا یک کارولینای سیاه ندیدم. من کارولینای جنوبی را دیدم."

نیاز به یک حزب کارگران

سیاهان و کارگران محروم ایالات متحده آمریکا به یک کاندیدی نیاز دارند که آنان را نمایندگی کند. جنبش سیاه پوستان، اتحادیه ها، تمام پشتیبانان حزب دموکرات آرای خود را به اوپاما و هیلری کلینتن تقسیم کردند. خصوصاً، اتحادیه ها مقادیر عظیمی پول را در تلاش برای نامزد کردن کاندید ها صرف کرده اند و پس از آن حتی مقادیر بیشتری پول را برای کمک به حزب دموکراتیک جهت شکست دادن جمهوری خواهان خرج خواهند کرد. با این وجود، همه چیز هم چون گذشته ادامه می یابد. آن چه که طبقه ی کارگر، سیاهان فقیر، آمریکای لاتین تبار ها، تمامی کارگرانی که در ایالات متحده زندگی می کنند، نیاز دارند، کاندیدی است که نماینده ی منافع آنان باشد، یک نامزد [طبقه ی] کارگر که یک پلاتفرم سوسیالیستی را برای غلبه بر بحران فعلی معرفی کند.

اوپاما تلاش خواهد نمود تا یک "تعهد اجتماعی" (۷) جدید را تحمیل کند که مستلزم آن است کارگران از بسیاری حقوق خود چشم پوشی کنند تا بیلون ها و بیلون ها، شاید تریلیون ها برای مالیاتی بیلونر هایی مانند بیل گیتس که در حال مواجهه با یک بحران قریب الوقوع هستند، بیندوزند.

حال، آن بحران ممکن است باعث شود بیل گیتس بیلون ها پول را از دست دهد، اما آن چه مسلم است این است که این [بحران] میلیون ها شغل را حذف خواهد کرد، و این مردم تهیدست هستند که از گرسنگی، بیماری و فلاکت رنج خواهند برد... و ایالات متحده، ثروتمند ترین ملت بر روی زمین، که ۲۵٪ تولید ناخالص داخلی جهان را تولید و مصرف می کند، قرار است بخشی از مردم خود را که گرسنگی رنج می برند، ببیند! و بزرگترین رسوایی در میان همه ی این ها، این است که [فلاکت و...] تمام آن چیزی است که سرمایه داری می تواند ارائه دهد.

هنگامی که به کشاورزان بزرگ پول پرداخت می شود تا چیزی تولید نکنند، محرومین گرسنه می شوند. هنگامی که ذخایر نفتی ایالات متحده برای بیشتر از یک سال برای مصارف سوخت کفایت خواهد کرد، فقرا از سرما خواهند مرد چرا که پول برای خرید وسایل گرمای سوختی ندارند.

آیا اوپاما برای همه ی این ها راه حل دارد؟ در برنامه ی او چیزی وجود ندارد که این مشکلات را تخفیف بخشد. ما در حال رو به رو شدن با دوران سختی هستیم، اما طبقه ی کارگر آگاه خواهد شد که چگونه راهی به سوی استحکام بخشیدن به خود و پیروزی در آینده ی نه چندان دور بیابد. راه خروج از این بن بست از یک مبارزه ی مصمم در هر اتحادیه می گذرد تا جنبش کارگری را به مثابه ی یک کل واحد جهت تشکیل حزب و [انتخاب] یک نامزد که به نام طبقه ی کارگر برای تغییر کشور و جهان پدیدار می شود، به جلو حرکت دهد.

هم چنین نگاه کنید به:

[USA: Come All Ye Faithful: Vote for Me! The Presidential by Candidates and Religion](#)
Shane Jones in the USA
(February ۱۳, ۲۰۰۸)

[Super Tuesday and the U.S. by John Peterson in Elections](#)
the U.S. (February ۷, ۲۰۰۸)

[USA: Why Workers Need a by Ed Riley in the Labor Party](#)
U.S. (February ۷, ۲۰۰۸)

[Election ۲۰۰۸ & the U.S. by the Editorial Working Class](#)
Board US Socialist Appeal
(January ۱۴, ۲۰۰۸)

[North American Free Trade Agreement \(NAFTA\)](#)

[Credit Card Rating System](#) (۲)

در وب [سایت رسمی](#) اوپاما، در این مورد نوشته شده است: اوپاما یک سیستم رتبه بندی کارت های اعتباری، مدل سازی شده بر اساس سیستم های پنج ستاره ی مورد استفاده برای مصرف کنندگان کالا

ها، ایجاد خواهد نمود تا امکان یک رتبه بندی آسان و قابل شناسایی کارت های اعتباری- بر اساس خصوصیات کارت ها- در اختیار مصرف کنندگان قرار گیرد.

Credit Card Bill of Rights (۳)

Generic Medicines (۴)

[Patriot Act](#) (۵)

لایحه ی USA PATRIOT Act که مخفف [Uniting and Strengthening America by Providing Appropriate Tools Required to Intercept and Obstruct Terrorism](#) به معنای متحد و مستحکم کردن آمریکا از طریق به کارگیری ابزار مورد نیاز جهت جلوگیری و ممانعت از تروریسم، می باشد، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، در کنگره ی آمریکا مطرح شد و پس از تصویب نمایندگان سنا و کنگره، در تاریخ ۲۶ اکتبر سال ۲۰۰۱ به امضای بوش رسید و به یکی از قوانین لازم الاجرای این کشور بدل شد. این قانون که به Patriot Act یا میهن دوستی مشهور است مقررات مربوط به اقامت، تابعیت و مهاجرت شهروندان غیر آمریکایی مقیم آمریکا را دشوار می کند و به دستگاه های مجریه اجازه می دهد تا به بهانه ی ضرورت امنیتی و مبارزه با "تروریسم" به اقدامات پیشگیرانه دست بزنند.

(۶): New Deal (سیاست جدید): طرحی که روزولت در آغاز ریاست جمهوری خود برای مقابله با وضع بحرانی اقتصاد آمریکا در دهه سی، ارائه داد.

Social Pact (۷)



انتخابات پاکستان: مادر تمام تقلب ها

آلن وودز Alan Woods
برگردان: کیومرث عادل

پیش از آنکه نتایج انتخابات در دسترس قرار بگیرند، رئیس جمهور پرویز مشرف در شبکه ی دولتی "تلویزیون پاکستان" حاضر شد، رای را "صدای ملت" خواند و گفت "مادر تمام انتخابات" باید پذیرفته شود. اما در واقع این "مادر تمام تقلب ها" بود. نتایج موقت انتخابات مجلس ملی تا ظهر امروز (سه شنبه ۱۹ فوریه) چنین است:

حزب	کرسی ها
PPP (حزب مردم پاکستان)	۸۷
PML(N) (اتحادیه مسلمانان پاکستان)	۶۶ (نواز)
PML(Q) (اتحادیه مسلمانان پاکستان - قانده اعظم)	۳۸
MQM (جنبش متحد قومی)	۱۹
ANP (حزب ملی عوامی)	۱۰
BNP(A) (حزب ملی عوامی بلوچستان)	۱
MMA (متحد مجلس عمل)	۱
دیگران	۳۴

حتی نسبت به استاندارد های خود پاکستان نیز این تجربه ی بزرگی در زمینه ی دستکاری و تقلب در انتخابات بود. یک شبه پیروزی توده ها توسط دسیسه چینان اسلام آباد و واشنگتن دزدیده شد. ترور بینظیر بوتو به سرعت توده ها را به عمل واداشت. اگر انتخابات در آن زمان برگزار می شد یک پیروزی قاطع نسبی "پ پ پ" می شد. هیچ کس در این مورد شک ندارد. به همین دلیل محفل حاکم با توافق با آمریکایی ها انتخابات را بتعویق انداخت.

حضور در پای صندوق های رای کم رنگ بود، و همین بر ضد "پ پ پ" عمل کرد. هنوز هیچ آماری در مورد

تعداد رای دهندگان از میان ۸۲ میلیون رای دهنده ی ثبت شده در مراکز رای گیری سراسر کشور از سوی کمیسیون انتخابات اعلام نشده است. اما گزارشات از چهار استان نشان می دهد حضور مردم در مراکز رای گیری، کمتر از ۴۱,۷۶ درصد از میزان حضور مردم در انتخابات قبلی در سال ۲۰۰۲ است که "پ پ پ" بیشترین میزان رای را از آن خود کرد. اما به دلیل سیاست های مشرف جهت از میدان به در کردن "پ پ پ" و "پی ام ال-ان"، کرسی های کافی برای تشکیل دولت را به دست نیاورد.

حضور کم رنگ توده ها در مراکز رای گیری توضیحات مختلفی دارد. جناح راست "پ پ پ"، با تنها تکیه بر رای همدردی توده ها پس از ترور بینظیر بوتو، هیچ مبارزه ای برپا نکرد. رژیم با به تاخیر انداختن انتخابات برای بیشتر از یک ماه (توصیه شده بوسیله ی آمریکایی ها) در حالی زمان لازم برای فروکش کردن حالت خشم اولیه ی مردم را مهیا ساخت، که با استفاده از دستگاه دولتی خود را برای تقلب بی سابقه در انتخابات آماده می کرد. این یکی از عوامل دخیل در خودداری توده ها از شرکت در انتخابات بود، زیرا بیشتر مردم می دانستند که نتیجه از پیش تعیین شده است.

اعمال خشونت آمیز تا روز انتخابات تعدا برای ایجاد جو رعب و وحشت سازماندهی شده بودند.

مطابق گزارش "اکنون میست":

"حتی بر اساس استاندارد های تاسف آور پاکستان نیز، مبارزه ی انتخاباتی خون آلود بوده است. از زمان ترور بینظیر بوتو، رهبر حزب مردم پاکستان، "پ پ پ"، در ۲۷ دسامبر سال ۲۰۰۷، بیش از ۴۵۰ نفر در خشونت های سیاسی و شورش کشته شده اند..." (اکنون میست، ۱۸ فوریه سال ۲۰۰۸)

گرچه کسانی که آن بمب ها را کار گذاشتند اعضای گروه های افراط بودند - متعصبان جهادی، طالبان و فاشیست های "ام کیو ام" - اما ضامن انفجار آنها

را بخش هایی از خود دولت پاکستان کشید. در آخر هفته ی پیش از انتخابات، ۴۷ عضو "پ پ پ" در مرز شمال غربی (پاختون خوا) کشته شدند. در بلوچستان، خشونت در روز انتخابات شدت گرفت. در کراچی، "ام کیو ام" یک حمله ی با بمب علیه کاندیدای مارکسیست، ریاض لوند، انجام داد. بسیاری از افراد از ابراز عقیده و رای دادن تحت چنین شرایطی می ترسیدند. چرا زندگی تان را به خطر بیندازید در حالی که رای تان در هر صورت بی اهمیت است؟

معامله با واشنگتن

پاکستان در تصمیم گیری برای سرنوشت خودش دخالتی ندارد. تقدیر آن در واشنگتن و به موازات منافع سیاست خارجی آمریکا تعیین می شود. این نتایج انتخابات مشخصا نتیجه ی معامله ی مشرف و واشنگتن، برای جلوگیری از تشکیل دولت "پ پ پ" بود که می توانست تحت فشار "طبقه ی کارگر به پا خاسته" باشد. تاکتیک آنها تقویت نواز شریف برای ائتلاف جناح راست "پ پ پ" با "پی ام ال-ان" بود. به عنوان بخشی از این نقشه، مشرف می بایست حزب خود- پی ام ال-کیو - که به عنوان "حزب سلاطین" شناخته شده است، و "پ پ پ" نیز جناح چپ خود را، دور بیندازند. این هدف واقعی نتیجه ی انتخابات است.

"حزب سلاطین" در انتخابات تحقیر شد. و آرای حزب نواز شریف به شکلی غیر منتظره بالا بود. این بهانه ی مورد نیاز رهبران "پ پ پ" برای تشکیل ائتلاف - که برای مدت طولانی خود را برای انجام آن آماده می کردند - را مهیا می کند. آنها برای چندین ماه از سیاست "آشتی ملی"، "دموکراسی"، "لیبرالیزم" و غیره صحبت کردند. غیبت واژه ی سوسیالیزم آشکار بود. در واقع آنها حتی پیش از انتخابات نیز برای خیانت و تشکیل ائتلاف آماده می شدند.

نواز شریف، سیاستمداری شکست خورده ای که در سال ۱۹۹۸ کاملاً به پایان رسید، حالا یک کمک "سی آی ای" مشرف و رهبران "پ پ پ"، یک بازگشت معجزه آسا داشته است. کاملاً

مشخص است که تمام این حملات به سوی مشرف، تنها عوامفریبی و ادعاهایی پوچ، برای استفاده از آرای ضد مشرف بوده است. حالا او با همان مشرفی که تا دیروز محکومش می کرد معامله کرده است. همچنین خود را برای معامله با رهبران "پ پ پ" آماده می کند. این موضوع توضیح منافی است برای نمایش مضحک او پس از ترور بینظیر بوتو، زمانی که به مراسم خاکسپاری رفت تا تسلیت های اشکبار خود را به خانواده ی بوتو اعلام کند و علاقه داشت در حال نماز خواندن در تلویزیون دیده شود.

پایه ی "پی ام ال - ان" از خورده بورژوازی ساخته شده است - مغازه داران کوچک، خورده بازرگانان و تاجران کوچک. اما خود شریف یک سرمایه دار بزرگ و دشمن طبقه ی کارگر است. او نماینده ی زمین داران بزرگ و سرمایه داران پاکستان است. با کمک دولت و سرمایه های سعودی، او با آرزوی روز های خوش گذشته که در قدرت بود و جیب های خود را پر می کرد و در پر کردن جیب به آنها هم یاری می رساند، موفق به بسیج پایگاه خود شد. اما پایه ی "پ پ پ" کارگران و دهقانانی هستند که آرزوی فرار از بدبختی هایشان و تغییرات بنیادی جامعه را در سر دارند. جناح راست فاسد "پ پ پ" نمی تواند با صحبت از "آشنی ملی" و لیبرال دموکراسی در توده ها شور و اشتیاق ایجاد کند. همانطور که پس از ترور بینظیر دیدیم، توده ها برای ایجاد تغییر در جامعه آماده هستند. اما این نکته خود رهبری "پ پ پ" را بیشتر دچار وحشت کرده است تا مشرف.

امپریالیسم آمریکا با وجود تکرار همیشگی تعهدش به دموکراسی، از مشرف دفاع کرده است. دموکراسی برای امپریالیست ها، مانند حقوق انسانی ملیت های کوچک، تنها کلمات پوچی است که تنها برای پنهان سازی منافع واقعی شان به درد می خورد. اما رژیم مشرف ضعیف بود و نمی توانست به قول و قرار هایش با واشنگتن عمل کند. دیکتاتوری مشرف تحت فشار شورش های اسلام گرایان، تروریسم، انشعاب در دولت و هرج مرج در حال سقوط بود. واشنگتن با درک این نکته که تکیه گاه

مناسبی در پاکستان ندارد، تصمیم بر تغییر مسیر گرفت. برای مدتی در حال ایجاد رابطه با بینظیر بوتو بود، که برای معامله با مشرف بر او فشار می آوردند.

استراتژیست های امپریالیسم به این نتیجه رسیدند که مشرف دیگر فایده ای برای آنها ندارد و از دست دادنی است. آنها برای جانشینی مشرف روی بینظیر بوتو حساب می کردند. اما وقایعی که در خیابان های پاکستان روی داد حساب و کتاب های محافل حاکم را بر هم زد. انشعاب ها و درگیری ها در بالا، شکافی ایجاد می کرد که نارضایتی انباشته شده ی توده ها خود را از میان آن به جلو سوق می داد. همانطور که پیش بینی می کردیم، بازگشت بینظیر بوتو میلیون ها کارگر و دهقان را به خیابان ها کشاند. و این نه به دلیل سیاست ها و رهبری بینظیر بوتو، بلکه برعکس، بر خلاف آن است. توده ها جزئیات ریز برنامه ی "پ پ پ" را نمی خوانند، و در بازگشت بوتو، تنها امید به حل مشکلات مبرم خود را می بینند. پاکستان با بیکاری شدید و بدبختی توده ها، در طب سقوط اقتصادی می سوزد. نارضایتی توده های تحت ستم در تظاهرات های توده ای سه میلیون نفری به مناسبت بازگشت بینظیر بوتو رو به جهانیان آشکار شد. ارتجاعیون در پاکستان طبیعتاً با "پ پ پ" و بینظیر بوتو، که به عنوان آشکارترین رهبر جنبش توده ای می دیدند، دشمن بودند. آنها مبارزه ی کشنده ای که در ترور بینظیر بوتو به نقطه ی اوج خود رسید را آماده ساختند.

امپریالیست ها از بینظیر بوتویی که هیچ فرصتی را برای یک میانه ی رو طرفدار غرب نشان دادن خود غافل نمی شد، نمی ترسیدند. اما پشت بینظیر و "پ پ پ"، توده هایی هستند قرار دارند که مشتاق تغییرات هستند. آنها به آرمان های سوسیالیستی اصیل "پ پ پ" وفادارند و خواستار "نان، لباس و مسکن" هستند، که سرمایه داری پاکستان از بر آورده کردن آن عاجز است. امپریالیست ها می خواستند بین بوتو و شریف توازن ایجاد کنند و آن دو را به عنوان یک سپر دفاعی در مقابل توده ها مجبور به تشکیل ائتلاف کنند. اما واشنگتن با بسیج توده ای که با بازگشت بوتو توأم شد به عقب رانده شدند. پس این سوال پیش آمد که آیا

یک دولت "پ پ پ" به دلیل انتظاراتی که در میان توده ها بر می انگیزد بسیار خطرناک نخواهد بود؟

تقلب گزینشی

تمام ناظران جدی قبول دارند که دستکاری نتایج انتخابات در سطحی گسترده انجام گرفته است. نام رای دهندگان از لیست های انتخاباتی پاک، و به راحتی گم شده اند، در حالی که مرده ها رای دادند! کاندیدا های مشخصی صد ها برگه رای دریافت کردند تا هرطور که دوست دارند آنها را پر کنند. مراکز رای گیری در محل هایی قرار گرفته بود که دست "راستی ها" می توانستند رای بدهند، اما از محل هایی که مشخص بود آرا به کدام سو تمایل دارند، دور بودند. بدین ترتیب بخش بزرگی از حوزه ی انتخابیه از حق رای محروم شد. پلیس و دیگر مقامات برای ارباب رای دهندگان استفاده می شدند. این موضوع در همه جا شایع بود.

این نوع دستکاری و تقلب نامحدود است و می تواند هزاران بار در هر شهر، شهرک و روستای پاکستان تکرار شود. اعتراض های زیادی به کمیسیون انتخابات ارائه شد. اما کمیسیون به شکل سیستماتیک آنها را رد کرد. طبیعی است! چطور می توان به کمیسینی که توسط یک دیکتاتوری با هدف واضح دستکاری و تقلب در انتخابات ساخته است اعتماد کرد؟

این چیز جدید در مورد دستکاری نتایج انتخابات در پاکستان نیست. اما اینبار از لحاظ کیفی با دفعات پیش تفاوت داشت. اینبار همان تقلب های ناپخته و یکسره نبود. بلکه برای حذف کاندیدا های مشخص و حمایت از بقیه، به شکل حساب شده عمل می شد. هدف اصلی حذف جناح چپ "پ پ پ" از مجلس ملی بود. شایان ذکر است که کاندیدا های جناح راست "پ پ پ" اجازه ی پیروزی داشتند، در حالی که چپی ها با رسوا ترین نوع تقلب از پیروزی محروم شدند.

در کاسور، عضو مجلس ملی، مارکسیست مشهور، منظور احمد در موقعیت بسیار عالی قرار داشت. او یک

مبارزه ی موفقیت آمیز را سازمان داد و موفق به جلب حمایت کارگران و دهقانان شد. پیروزی او حتمی به نظر می رسید. اما محفل حاکم و جناح راست "پ پ پ" نظر دیگری داشتند. منظور احمد همیشه برای آنها یک مانع و مزاحم بوده است. منظور احمد در تمام دوره ی پیش، با مهارت از مجلس ملی به عنوان پلاتفورمی برای دفاع از کارگران، جنبش و طرح عقاید مارکسیستی استفاده کرده است. بویژه نقش او در شکست طرح خصوصی سازی "فولاد پاکستان" محفل حاکم را متعاقب ساخت که در مجلس ملی جایی برای نمایندگان پارلمانی کارگران نیست.

پیش از این، در تابستان گذشته، وقتی او برای ارائه ی توضیحاتی در مورد اقداماتش به بینظیر بوتو به لندن فراخوانده شده بود، تلاش هایی برای حذف "منظور" از لیست انتخاباتی "پ پ پ" انجام گرفت. کاملاً مشخص است که "سی آی ای" قویاً از بوتو خواسته بود تا پیش از انتخابات از شر نماینده ی مارکسیست مجلس ملی خلاص شود. اما در آخرین لحظات، به دلیل وحشت از نتایج این اقدام در میان اعضای رده پایین حزبی، او موفق به انجام این کار نشد. اما نقشه ی خلاص شدن از دست "منظور" همچنان برقرار بود و اینبار با هدفی دیگر انجام گرفت.

منظور احمد در انتخابات قبلی که به پیروزی رسید، ۲۸۷۳۲ رای آورد. در این انتخابات، پس از یک مبارزه ی مثال زدنی، که مجدداً برنامه ی سوسیالیستی انقلابی را بر پیش گرفت، ۴۳۲۳۲ رای به دست آورد. یک افزایش اساسی. با این حال در مقابل کاندیدای "پی ام ال-ان"، که ادعا می شود ۵۲۰۰۰ رای آورده است، شکست خورد. جناح راست محلی "پ پ پ" تمام تلاش خود را برای خرابکاری مبارزه ی "منظور احمد" انجام داد و در برخی مناطق عملاً از مردم خواست تا به او رای ندهند. حزب محلی همکاری با او را نپذیرفت. "منظور" موفق شد با وجود این کارشکنی های تعمدی، تقریباً آرای خود را دو برابر کند. اما امکان نداشت او در مجلس ملی جدید پذیرفته شود.

نتیجه نه به وسیله ی کارگران و دهقانان کاسور، که منظور احمد برای آنها یک قهرمان است، بلکه در مراتب بالایی دولت و جناح راست رهبری "پ پ پ" است، که منظور احمد برای آنها باعث خجالت بود، تعیین شد. ذات گزینشی تقلب انتخاباتی و همدستی جناح راست "پ پ پ" با دولت، در این حقیقت نشان داده می شود که در دیگر بخش های کاسور، کاندیدا های جناح راست "پ پ پ" که امکان نداشت در گذشته در انتخابات به پیروزی برسند، انتخاب شده بودند.

تقلب در کراچی

همانطور که پیش بینی می کردیم، "ام کیو ام" در انتخابات در کراچی دستکاری و تقلب کرد. آنها مدعی هستند در جایی برنده ی کرسی مجلس شده اند که گمان می شد پس از ترور بینظیر، "پ پ پ" به راحتی پیروز خواهد شد. در ناحیه ی یکپارچه کارگری "ان ای-۲۵۷" که ریاض لونند، کاندیدای مارکسیست، یک مبارزه انتخاباتی موفقیت آمیز و دیدنی را سازمان داده بود، اعلام نتیجه به شکلی غیر منتظره ای به تاخیر افتاد. درحالی که رفقا با بی تابی چشم به تلویزیون دوخته بودند، نتایج در کوچکترین روستاهای ناحیه ی هیمالیا هم اعلام شد اما هنوز خبری از نتیجه ی ناحیه ی "ان ای-۲۵۷" نبود. نتایج از مراکز رای گیری نشان می داد که ریاض در صدر قرار دارد.

طبق نتایج رسمی که نه صبح نوزدهم فوریه اعلام شد، ریاض ۶۶۰۸۰ رای بدست آورده است که دوبرابر آرای کاندیدای "پ پ پ" در انتخابات قبلی است. در سال ۲۰۰۲، کاندیدای "ام کیو ام"، محمد شمیم صیقی کرسی این ناحیه را با ۴۵۴۸۰ رای به دست آورد. اما وقتی نتایج نهایتاً اعلام شد، "ام کیو ام" با ۱۳۴۴۴۸ رای پیروزی خود را بیان کرد. این نتیجه غیرممکن است و نشان دهنده ی سیرت رسوای تقلب در انتخابات است. رفقا در کراچی حساب کردند که ریاض با اختلاف ۲۷۰۰۰ رای پیروز شده است. پروتارپای کراچی که در تعداد بالا بوسیله ی مباره ی الهام بخش او بسیج شده بودند، این موضوع را می دانند. آنها می دانند که فریب خورده

اند و پیروزی شان بوسیله ی آدمکش های "ام کیو ام" و راه زن بزرگ، مشرف، که پشت آنهاست ربوده شده است.

در وزیرستان که رفیق "علی وزیر" مبارزه ی شجاعانه ای برپا کرد، نتایج برای امروز هنوز اعلام نشده اند. سانسور مطبوعاتی حکمفرما است. "علی وزیر" مجبور بود مبارزه ی خود را در بدترین و خطرناک ترین شرایط ممکن ادامه دهد. ارتجاعیون طرفدار طالبان او را به مرگ تهدید کردند و برای عملی کردن تهدید خود به هر اقدامی متوسل شدند. این آدمکش ها بمبگذاری هایی علیه کاندیدا ها و احزابی که از آنها حمایت نکردند، سازماندهی کردند. با این حال، "علی" با وجود خطری که جان او را تهدید می کرد حمایت کارگران و دهقانان فقیر وزیرستان را که از بنیادگرایان و طالبان ناراحت هستند جلب کرد. او یک تظاهرات ۱۰ هزار نفره در وزیرستان سازمان داد. چنین اقدامی تا به حال در وزیرستان دیده نشده بود.

علی رغم سانسور اخبار، مشخص است که بنیادگرایان مذهبی در حال زوال هستند. "ام ام ای"، حزب بنیادگرایی که "ان دابلیو اف پی" را برای پنج سال رهبری می کرد، در خطر حذف شدن از مجلس ملی و هیئت قانونگذار مرزی قرار دارد. این پاسخی مناسب برای آن دسته چپ گرایان گمراه اروپایی است که از جنبش های بنیادگرایی اسلامی حمایت کرده اند.

چشم انداز ها

در یکی از سند های اخیر اینطور گفتیم:

"بحران در پاکستان نه یک بحران سطحی، بلکه بحرانی مربوط به خود رژیم است. سرمایه داری ضعیف پاکستان، تا مغز استخوان فاسد و پوسیده، یک کشور بزرگ ۱۶۰ میلیون نفری را به یک بن بست وحشتناک کشانده است. برای بیش از نیم قرن بورژوازی منحط پاکستان خود را برای به جلو سوق دادن کشور ناتوان نشان داده است. بورژوازی

بحث آزاد



کوبا در دو راهی دموکراسی توده‌ای یا بازگشت ضد انقلاب

سیامک شایسته

نقد مارکسیستی نقدی علمی است و نقد علمی بر پدیده‌شناسی استوار است که همه جانبه باشد. بر اساس همین نقد همه جانبه دوستان و دشمنان موقتی و دائمی شناسایی می‌شوند. برای بررسی یک سوژه، باید به سراغ ساختار آن رفت و با نقد ساختار به شناخت واقعیت رسید. کوبای سوسیالیستی بر این اساس قابل شناخت است.

استالینیسم هیولای چند سری که بزرگترین ضربه را از درون به جنبش سوسیالیستی زد و کمونیست‌ها را در بدترین وضعیت پس از آغاز انقلاب جهانی در اکتبر ۱۹۱۷ قرار داد، نظامی است معیوب و بیمار. نظام بیماری که با تحمیل خود بر انقلابیون ضد امپریالیست از مائو تا کاسترو، ساختار سیاسی و اقتصادی کلیه کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود را فاسد کرد. کشور کوبا امروزه از چنین سیستم معیوبی که در آن حزب واحد کلیه مخالفت‌ها را از درون جنبش چپ، روشنفکری و کارگری سرکوب می‌کند، در رنج است. تجربه تاریخی نشان داده است که استالینیسم توانایی حفظ سوسیالیسم را ندارد و بالاخره بوروکرات‌های حزبی، انقلاب را با پذیرش بازار آزاد تقدیم به ضد انقلاب می‌کنند از این رو انتقادات نویسنده از کوبای کاسترو در مقاله "کوبا، سوسیالیسم یا عوام‌گرایی" درست است. نظام سیاسی و اقتصادی کوبا نظامی بیمار است. اما این بیماری موضعی است و انتقاد من از این مقاله در همین تعمیم

حالی که تمام مدت عقاید انقلاب سوسیالیستی را مطرح می‌کنند.

در این مبارزه انتخاباتی، گرایش مارکسیست پاکستان (جد و جهد) واقعا در منطقه شناخته شده و اهمیت یافت. آنها نفوذ زیادی در میان فعالین کارگری و جوانان به دست آوردند. این موضوع شدیداً حدود تماس‌ها، دوستان و هواداران مان را گسترش داده است. حالا هدف اصلی استفاده از این دستاورد ها، جذب رفقای جدید و تقویت گرایشمان در تمام مراحل است. هدف فوری رسیدن به پنج هزار کادر فعال تا انتهای سال است. این مارا در موضع بسیار قدرتمندی برای استفاده از وضعیتی که سرعت خواهد گرفت قرار می‌دهد.

ممکن است توده‌ها در ابتدا سیاست "صبر و تماشا" را در مقابل دولت جدید اتخاذ کنند، بخصوص اگر، همانطور که احتمال دارد، "پ پ پ" جزیی از این دولت باشد. اما این دوره زیاد طول نخواهد کشید. مشکل توده‌ها بسیار عمیق است، تقسیم طبقاتی برای مجال دادن به یک آتش بس طبقاتی طولانی مدت بسیار شدید است. کارگران و دهقانان خواستار غذا، لباس و مسکن می‌شوند، که دولت قادر به تامین آنها نخواهد بود. مارکسیست‌ها در "پ پ پ" با ائتلاف با نواز شریف مخالفت خواهند کرد. آنها خواستار جدایی "پ پ پ" از احزاب بورژوازی و بازگشت به اهداف سوسیالیستی اصلی حزب خواهند شد.

جنبش توده‌ها تمام گرایشات دیگری را که به دروغ ادعای دفاع از عقاید مارکسیستی دارند را کنار زده است. امروز تنها یک نیروی جدی در چپ پاکستان وجود دارد و آن "جد و جهد" است. امکانات بزرگی برای مارکسیست‌های پاکستانی مهیا خواهد شد. آنها در عمل نشان داده‌اند توانایی مرتبط شدن با توده‌ها را دارند. در دوره‌ی بعدی، برنامه و سیاست‌های رفرمیست بورژوازی و خرده بورژوازی به آزمون گذاشته خواهند شد و پیش چشم توده‌ها افشا خواهند شد. جریان تاریخ در مسیر سوسیالیزم انقلابی و گرایش مارکسیستی جاری خواهد شد.

پاکستان امروز خود را در یک بن بست کامل می‌یابد که آنرا به بدتر کردن وضع تا "بینهایتی وحشتناک" تهدید می‌کند.

"تنها توده‌ها، با رهبری طبقه‌ی کارگر، می‌توانند راهی برای برون رفت از این کابوس نشان دهند. حوزه‌ی انتخاباتی حقیقی "پ پ پ" توده‌ها هستند: میلیون‌ها کارگر و دهقان، جوانان انقلابی و بی‌کاری که پس از ترور رهبر "پ پ پ" به خیابان‌ها آمدند. آنها یک فرد را تشویق نمی‌کردند، بلکه آرمان خود را فریاد می‌زدند: آرمان یک پاکستان حقیقتاً دموکرات و منصف: پاکستانی بدون فقیر و ثروتمند، ستمگر و ستم‌کش: یک پاکستان سوسیالیستی"

این نوشته‌ها امروز هم به هیچ تغییری نیاز ندارند. اما چشم انداز فوری نشان داد که پیچیده‌تر از این است. مانور‌ها و توطئه‌ها در راهروهای اسلام‌آباد و واشنگتن در حال انجام‌گیریست. آنها منابع کافی برای تقلب در انتخابات و دستبرد زدن به افراد انتخابی آنها را در اختیار دارند. اما منابع کافی برای حل مشکلات عمیق جامعه‌ی پاکستان را ندارند. از این رو شرایط برای اغتشاش و تحولات بیشتر مهیا است.

مبارزه‌ی انتخاباتی خود یک پیروزی بزرگ برای مارکسیست‌های پاکستانی بود. آنها با چهار کاندیدا در حوزه‌های انتخاباتی کراچی، کاسور، وزیرستان و مرز شمال غربی (پاخونخوا) به دخالتگری پرداختند. بیش از یک میلیون پوستر و جزوه تهیه کردند و راه پیمایی‌های توده‌ای و تظاهرات‌هایی با حضور هزاران کارگر و دهقان را سازمان دادند. این یک مدرسه‌ی حیرت‌آور آموزش انقلابی بود. بیش از ۵۰۰ تن از رفقا به ناحیه‌های مختلف فرستاده شدند تا در مبارزه شرکت کنند. آنها یاد گرفتند چطور به توده‌ها برسند، به آنها گوش دهند، با آنها مرتبط شوند و و بموقع شعارهای انتقالی که مشکلات توده‌ها را منعکس می‌کند را طرح کنند، در

بیماری موضوعی به کلیت و واقعیت دستاوردهای انقلاب کوبا می‌باشد.

انقلاب کوبا نتیجه مبارزه مسلحانه توده‌ای چریک‌های ضد امپریالیستی است که در رأس آن افرادی مانند ارنستو چه‌گوارا قرار داشتند و با ایمانی راسخ به سوسیالیسم، با فداکاری و مبارزه پیگیر انقلاب را پیروز کردند. انقلابی که حامیان توده‌ای آن اکثریت زحمت‌کشان کوبایی بودند که در حمایت آنها از کاسترو و نظام کوبا تا به امروز تردیدی نیست.

یکی از دلایل اصلی حرکت حکومت‌های انقلابی به سوی تمرکز، فشار ضدانقلاب است. کوبای انقلابی از همان آغاز یکی از لبه‌های تیز مبارزه با امپریالیسم بود و آمریکا برای بازگشت ضدانقلاب از هیچ اقدامی فروگذاری نکرده و نخواهد کرد. در واقع مدل سوسیالیسم واقعا موجود، لزوم بودن در جبهه شوری در آن روزگار و عدم توجه به دموکراسی توده‌ای یک سری واقعی حرکت نظام سیاسی کوبا به سوی استالینسم است، اما سوی دیگر آن فشار ضد انقلاب است.

برای فهم فشار ضدانقلاب باید به سراغ دستاوردهای انقلاب رفت. انقلاب کوبا از طبقه سرمایه‌دار وابسته خلع ید کرد و با ایجاد کار برای همه، مسکن برای همه، بهداشت برای همه و آموزش و پرورش برای همه، عملی که در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری هم به وقوع نپیوسته چه برسد به کشورهای جهان سوم، ابزار تولید را اجتماعی کرد. این که ابزار تولید از طریق شوراهای اختیار طبقه کارگر نیست درست است، این نیز که نظام اقتصادی کوبا از خودگردانی به دور است و بوروکراتیک شده درست است، اما در تعلق ابزار تولید به توده‌ها شکی نیست. در کوبا چیزی به نام اختلاف طبقاتی وجود ندارد و این به معنای برابری است. برابری بدون آزادی که دستاوردی است فاقد ظرفیت کامل انسانی اما تا حد معقولی انسانی. نمی‌توان با تعمیم ضعیف و بیماری در نظام سیاسی کوبا کلیت واقعیت انقلاب کوبا و کلیه دستاوردهای آن را که خود نویسنده مقاله به آن اشاره دارد، زیر سؤال برد. نقد مارکسیستی باید همه جانبه باشد و یک جانبه شدن آن خطر همسویی با بورژوازی را به همراه دارد. کوبا با باید به سمت یک دموکراسی کارگری برود و با بوروکرات‌های حزبی درهای کشور

را به روی استثمارگران باز خواهند کرد.

تجربه سوسیالیسم دموکراتیک در کشورهای چپ آمریکای لاتین باید برای انقلابیون و توده‌های کوبا درس‌های خوبی برای ایجاد دموکراسی داشته باشند. هر چند این کشورها هنوز تا ایجاد یک نظام کامل سوسیالیستی راه درازی در پیش دارند.

به امید پیروزی سوسیالیست‌ها در کل آمریکای لاتین که در حمایت کوبای انقلابی از جنبش‌های چپ و مارکسیستی آنها شکی نیست.

اسفند ۱۳۸۶

از میان کامنت های وبلاگ میلیتانت

بحثی در مورد کار مخفی و کار علنی

نویسنده: نسیم

چهارشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۶:۴۳

با سلام مجدد به همه عزیزان

عابر سرخ از من خواسته بود که نظرم را در مورد سرمقاله اخیر (میلیتانت شماره ۱۰) بگویم.

به نظر من مقاله خیلی خوبی است فقط فکر میکنم چون سرمقاله است انقدر خلاصه است و به همین دلیل نکات اصلی و کلید فرموله وار بیان شده اند و ضمن این که در ادامه کمی نظر خودم را می‌گویم می‌خواهم از رفقای مسئول خواهش کنم که بیش از هر چیز به توضیح و تشریح و تفهیم بیشتر دو مقوله بپردازند: یکی کمیته عمل و دیگری قُطب سوسیالیستی و

۱- عملاً چگونه میشود آنها را ایجاد کرد؟

۲- رابطه سازمانی آنها

۳- رابطه آنها با هسته های مخفی

جنبش دانشجویی ما مثل جنبش کارگری در این مرحله باید به این سؤال پاسخ دهد که برای پیشبرد اهداف انقلابی خود و با نگاهی به میزان دستیابی به این اهداف در بی سرکوب اخیر رژیم چه راه حلی را جلو خود میبیند؟ آیا به نظر فعالان و سازماندهندگان این مبارزات نحوه برنامه ریزی و

سازماندهی اشان متناسب با نحوه برخورد رژیم بوده و یا حقیقتاً بس از موجی از سرکوب ها به این باور رسیده اند که حداقل امر ایجاد شده نوعی دلسردی و رکود (هر چند موقت) در حرکت بوده است؟

اگر قبول دارند که رژیم از هیچ ضربه برای به رکود کشیدن این جنبش ها دریغ نکرده پس یک برخورد غیرمغرضانه و آگاهانه به آن میتواند این باشد که چه کار میشود کرد تا جلوی این ضربات را گرفته و کفه را به نفع جنبش نه تنها سنگین تر بلکه داغ تر و خورشان تر حفظ کرد.

آموزش های سوسیالیستی انقلابی نشان میدهند که این امکان وجود دارد و با ایجاد هسته های مخفی میتوان محیط مناسب برای آموختن تئوری های انقلابی "انقلاب مداوم" تروتسکی را خواند و طرز بیاده کردن آنها را در عمل فراگرفت.

حفظ هر چه بهتر جنبش در برابر سرکوب های رژیم ادامه آن را ممکن تر میسازد و سازماندهی صحیح و متناسب در تقابل با حملات رژیم جلو سرکوب ها را بهتر میگیرد و در نتیجه تبدیل به جریانی قوی و تعیین کننده در جامعه میشود و همین به تنهایی میتواند باعث جلب نیروهای بیشتر و بیشتر میگردد.

مثلاً یکی از نکات مهم و تفاوت های اساسی و تعیین کننده یکی از نکات آمده در سرمقاله است در مورد امر مخفی کاری. ایجاد کمیته های مخفی به این معنا نیست که جلسه از نظر عموم مخفی باشد که البته باید باشد... این امری بدیهی است. اما به نظر من اصل مخفی کاری در رابطه با خود رفقای کمیته است.

به بیانی روشن تر باید بگویم که هرگز نمیشود کمیته مخفی ای از همکلاسی ها همسایگان محلی و دوستان نزدیک و فامیل ایجاد کرد. چون در چنین کمیته ای تمام وجوه شناسایی یکی بر دیگری روشن است. یعنی همه نام و نام خانوادگی و محل تحصیل/کار و نشانی محل زندگی و... خلاصه همه چیز همدیگر را میدانند و هیچ چیز هیچ کس

از کس دیگر نمیتواند بنهان باشد. در نتیجه مفهوم "مخفی" بودن لوث میشود.

یکی از کارهای اصولی هسته های مخفی دقیقاً ترتیب و حل چنین مشکلی است. افرادی که در یک کمیته "مخفی" گرد میایند باید عموماً کسانی باشند که هم دیگر را نمیشناسند و آموزش دیده اند که بدنبال کشف مشخصات همدیگر هم نباشند. در نتیجه وقتی یکی دستگیر میشود کل افراد آن کمیته گیر نیافتاده و کمیته الزاماً منحل نمیشود.

خلاصه این که به نظر من روش کار مخفی کردن را باید به طرز اصولی آموخت و بعد حرکت کرد.

دیگر اینکه اگر ما در شعار خواهان رهایی تمام اقشار تحت ستم جهان از شر نظام سرمایه داری هستیم در عمل بر ما واجب میشود که در اتحاد با تمام این اقشار رهبری مبارزات را تا رسیدن به هدف نهایی که برچیده شدن نظام سرمایه داری جهانی است انجام بدست بگیریم.

در نتیجه دو کار را نمیتوانیم بکنیم: یکی اینکه مبارزات اقشار تحت ستم مختلف را نمیتوانیم از هم جدا کنیم و هر کدام جداگانه به مقابله با رژیم کشور واداریم و دیگر اینکه نمیتوانیم مبارزات اقشار تحت ستم یک کشور را از حمایت های بین المللی مترقی و انقلابی و مبارزه جو محروم کنیم و در نهایت خواهان انقلاب سوسیالیستی فقط در کشور خود باشیم و معتقد باشیم که مشکل ما به ما مربوط است و مشکل اقشار تحت ستم سایر کشور به خودشان. این نظریه در مبارزه با نیروهای امپریالیستی که خصالتی جهانی دارند ناقص بوده و این نقص در نهایت برخلاف نظریه برچیدن نظام سرمایه داری جهانی حرکت میکند.

با تشکر از رفقای میلیتانت

نویسنده: عابر سرخ

چهارشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۹:۳۷
رفیق سیما گرمی

با تشکر از دخالت خوب و کارساز شما.

در مورد بحث بر سر ۳ محوری که پیشنهاد کردید، با شما موافقم که پیرامون

آنها بحث های تکمیلی بیشتری در شماره های آینده میلیتانت صورت گیرد. در هر حال بخشی از این سوالات از قبل مورد نظر رفقای دیگر هم بوده و خواهان روشن تر و باز تر شدن این موضوع شده بودند.

با تشکر مجدد.

زنده باد سوسیالیسم

نویسنده: م.م مصفا

پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۷:۰۰
راستی مادامیکه حول محورهای ۱، ۲ و ۳ به یکدیگر نان و پیاز قرض میدید و حول نکات ریز تکنیکی کار تشکیل آن قطب معروف با یکدیگر به اتفاق نظر میرسید برای من سؤال پیش آمد که چرا با این همه استعداد نزد سوسیالیست مسلمان انقلابی، اروپا که بقول خودشان چند قدمی به انقلاب سوسیالیستی نزدیکتر هستند چرا خبری نیست؟
راستی کار انترناسیونالیستی چهارم بکجا کشید؟ مگر قرار نبود که برادران هم کیش اروپائی تان در تدارک انقلاب باشند؟!

این همه شور و علاقه استفاده صرف از واژه و آن هم واژه ای همچون انقلاب و سوسیالیسم و کذا و کذا! بسیار خوب است، اما بالاخره زمان عمل کردن کی فرا میرسد؟

نویسنده: سیما

پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۲۲:۱۷
با تشکر از جواب عابر سرخ

خطاب به خوانندگانی که این موضوع ممکن است به آنها برگردد میخواستم رفقانه نظری را عنوان کنم. در حال حاضر هنوز عزیزان کارگر و دانشجو در بند هستند و آزاد شدگان با قیودی است که شاید برای بعضی از آنها حتی کمتر شکن بوده و مشکلات فکری و روزمره زندگی ایجاد کند.

از طرف دیگر روز زن و اول کارگر در راه است.

با توجه به این دو امر و به امید اینکه اکثریت این فعالین به این نتیجه رسیده باشند که در این مرحله جای عقب نشینی نیست و تنها راه نتیجه بخش ادامه

بر قدرت تر مبارزه است پیشنهاد میکنم که از هم اکنون در بی آن سازماندهی ای که در بحثها آماده باشند.

روز زن را باید با شرکت و حمایت تمام مبارزین کارگر و دانشجویی و نه فقط تعدادی از آنان پشت سر بگذاریم و به همین ترتیب روز کارگر را هم باز با شرکت تمام دانشجویان مبارز و زنان اقشار تحت ستم و مبارز برگزاری کنیم.

به همین دلیل سازماندهی و برنامه ریزی در درون هسته های مخفی از همین حالا لازم است.

جواب این سرکوب رژیم را باید با بیرون آمدن بیشتر و متحدتر و با برنامه و سازماندهی نوینی داد.

نویسنده: سامان

شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۹:۰۷
دوستان ما که فعالیت کاملاً علنی می کردند، با وجود بازتاب بین المللی دستگیریشان و فشارهای ناشی از آن بر جمهوری اسلامی تحت شدیدترین شکنجه ها قرار می گیرند و ... حال شما چگونه فعالیت مخفی را پیشنهاد می کنید که اقدام به آن و دستگیر شدن متعاقبش در خفای کامل صورت می گیرد و مرگ زندانی توسط رژیم سفاکی چون جمهوری اسلامی امری به راحتی قابل پیش بینی است؟

نویسنده: سیما

یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۶:۱۶

سامان عزیز

من البته ادعای به داشتن "جواب" ندارم ولی بر اساس آنچه که یاد گرفته ام به نظر من کار مخفی تا زمانی که فعال سیاسی دستگیر نشده به کار میرود. زمانی که دستگیر شد مسلماً مشخصاتش آشکار میشود و کار حمایت داخلی و بین المللی برایش میتواند انجام شود. اما این شخص دستگیر شده به علت نداشتن مشخصات واقعی دیگر رفقای با وجود هرگونه شکنجه ای باز نمیتواند آنها را لو دهد. در نتیجه با هر دستگیری تعداد خیلی کمتری لو میروند. البته چگونگی دقیق استفاده از اصول مخفی کار را باید

در درون هر هسته با برنامه مشخص کرد.

نویسنده: سامان

یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۶:۵۳
به رفیق سیما، اساساً با کار مخفی مخالف نیستم ولی شرایط کنونی را مناسب این امر نمی‌دانم. تازه گفت‌مان چپ بعد از سالها سرکوب و خفقان آغاز شده است. دانشجویان چپی که دستگیر شده اند نیز فعالیت مخربی انجام نداده اند. آنها صرفاً قصد برگزاری ۱۶ آذر داشته اند. با وجود این جمهوری اسلامی دانشجویان را شکنجه می کند تا از آنها اعتراف به کارهای غیر قانونی و مخفی و ... بگیرد تا به خیال خودش دستاویز مطمئنی برای سرکوبیشان و اقتناع افکار عمومی ایران و جهان به دست آورد؟ آیا کوبیدن بر طبل فعالیت مخفی در چنین شرایطی نمی تواند عواقب وخیم تری برای زندانیان به طور اخص و جنبش به طور کلی داشته باشد؟ مدعی نیستم که نظر من نظر نهایی است صرفاً در این مقطع فعالیت مخفی را مضر می دانم.

نویسنده: ارژنگ

یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۲۰:۳۲
اینطور از بحث شما رفقا استنباط می‌کنم که گویی مشکل گرهی کنونی جنبش رفرم و سرنگونی با مطالبات خاص خودش مسئله نحوه کار سیاسی در بین مردم است.

آیا از دوره ۱۳۵۷ تا به اینسو تجارب و دستاوردهای همان سازمان و تشکل های سیاسی چپ خود درس های بقدر کفایت آموزنده نداشته است؟

تازه مهمتر از هر چیز این نوع استنباط شما به معنای تلاش برای فعالیت سیاسی بر متن بی تشکلی است. نمیتوان صرفاً به یک وجه از متد کار، مثلاً صرفاً مخفی و یا صرفاً علنی اتکا کرد. یک کار متشکل سیاسی دارای دو بعد متفاوت اما مکمل یکدیگر است. نیاز به فعالیت مخفی بهمان اندازه اهمیت فعالیت علنی یکی از وجوه متد کار متشکل است.

نویسنده: سیران

دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۰:۴۶

در پاسخ به "سامان" عزیز،

دوستانی که این شب ها را در زندان اوین سر می کنند و یا به تازگی با تامین وثیقه های سنگین آزاد شده اند و در انتظار موعد دادگاه به سر می برند دقیقاً به این دلیل به زندان رفتند، شکنجه شدند و یا با قرار وثیقه فعلاً آزاد هستند که فعالیت صرفاً علنی داشتند. این شیوه ی فعالیت بازمانده ی توهمات دوم خرداد و شیوه های کار رفورمیستی است، که گرچه در برخی مسائل جنبش دانشجویی فاز عبور از اصلاح طلبی و جریان دوم خرداد را پشت سر گذاشته است، اما همچنان بعضی نشانه های این دوره را با خود همراه دارد. همین شیوه های بازمانده ی فاز قبلی جنبش دانشجویی خود به سدی در مقابل جنبش تبدیل شده است.

این دوستان با روی آوردن به روش های کاملاً علنی، وب لاگ نویسی با نام اصلی، درج عکس در مقالات، وب لاگ ها و نشریات، خود زمینه های سرکوب را فراهم می کنند و در همان حال نشان می دهند که هنوز با شیوه ی فعالیت در جو اختناق آشنا نیستند. گروهی از رهبران عملی جنبش طی چند روز و بدون نیاز به عملیات های ویژه ی شناسایی و یا تعقیب و فعالیت های طولانی مدت، به آسانی بازداشت شدند. آنهایی هم که هنوز آزاد بودند به سرعت "مخفی" شدند و دست از هر کاری کشیدند. بدین ترتیب با یک حمله ی پلیسی رهبران جنبش دانشجویی یا در بند های زندان اوین مشغول پس دادن بازجویی بود، یا در خفا و بی عملی کامل.

تفاوت پیشروان یک جنبش با دیگران در پیگیری مبارزه در تمام شرایط است، آن هم به انعطاف پذیر ترین و اجرایی ترین شیوه ی ممکن. پیشروان چه در شرایط عادی و چه در دوران سرکوب های موقت با استفاده از ابزار مناسب عمل همچنان به فعالیت خواهند پرداخت و بدین ترتیب یک جنبش را با حمله ی نیروهای سرکوبگر و یورش های پلیسی به تعطیلی کامل نمی کشانند. شورای سردبیری نشریه میلیتانت هم این نکته را بدین شکل خلاصه و بیان می کند: "چنانچه قرار باشد در هر موج سرکوب و دستگیری ها، اکثر پیشروان دانشجویی یا

در زندان باشند و یا غیر فعال (و مخفی) دیگر چه نیازی به «پیشرو» وجود خواهد داشت؟" (سرمقاله ی شماره ی ده)

چندان سخت نیست که با نگاهی به شرایط موجود کار سیاسی علنی را غیر ممکن در نظر گرفت. (در واقع با کار علنی "هیچ" کاری انجام نخواهد شد، زیرا این فعالین علنی سعی می کنند با زدن از سر و ته شعار ها و تبدیل آنها به شعار هایی "بیخطر و خنثی" به فعالیت علنی ادامه دهند، اما باز هم با چنین سرکوب هایی مواجه می شوند و نتیجتاً همان کار های علنی و شعار رقیق شده نیز ناکام باقی خواهد ماند. در واقع حاکمیت در ایران حتی تحمل خواسته های دموکراتیک اینچنینی را هم ندارد). دوست عزیز، این دوستان دقیقاً به این دلیل دستگیر شده اند که کاملاً علنی فعالیت کردند، و بازتاب های بین المللی و شکنجه های انجام گرفته هم نتیجه ی همان شیوه ی کار است. و استدلالی مانند "و ... حال شما چگونه فعالیت مخفی را پیشنهاد می کنید که اقدام به آن و دستگیر شدن متعاقبش در خفای کامل صورت می گیرد و مرگ زندانی توسط رژیم سفاکی چون جمهوری اسلامی امری به راحتی قابل پیش بینی است؟" نمی تواند دلیل مناسبی برای مخافت با پیشنهاد کار مخفی باشد، سوال من از شما این است پس برای نتیجتاً "باید باز هم کاملاً علنی فعالیت کرد و منتظر دستگیری های مجدد و شکنجه و بازتاب های بین المللی بود؟" ادامه ی همان شیوه، به تکرار همان نتایج منتهی خواهد شد. حد اقل درس وقایع یکی دو ماه گذشته می تواند همین نکته باشد. ادامه ی همان روش کاری که به این ضربه منتهی شد به معنی درک نکردن درس های این سرکوب و به استقبال سرکوب های بیشتر رفتن است. اشکال کار را باید در شیوه ی عمل جستجو کرد، و به دنبال آلترناتیو های بود، نه تکرار همان اشتباهات.

سامان عزیز در کامنت دوم به به رفیق سیما اینچنین پاسخ می دهید (البته منظور من پاسخ دادن به جای کس دیگری نیست): " به رفیق سیما، اساساً با کار مخفی مخالف نیستم ولی شرایط کنونی را مناسب این امر نمی‌دانم" از نظر من این جمله از کامنت شما وقتی در کنار دیگر

جملات از کامنت قبلی قرار می گیرد، به یک تناقض تبدیل می شود و سوالات دیگری را مطرح می سازد، اگر چنانچه دوستان با فعالیت علنی راهی زندان و شکنجه گاه شدند، همزمان جنبش با تعطیلی رو به رو شد، و رژیم تحمل شعار ها و فعالیت های به تعبیر خود شما "غیر مخرب" را ندارد و دانشجویان به دلیل آنکه "صرفاً قصد برگزاری ۱۶ اذر داشته اند..." نمی توان چنین نتیجه گرفت که کار علنی در چنین مواقعی به معنی ضربه پذیری زیاد است؟ اگر کار مخفی را برای این زمان درست نمی دانید، آیا باید به همان شیوه های علنی کاری ادامه داد و باز قصه از نو؟ خود شما هم قبول دارید که دانشجویان دستگیر شده فعالیت مخربی نداشتند و تنها برای برگزاری مراسم شانزده اذر در تلاش بودند. پس این چنین سرکوبی در مقابل این خواسته های "غیر مخرب" علیه فعالین علنی، چطور می تواند به معنی استدلالی برای ادامه ی همان شیوه یکار باشد؟

یکی از درس های این یورش اخیر، دقیقاً درک این نکته است که "کار صرفاً علنی مناسب شرایط امروز نیست، و باید به دنبال آلترناتیو های دیگری برای فعالیت بود، آلترناتیو هایی که ضربه پذیری را پایین می آورد، در شرایط سرکوب به فعالیت ادامه می دهد و در مقابل ورود نفوذی ها محکم تر است". این دوره می تواند حرکت به پیش دیگری پس از گسست از اصلاحات و جنبش دوم خرداد باشد، اینبار جنبش از خرده کاری و فعالیت رفورمیستی گسست خواهد کرد و به آلترناتیو های ان، یعنی "سوسیالیزم انقلابی" روی خواهد آورد.

با تشکر از توجه و دخالت شما در بحث

(در مورد مخفی کاری و آلترناتیو مورد نظر خود در پاسخ به "ارژنگ" کامل تر توضیح خواهم داد)

نویسنده: ارژنگ

دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱:۵۲
به اعتقاد من مسئله سبک یا متد کاری فعالیت، هماهنگ و سازمانیافته با مضمون و اهمیت سیاسی اجتماعی شعارها است و بالعکس. این معنا و

مفهوم رابطه دوجانبه مطالبات صنفی سیاسی با سبک کار فعالیت را بخوبی نشان میدهد. جنبش اجتماعی سیاسی کنونی توده ها با دورنمایی که هم دربرگیرنده شعارهای صنفی رفاهی، و هم سیاسی صنفی است. دورنمایی که بهترین حالت تحقق یابی آن با سرنگونی استبداد و برقراری آزادی و دموکراسی تعریف میشود.

بعنوان مثال جنبش دانشجویی، مطالبات صنفی و سیاسی اش و تاثیرات متقابل آن با دیگر بخش های جامعه در شرایط کنونی تعریف کننده شعارها و تاکتیک ها و در عین حال سبک کار فعالیت برای تشکل را تعریف میکند.

نویسنده: سامان

دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۶:۲۰
درد بر رفیق سیران، بحث را مصداقی تر کنیم. در حال حاضر گروه های بسیاری از دانشجویان دانشگاه های مختلف به عنوان چپ اعلام موجودیت میکنند و بسیاری از اینها درست پس از دستگیریهای اخیر رخ داده است. این نشانه آغاز توده ای شدن این جریان است. هر چه هر روزه تعداد بیشتری به طور علنی به صف ما بپیوندند، قدرت ما بیشتر، شناسایی و کنترل ما دشوارتر و برد تبلیغاتی ما وسیع تر میشود. همزمان ما به چندین هدف می رسیم. ۱. کمیت ما بسیار بالاست و یورش علیه ما هزینه بر ۲. چون زیر زمینی نیستیم توده ها با ترس کمتری به سمت ما می آیند و راحتتر بر تعداد خود می افزاییم. ۳. فضای مسلط لیبرالی حاکم را با حضور علنی خود و عرضه گفتمان ویژه خود (عدم انزوا از توده ها) از آن خود می کنیم. ۴. امیدهای رژیم را مبنی بر حذف از عرصه علنی و رو آوردن به فعالیت مخفی که جدایی کامل از جامعه و امنیتی شدن (منافق، ارادل و اوباش...) را در پی خواهد داشت، نقش بر آب خواهیم کرد. رفقا فکر می کنم اکنون بیشتر متوجه دغدغه های من شده باشید، منتظر نقدهایتان می مانم.

نویسنده: سیران

دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۷:۴۹
من با مشکلات جنبش رفورم آشنایی ندارم، اما خود این جنبش را یک مشکل و سبک کار عاریه گرفته شده از این

جنبش را به شدت مخرب می دانم. بحث من جنبش انقلابیست. و سرگونی طلبی را هم اسمی گل و گشاد می دانم که سلطنت طلب و مجاهد را هم شامل می شود. تمام صحبت در مورد سازماندهی و تشکیل یابی هم متناسب با برداشتم از جنبش "انقلابی" است.

من هم با شما موافقم که کار متشکل دارای دو بعد مخفی و علنی است، و آن شیوه ی کار مخفی که از آن صحبت می کنم دقیقاً تلفیقی از همین روش ها است. در واقع این روش کار از سوی حاکمیت به انقلابیون تحمیل می شود. روی آوردن به کار مخفی برای کاهش ضربه پذیری، تداوم مبارزه در دوران سرکوب و غیره همه و همه دلیلی جز شرایط موجود ندارد.

شیوه ی کار در چنین شرایطی از یک سو موجب جدا شدن پیشروان از توده ها است، و از سوی دیگر به ترکیب شدن با توده ها و ارتباط ارگانیک با آنها نیاز دارد. این همان نکته ی مهم در درک روش تلفیق کار مخفی و علنی است. الحاق به توده ها و ارتباط ارگانیک با آنها خواست همیشگی نیرو های انقلابیست، در حالی که جدا شدن از توده ها به منظور تشکل یابی تحمیل شده از سوی جو سرکوب حاکم.

انقلابیون برای عملی ساختن چنین شیوه ی کاری به ابزاری انعطاف پذیر و قابل اجرا نسبت به وضعیت موجود نیاز دارند، هسته های سوسیالیستی و مخفی می تواند همان گزینه ی مناسب باشد. پیشروان دانشجویی در این هسته ها گرد هم خواهند آمد و بدین ترتیب برای تشکل یابی و فعالیت منسجم و مخفی، به اجبار از توده ها ی دانشجویی جدا می شوند، و از سوی دیگر ارتباط ارگانیک خود را با آنها حفظ می کنند و به این توده ها ملحق می شوند. در واقع بدون الحاق به توده ها و ارتباط ارگانیک با آنها، چنین هسته های مخفی رو به انحطاط خواهند گذاشت.

اما منظور از هسته های سوسیالیستی و مخفی کار چریکی، مبارزه مسلحانه و چنین قیم مایی هایی نیست. انقلابیونی که در راه تشکل و توسعه ی این هسته های قدم بر می دارند مشخصاً خط و مرز

خود با فعالیت چیربکی و مسلحانه را مشخص کرده اند و توهمی به این شیوه های کار ندارند. هدف از تشکیل این هسته ها:

بحث و تبادل نظر در دموکرات ترین فضای ممکن و پیشبرد های بحث های اساسی، جمع بندی ها و نتیجه گیری. کانالیزه کردن بحث های همیشگی به شکل انقلابی آن. دخالت گری منسجم و متشکل در امور روتین جنبش، مخفی نگاه داشتن رهبران و روابط تشکیلاتی و بدین شکل کاهش ضربه پذیری و کسب توانایی ادامه ی مبارزه در زمان سرکوب. جلوگیری از ورود نفوذی های پلیس سیاسی و سازمان های بد سابقه ای چون اکثریت و حزب توده. ارتباط منسجم هسته ها با یکدیگر و تشکیل یک قطب سوسیالیستی، غلبه بر افتراق و چند دستگی و کنار زدن نیرو های فرصت طلب و سانتریست. و همچنین ارتقای آگاهی جنبش و نفوذ عقاید انقلابی.

در این شیوه ی کار در واقع جنبش علنی است، اما سازماندهی کاملاً مخفی انجام می شود. رهبران عملی جنبش با عکس و اسم واقعی معرفی نمی شوند، روابط تشکیلاتی کاملاً مخفیست، احتمال ورود نفوذی ها به کمترین حد ممکن می رسد و به این ترتیب شناسایی رهبران و سازماندهندگان سخت تر خواهد بود.

ارژنگ عزیز، خوشحال می شوم نظرت را در مورد این شیوه ی تلفیق کار مخفی و علنی، که خود به ضرورت آن اشاره داشتی، بدانم. بحث در این مورد می تواند ادامه داشته باشد و من از آن استقبال می کنم.

نویسنده: سیران

دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۸:۵۶

سامان عزیز، ممنون از اینکه به بحث ادامه دادی، به نظر من استدلالی که برای دفاع از کار علنی و در مخالفت با کار مخفی به کار بردی در کل اشتباه است و من در مورد هر بند آن بحث دارم.

رفیق سامان درمی گوید: "هر چه هر روزه تعداد بیشتری به طور علنی به صف ما بپیوندند، قدرت ما بیشتر،

شناسایی و کنترل ما دشوارتر و برد تبلیغاتی ما وسیع تر میشود..."

استفاده از افزایش تعداد فعالین، در حالی که سازماندهی و تشکل یابی انقلابی وجود نداشته باشد، به هیچ عنوان نمی تواند توجیه مناسبی برای کاهش یافتن ضربه پذیری جنبش باشد. نگاه به تاریخ مبارزات طبقاتی در قرن گذشته و کشتار های دسته جمعی فعالین کمونیست در کشور های مختلف نشان می دهد که فراوانی فعالین نمی تواند استدلال مناسبی برای این ادعا باشد. حتی می تواند نگاهی هم به همین دو ماه گذشته انداخت، دستگیری ۶۰ فعال دانشجویی در زمان کمی به سرعت و به راحتی انجام شد. گروهی در حالی که در خانه ای کرد هم آمده بودند، عده ای در خیابان و برخی هم با یورش به خانه دستگیر شدند. و در واقع در مدت کوتاهی اکثریت رهبری جنبش چپ دانشجویی را روانه ی اوین کردند. یا کمی عقب تر برگردیم، اعتصاب رانندگان اتوبوس شرکت واحد و دستگیری شرکت کنندگان و رهبران در کمترین زمان ممکن. وقتی فعالیت علنی باشد، هر میزان هم که تعداد این فعالین علنی زیاد باشد، بنا بر تجربه، شناسایی و دستگیری آنها کار سختی نیست. در واقع فعالین علنی تحت کنترل شدید هستند و در زمان لازم به سرعت دستگیر می شوند. دول سرمایه داری هم نشان داده است که از زیاد بودن تعداد این دستگیری های ترس چندانی ندارد.

از سوی دیگر قدرت گرفتن بوسیله ی افزایش نیرو ها و فعالین تنها در صورتی ممکن است که نیرو های تازه جذب شده نیز وارد کار تشکیلاتی و منسجم شوند، چنین کاری (باز هم بنا بر تجربه) نمیتواند علنی باشد، زمانی این افزایش نیرو مستقیماً موجب تقویت یک جنبش می شود، که نیرو های جدید آموزش ببینند و به کار متشکل و مخفی بپردازند و انتشار بیانیه و اعلام موجودیت در حالی تشکیلات منسجمی وجود ندارد و در حالی که تمام کسانی که چنین بیانیه ای داده اند در کمتر از بیست و چهار ساعت دستگیر می شوند به هیچ عنوان نمی تواند جنبش انقلابی را ترقی دهد. این بخش از بحث را اینطو خلاصه می کنم: یک گروه کوچک و منسجم از فعالینی که به امور تشکیلاتی آشنا هستند و شیوه

های مبارزه با پلیس سیاسی را در طول مبارزه فرا گرفته اند، به مراتب تاثیر گذار تر و قوی تر از گروهی فعال علنی و بدون تشکل خواهد بود. از سوی دیگر شناسایی و دستگیری یک فرد مخفی و آشنا به مبارزه با پلیس سیاسی نیز به مراتب سخت تر از شناسایی و دستگیری تعداد بیشتری فعالین علنی است.

پس از نظر من این که "کمیت ما بسیار بالاست و یورش علیه ما هزینه بر" نمی تواند استدلال مناسبی باشد، رشد کمیت بدون رشد کیفیت خود فعالین و متشکل کردن آنها در هسته های مخفی به هیچ عنوان موجب ارتقای سطح جنبش نخواهد شد. یک لشکر کوچک اما منسجم و آموزش دیده، به مراتب قوی تر از لشگری بزرگ اما آموزش ندیده و بی نظم است.

اینکه "چون زیر زمینی نیستیم توده ها با ترس کمتری به سمت ما می آیند و راحتتر بر تعداد خود می افزاییم" به این دلیل غلط است که قرار نیست توده های به سمت ما یا شما بیایند، ما باید به سمت توده ها رفته و آنها را به برنامه ها و عقاید خود آشنا و جذب کنیم. قرار نیست یک جا بنشینیم و منتظر باشیم تا توده ها در بزنند و فرم عضویتی پر کنند، بلکه باید در ارتباط ارگانیک با توده ها، برنامه ها و عقاید خود را به میان آنها ببریم و شعار هایمان را به شعار های آنان تبدیل کنیم. اما همین کار مخفی و هسته ها و تشکل های ابزاری برای انجام این کار هستند. در واقع همین به میان توده ها رفتن، ابتدا مستلزم جدایی از آنان و تشکل یابی، و در همان حال الحاق به آنان، اینبار به شیوه ی ارگانیک و منسجم و برنامه ریزی شده است که از طریق هسته ها ی مخفی صورت می گیرد. پس برای جذب توده ها و ارتباط ارگانیک و منسجم با آنهاست که به همین شیوه ی کار نیاز داریم.

در مورد بند چهارم کامنتت: در کامنت های قبلی هم گفتیم که جنبش علنی خواهد بود، اما سازماندهی مخفی انجام می گیرد. این به این معنیست که تظاهرات ها دیده می شود، نشریات انقلابی چاپ و در سطح دانشگاه ها و محیط های کار پخش می شوند، دخالتگری در امور روزانه انجام می گیرد ... اما سازماندهی تمام

این امور مخفی انجام خواهد شد، پس هیچ عرصه‌ی فعالیت‌ی برای لیبرال‌ها خالی گذاشته نخواهد شد، بلکه برعکس، به شکلی منسجم و برنامه‌ریزی شده در تمام امور دخالت‌گری انجام خواهد گرفت. سازماندهی علنی به معنی پنهان شدن در خانه و زیرزمین و آفتابی نشدن در هیچ جا نیست. آنچه مخفی انجام می‌گیرد سازماندهیست. جنبش و حضور علنی خواهد بود.

رفیق سامان در بند آخر کامنت چنین می‌گوید: "امیدهای رژیم را مبنی بر حذف از عرصه علنی و رو آوردن به فعالیت مخفی که جدایی کامل از جامعه و امنیتی شدن (منافق، اراذل و اوباش...) را در پی خواهد داشت، نقش بر آب خواهیم کرد. رفقا فکر می‌کنم اکنون بیشتر متوجه دغدغه‌های من شده باشید، منتظر نقدهایتان می‌مانم." پیش از هر چیز این نکته را بگویم که از نظر من هیچ رژیم سرمایه‌داری دوست ندارد فعالین را از عرصه‌ی علنی به مخفی‌کاری بکشاند. اما سرکوب‌ها و جو اختناق در نهایت فعالین را وادار به توسل به چنین روش‌های کاری می‌کند. پس با باقی ماندن در عرصه‌ی علنی در عین رویارویی با سرکوب ما دقیقاً آوانس بزرگی به رژیم می‌دهیم، رژیم از یک سو علاقه‌ای به مخفی شدن فعالین ندارد، و از سوی دیگر نمی‌تواند دست از سرکوب بردارد (همان عاملی که فعالین را به مخفی‌کاری می‌کشاند) در چنین شرایطی اگر ما همچنان به کار علنی ادامه دهیم دقیقاً از روی اشتباه به سود رژیم و طبق خواسته‌ی او فعالیت خواهیم کرد. هم سرکوب می‌شویم و همچنان علنی باقی می‌مانیم. همیشه برای سرکوب و دستگیری در دسترس خواهیم بود و کار سختی برای شناسایی مان نیاز نخواهد بود.

از نظر من ادامه‌ی فعالین علنی دقیقاً ادامه‌ی همان روشیست که به ضربه‌ی اخیر منجر شد. آنچه فعالین باید انجام دهند نه رفتن به همان راهی که بن بست بودن آن ثابت شده، بلکه درس‌گیری از تک‌تک وقایع و یافتن آلترناتیوهای مناسب و انعطاف‌پذیری برای ادامه‌ی فعالیت در چنین شرایطی است.

منتظر نظرات و ادامه‌ی بحث هستم رفیق.

نویسنده: سپما

چهارشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۰:۱۸

رفقا از بحث خوب و رفقا به شما به سهم خودم تشکر می‌کنم. اما وقتی رفقای مثل عابرسرخ و سیران در توضیح مسایل تنوریک در رابطه با عمل به قول معروف دیلم به بالا حرف می‌زنند من مجبور می‌شوم هر یک از مباحث را برای خودم یکی یکی باز کنم یا از کسی برای درک درست آنها کمک بگیرم. خوشبختانه من با یکی از فعالین سابق دوست هستم که می‌تواند این مسایل را برای من روشن کند. او در رابطه با بحث‌های اخیر داستانی را برای من تعریف کرد که هر چه خلاصه‌تر آن را اینجا می‌آورم و امیدوارم در حوصله دوستان باشد. او می‌گفت:

در دوران انقلاب در حالی که فعالیت سیاسی مخفی داشت در کارخانه‌ای در تهران کار می‌کرد و چون مدتی بود که در آنجا بود تقریباً با همه آشنا شده بود و توانسته بود در کسب امتیازات صنفی کارگران آنها را روشن و تا حدودی متحد سازد. از میان همه یکی از کارگران را خیلی بیش از بقیه مستعد فراگیری و روشن یافت. در نتیجه به شکل مخفی کار تنوریک را آرام آرام با او شروع کرد. بعد از مدت کمی این کارگر به او کمک کرد تا در محله کارگری‌ای که خودش زندگی می‌کرد اطاقی بگیرد. به این ترتیب نه تنها در کارخانه با کارگران تماس داشت بلکه در محله کارگری هم زندگی می‌کرد.

این کارگر طبیعتاً اسم و رسم واقعی این رفیق را میدانست. برای همین این رفیق از او خواست تا در تماس با صاحبخانه و اهل محل از اسم مستعار او استفاده کند و نگذارد نام و نام خانوادگی او مطرح شود. آن کارگر هم همین کار را کرد. به این ترتیب در محله تنها کسی که اسم و فامیل واقعی او را میدانست همین کارگر بود. در نتیجه اگر مثلاً در کارخانه اتفاق می‌افتاد و به آدرس خانه او می‌آمدند هیچکس او را به نام و نام خانوادگی اصلی اش نمی‌شناخت و این فرصتی

میشد برای کمتر کردن احتمال دستگیر شدنش.

برای مدتی او به کار در میان کارگران کارخانه و کار در محله کارگری در کنار جلسات مطالعاتی و سیاسی اش که در جای دیگری برگزار می‌شد ادامه داد.

در جلسات مخفی درونی مطالعه کتاب و بحث بر سر مفهوم واقعی و عملی آنها و برنامه برای ادامه کارهای سیاسی هر رفیق انجام می‌شد. این رفقا که در جلسه شرکت می‌کردند همه همدیگر را با نام‌های مستعار می‌شناختند و بعد از جلسه هر رفیق بدنال کار خودش میرفت ولی حتی اگر دو یا چند رفیق کار سیاسی خود را با هم انجام میدادند باز هم از نام‌های مستعار استفاده می‌کردند و کسی کنجکاو در دانستن اطلاع در باره دیگری نبود.

چندی بعد دو تا از رفقا که زن و شوهر هم بودند قرار شد با او در محله کار کنند. به این دلیل لازم شد که برای آنها در آن محله جا پیدا کند. دوست من می‌گوید که "من به جایی اینک که در محله دنبال جا برای آنها بگردم دنبال صاحبخانه‌ای گشتم که دنبال پیدا کردن مستأجر بود. بالاخره پیدا کردم و به صاحبخانه گفتم اگر دنبال مستأجر خوب می‌گردی من یکی سراغ دارم و چون در محله از اعتبار خوبی برخوردار بودم او مشتاقانه از من خواست که برایش مستأجر بیاورم. به این ترتیب وقتی رفقایم را به آن صاحبخانه معرفی کردم از آنها هیچ کارت شناسایی یا حتی کرایه بیش نخواست. در نتیجه آنها هم در آن محله با نامهای مستعار جا افتادند."

بعد از انقلاب و بخصوص بعد از کشته شدن رجایی و بهشتی یکی از روسای کارخانه که انتظار داشت این رفیق سیاه ببوشد شروع کرد به کنجکاو شدن در باره او. البته دوست من هنوز متوجه این موضوع نشده بود. اما یکی از کارگران که از کنار اطاق جلسه روسا گذشته بود میشوند که این رییس حزب الهی به یکی دیگر از روسا می‌گفت که به دوست من اعتماد ندارد. آن کارگر به کارگر اولی می‌گوید و این کارگر تمام عصر و شب را در خانه منتظر دوست من باقی می‌ماند تا به او اطلاع دهد و شبانه تمام اطاق او را پاک می‌کنند. از طرفی این کارگر

دوست من را در به خانه یکی از فامیل هایش میبرد تا در آنجا بماند تا به قول معروف آب از آب بخوابد.

چندی بعد یکی از دو رفیقی که در محله زندگی میکرد (شوهر) لو میرود و دستگیرش میکنند وقتی مردم محله میفهمند نه تنها با پنهان کردن همسر او و دوست من از دستگیری آنها جلوگیری میکنند بلکه تمام وسایل آنها را بلافاصله جمع آوری و از اطاقشان بیرون میبرند و پنهان میکنند تا از جرم او کم کنند.

وقتی دوستم داستان را مفصل تعریف میکرد اشکهای من بی اختیار میرخت. امیدوارم این داستان یک کمی رابطه کار مخفی و علنی را در عمل نشان داده باشد و برای همه دوستان مفید.

نویسنده: عابر سرخ
چهارشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۴:۶

به همه رفقا درگیر در این بحث.

رفقا، (به خصوص رفیق سیران) با دخالت های عمدتاً صحیح و دقیق در این بحث تقریباً به همه نکات لازم اشاره داشتند. در اینجا تنها قصد برجسته کردن نکته ای را دارم که در بحث رفیق سیران، پیرامون < سازماندهی مخفی جنبش علنی> به آن اشاره شده است. اما پیش از آن مایلیم به این نکته اشاره کنم که موضوع فعالیت مخفی و علنی تنها یک "تئوری" و یک مبحث نظری نیست بلکه وسیله ای برای هست و نیست و بقای جنبش است. اهمیت این موضوع در بیان بهترین نظرات و ایده ها نیست بلکه در جمع بندی همه مواردی است که با کار بست آن میتوان جلوی ضربه پذیری جنبش را گرفت. در نتیجه، اینگونه مباحث، تفکرات، ایده ها و یا تئوری های عده ای نظریه پرداز نیست که در ادامه تحقیقات خود به آن رسیده باشند و درست به همین دلیل دفعتاً از آستین کسی بیرون نیامده است بلکه جمع بندی دویست سال سنت مبارزه انقلابی در سطح جهانی است.

تمام نکات موجود در این بحث یک به یک و بارها به آزمایش گذاشته شده و به کارگیری آنها برای یک فعال انقلابی در درجه اول، ماهیت انقلابی وی را ترسیم

کرده و همزمان اهمیت به کارگیری این تجارب در پیشبرد جنبش انقلابی، گام هایی اساسی رو به جلو است.

اما مرتبط با موضوع یاد شده در بالا، باید به این اشاره کرد که عده ای علنی گرا با این توجیح که: "مثلاً" جنبش کارگری علنی است و بنا براین فعالیت فعالین آن هم باید علنی باشد"، قبل از هر چیز سرکوب مخفی دولت سرمایه داری را از دید ها پنهان نگاه میدارد.

بله، یک جنبش علنی است و باید هم علنی باشد اما سرکوب این جنبش ها لزوماً علنی نیست. دولت سرمایه داری ابتدا به سراغ پیشروان و فعالین این جنبش ها رفته و آنها را اغلب به صورت کاملاً مخفی و با توجیحات عوامانه سرکوب میکند. انواع توجیحات مانند به "خطر انداختن امنیت ملی"، تشویش اذهان عمومی" و... که نه سر و نه ته آن معلوم نیست و هیچ تعریف روشنی برای آنها وجود ندارد، همگی توجیحاتی برای پنهان کردن موضوع سرکوب است. دولت سرمایه داری هرگز نمیتواند رو به مردم بگوید که عده ای را برای آنکه قصد "لغو مالکیت خصوصی و برقراری مالیکیت اجتماعی" داشته اند را دستگیر و روانه زندان کرده است. هرگز نخواهد گفت که عده ای را به دلیل اعتقاداتشان که مخالف استثمار فرد از فرد بوده است را اعدام کرده است. بلکه همواره از عده ای خرابکار، توطئه گر، کافر و ملحد و... استفاده کرده تا سرکوب خود را پنهان کند.

و اما وقتی حتی حریف سرکوب خود را در لاف و پنهانی صورت میدهد چرا باید به بهانه جنبش علنی صفوف مبارزین را مانند گوشت دم توپ در اختیار سرکوب قرار داد.

آری، جنبش ها همه علنی است اما سازماندهی آنها همیشه و الزاماً علنی نیست. نظریه تلفیق کار علنی و مخفی قصد پرداختن به سازماندهی مخفی جنبش های علنی را دارد. به نظر من حتی در جوامع دمکراتیک هم چنین سازماندهی هایی باید مخفیانه و یا لا اقل بخش هایی مخفی داشته باشد چه رسد به کشور هایی نظیر ایران که در موقع لزوم برای رژیم سرکوبگر، آب خوردن هم

جرم محسوب میشود. نگاهی به عکس های جوانان و دانشجویان پاریس که مهد آزادی های بورژوازی است و پوشش هایی که به دور صورت خود در تظاهرات دارند نشان میدهد که آنها خوب با ماهیت سرمایه داری، حتی اگر در پاریس دمکراتیک حاکمیت داشته باشد آشنا شده اند. تنها زمانی این پوشش ها اضافی به نظر میرسد که رشد جنبش فقط در اعتراضات و آکسیون هایش نمایان نباشد بلکه در حد جنبشی رشد یافته شده باشد که برای ساقط کردن حریف به میدان بیاید. وقتی صدها هزار نفر در خیابان ها شعار سرنگونی بدهند دیگر شاید مخفی نگاه داشتن چهره ها کاری اضافه باشد اما سازماندهی چنین تظاهراتی اگر مخفیانه نباشد حتماً به سادگی، کل اعتراضات با سرکوب سازمان دهندگان آن سرکوب و به شکست کشانده خواهد شد.

با تشکر از توجه رفقا

نویسنده: یک دوست نیمه مخفی!
پنجشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۰۰:۲۱
سلام دوستان نشریه میلیتانت

بحث خوبی را درباره دغدغه بجایی مطرح کرده اید، در مورد ضرورت این بحث کاملاً با شما موافقم. خصوصاً در مورد مبحث «اتحاد عمل» می توانم بگویم که موضع گیری شما مبتنی و روش کسب «هژمونی» بر اساس تئوری های گرامشی است. همچنین، بحث شما درباره ارتباط با بدنه دانشجویان نیز کاملاً مفهوم و بدیهی است.

اما در مورد شیوه کار مخفی و گروه های کوچک مخفی با شما اختلاف دارم. به چند دلیل:

۱. شیوه کار مخفی (بصورت کلاسیک) در شرایط فعلی عملی نیست، و نمی تواند سپر دفاعی مطمئنی در مقابل حاکمت بوجود آورد.
۲. شیوه کار مخفی در قالب گروه های کوچک (چریکی) باعث دوری از بدنه دانشجویان می شود و آفت سکتاریسم را همراه خود دارد.
۳. شیوه کار تشکیلاتی مخفی، تا

آنجاییکه من از نوشته های شما متوجه شده ام بسیار «تمرکزگرا» و «هرمی شکل» است. چنین تشکیلاتی نمی تواند بدیلی مناسب و قدرتمند در مقابل ساختار «تمرکزگرای» دولت بوجود آورد. در واقع، در نبرد دو تشکیلات متمرکز (دولت از یکسو و تشکیلات ما از سوی دیگر)، آن گروهی که ضعیف تر است (که مسلماً در شرایط فعلی ما هستیم)، محکوم به شکست است.

در مقابل این انتقاد، من نیز کاملاً بر ضرورت رعایت نکات ایمنی برای دوری از ضربات حاکمیت با شما هم عقیده هستم، اما نه از این راه. روش «علی کاری عریان» که شما به آن نقد دارید، از نظر من هم بسیار ابلهانه است. اما ایجاد شبکه روابط افقی بتوسط کنشگرانی مجرب بیشتر می تواند مفید باشد. در واقع، من فکر می کنم که اتخاذ سیاست مخفی بیشتر باعث حساس شدن دستگاه امنیتی می شود. در مقابل، اگر بتوان شرایطی را ایجاد کرد که در عین حالیکه دچار سانترالیزم نشویم، از نشست اطلاعات جلوگیری کنیم.

اساساً خصلت افقی، شبکه ای و متکثر بودن جنبش های اجتماعی باعث می شود که ضربه پذیری آنها کاهش یابد...

نویسنده: سیران
پنجشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۲۲:۴
به یک دوست نیمه مخفی،

پیش از هر چیز از دخالت شما در بحث متشکرم و به دیگر دوستان و رفقا هم پیشنهاد می کنم برای "پیشبرد بحث" و "نتیجه گیری"، به شکلی فعال در مباحثات شرکت کنند. اما با بخش هایی از بحث شما کاملاً مخالف هستم و در حد توان خود به مواردی که برای مخالفت با کار مخفی از آنها استفاده کرده اید پاسخ خواهم داد:

شما می گوید "شیوه کار مخفی در قالب گروه های کوچک (چریکی) باعث دوری از بدنه دانشجویان می شود و آفت سکتاریسم را همراه خود دارد".

۱. دوستان و رفقای که اقدام به تشکیل چنین هسته های مخفی و سازماندهی انقلابی می کنند، از همان ابتدای کار خط

و مرز خود را با مبارزات چریکی، مسلحانه، قیم مایانه و جدا از طبقه مشخص می کنند. علاوه بر آن ماهیت این هسته ها و آنچه تا به حال بیان شده "تنها" در مخفی بودن سازماندهی است که به گروه های چریکی شباهت پیدا می کند نه در شیوه ی عمل و استراتژی و تلاکتیک ها. این دو مورد در افق ها و نیز ارتباط خود با توده ها کاملاً متفاوت هستند. گروه های چریکی و کلا سازمان های پیرو تز های موتور بزرگ و موتور کوچک با دخالت گری در مبارزه ی روزمره ی جنبش و نفوذ دادن آگاهی انقلابی بیگانه اند، و در تقابل با آن با اجرای نقش قهرمان توده های تحت ستم، ترور های کور و مبارزه ی مسلحانه قصد بیدار کردن و توده ای کردن مبارزه را دارند.

اما رفقای که در هسته های مخفی تشکل می یابند و به کار سازماندهی مخفی بدور از چشم پلیس سیاسی و خود توده ها می پردازند توهمی نسبت به این قهرمان گرایی ها نداشته و راه حل را دخالت گری در مبارزه ی روزمره ی جنبش و سازماندهی انقلابی آن می دانند. مخفی بودن سازماندهی آنها به معنی جدایی از طبقه و قیم مایی و یا بیان آرمان هایی جدا از توده های جنبش مورد نظر نیست. این رابطه را می توان اینطور تعریف کرد: پیشروان برای سازماندهی و تشکل یابی از توده ها جدا می شوند، و در عین حال برای دخالت گری در مبارزات روزمره و سازماندهی جنبش به آن ملحق شده و با توده ها ترکیب می شوند. این نکته ی خاص این شیوه ی کار است. ابزاری هم که برای انجام آن می توان به کار بست هسته های مخفی سوسیالیستی است. افراد متشکل در این هسته ها گرچه از توده های نا آگاه جدا شده اند اما در مبارزه ی روزمره حضور دارند، به امور سازماندهی تظاهرات ها و مبارزه می پردازند و دقیقاً در متن جنبش حضور دارند. در صورت نبود این ارتباط ارگانیک با توده های نا آگاه این هسته ها رو به انحطاط خواهند گذارد و نظر شما کاملاً درست خواهد بود، در چنین مواقعی آنچه از طرف این گروه ها بیان شود خواسته های توده ها نیست، زیرا در جنبش آنها حضور ندارند و جدایی و قیم مایی آنها در نهایت به

سکتاریسم و تبدیل آنها به سدی در مقابل جنبش منجر می شود.

۳- در این هسته های مخفی در خلاف کار چریکی که نوشتن را مختص تئورسین ها می داند و برای تقویت تئوریک اعضا تلاش چندانی انجام نمی گیرد، با دامن زدن به بحث های روز، در فضایی رفیقانه، رسیدن به نتیجه دقیقاً به تقویت نیرو ها در زمینه ی نوشتن و تئوریک منجر می شود. بحث بدون ارعاب، پرخاش و حذف گرایی از طرف مقابل، زمینه های این رشد و نیز پیشبرد بحث ها بر اساس موضوعات روز و اتخاذ آنها از خود مبارزه ی توده های جنبش زمینه ی پویایی این هسته های را فراهم می آورد.

در نکته ی آخر کامنتتان (البته بر اساس شماره نکته ی آخر) چنین نتیجه گیری کرده اید: "شیوه کار تشکیلاتی مخفی، تا آنجاییکه من از نوشته های شما متوجه شده ام بسیار «تمرکزگرا» و «هرمی شکل» است. چنین تشکیلاتی نمی تواند بدیلی مناسب و قدرتمند در مقابل ساختار «تمرکزگرای» دولت بوجود آورد"

ابتدا به اشتباه شما از نظر خودم اشاره داشته باشم: این هسته ها قرار نیست بدیلی در مقابل دولت سرمایه داری باشند و یا به وجود آورند. از نظر من آنچه جایگزین دولت سرمایه داری می گردد "شوراهای کارگری" است نه هسته های مخفی سوسیالیستی. این هسته تنها ابزار سازماندهی در دوران اختناق حاکمیت سیاسی سرمایه داری است که با کنار هم قرار دادن آنها قطب سوسیالیستی (و با نگاه کارگری، حزب پیشتاز انقلابی) را تشکیل می دهد. پس هدف طرح آن و استراتژی بلند مدت آن جایگزین شدن دولت سرمایه داری نیست که شما به مقایسه ی ساختار آن با دولت پرداخته اید.

و در مورد سنترالیزمی که به آن اشاره کرده اید و مردود دانسته اید. من به شخصه سنترالیزم را بدون قرار گرفتن نام دموکراتیک در کنار آن نمی پذیرم. برای افق مبارزه ی سیاسی منسجم و و در نهایت تسخیر قدرت، سنترالیزم، و برای عملی شدن این افق و مبارزه با ریشه دواندن بوروکراسی در ساختار چنین

تشکیلاتی دموکراتیک بودن آن (آن هم از نوع دموکراسی کارگری) را ضروری می دانم. در ساختار این هسته انتخاب افراد برای وظایف مختلف بنا بر رای اکثریت و توانایی های فرد انجام می گیرد و عزل مسئولین نیز با درخواست اکثریت اعضا عملیست. مسلماً با چنین ساختاری که بدون ترس از حذف گرایی و تاکتیک های ارباب استالینیستی به بحث های تئوریک و نقد های بیرحمانه نیز دامن زده می شود راه نفوذ بوروکراسی از همان ابتدا مسدود خواهد شد. تبادل نظرات از ادانه، فضای بحث رفیقانه، اتخاذ نظرات بر اساس اکثریت آرا و غیره حیات این هسته ها و پویایی آنها را تضمین می کند. و تشکیلاتی مرکب از هسته هایی با ساختار افقی که از ان صحبت می کنید قابلیت های انقلابی نخواهد داشت و در نهایت شاید برای محافل مطالعاتی مناسب باشد. چنین شیوه ی کاری برگرفته از تجربیات مبارزات انقلابی در سال های گذشته است.

گرچه کامنت ها خیلی طولانی خواهد شد، اما بد نیست تا بحث های چند روز گذشته ی خود را در مثالی جمع بندی کنم:

برای این مثال جنبش دانشجویی و ۱۶ آذر گذشته را انتخاب کردم و به بیان آن می پردازم (موضوع اشتباه تاکتیکی در برگزاری مراسم جداگانه را در نظر نمی گیرم). اگر پیشروان جنبش دانشجویی، یعنی رهبران عملی آن که در اکثر مواقع چه در خواسته های صنفی و چه در مبارزات سیاسی در پیشاپیش دیگر دانشجویان حرکت کرده اند، به جای معرفی کردن خود در وب لاگ ها و نشریات، اتخاذ شیوه های کاملاً علنی، و شفافیت کار سازماندهی، هسته های مخفی را تشکیل داده و از طریق آن به سازماندهی مخفی می پرداختند و بدین شکل از معرفی رهبران در سطح علنی و شفاف بودن مسائل تشکیلاتی جلوگیری می کردند، شناسایی رهبران و سازماندهندگان مراسم ۱۶ آذر در دانشگاه کاری به مراتب سخت تر از آنچه دیدیم می بود، و بر فرض اراده ی دولت بورژوازی برای دستگیری تمام رهبران، چنین اتفاقی نمی افتاد و صربات به پایین ترین حد ممکن می

رسید. بدین ترتیب سازماندهندگان و رهبرانی هم که دستگیر نشده بودند، به جای روی آوری به کار مخفی صرف، یا همان اختفای کامل و بی عملی، می توانستند از طریق همان هسته و شیوه ی کار به مبارزه ادامه دهند. دقیقاً یکی از تفاوت های پیشرو با دیگر توده های هر جنبش همین ادامه ی مبارزه در شرایط مختلف از جمله سرکوب است.

به این شکل جنبش کاملاً علنی خواهد بود، تظاهرات و افراد حاضر در مراسم یا تجمع را نمی توان پنهان کرد، تجمع دیده می شود و نشریات بین دانشجویان پخش می شود، یعنی جنبش علنی است، اما سازماندهندگان آن را حتی خود افراد عادی حاضر در تجمع هم نمی شناسند. این روابط و هسته های سازمانده، اعضای آنها، ارتباط آنها و تاکتیک های آنها را تنها معتمدترین افراد و نیز کسانی که درگیر کار هستند می دانند. اما همان اعضا خود از دل این جنبش بیرون می آیند و روزانه در امور آن دخالت می کنند، بحث های هسته های را از مسائل آن استخراج می کنند و بیان کننده ی آرمان های کل جنبش خواهند بود. بدین شکل نیاز به اتخاذ شعار های بی خطر و زدن از سر و ته شعار های اصلی نیز نخواهد بود.

این شیوه ی "سازماندهی مخفی، جنبش علنی" در هر مورد دیگری اعضای سازمانده و رهبری را از گزند حملات پلیسی حفظ می کند، و مثل آنچه پس از حمله ی پلیس سیاسی به جنبش دانشجویی شاهد بودیم جنبش به تعطیلی کشانده نخواهد شد. و حتی آن رهبرانی که به دلیل مخفی کاری دستگیر نشده اند، با وجود جو سرکوب شدید همچنان به فعالیت خود ادامه می دهند و به دلیل علنی نبودن روابط درونی این هسته ها و سازماندهندگان شاهد دستگیری دسته دسته ی آنان پس از دستگیری های اولیه نخواهیم بود. این شیوه ی کار در واقع شیوه ای تحمیل شده از سوی دولت سرمایه داری و تجربه شده در دیگر مبارزات انقلابی طی سال ها مبارزه است.

در انتها یک انتقاد رفیقانه هم به برخی استدلال های شما دارم، اگر من در بحث از نیاز به مخفی کاری صحبت می کنم

بنا بر استدلال هایست که طی چند روز گذشته بیان کرده ام، و شیوه های عملی مطرح شده را هم از جایی جز تاریخ مبارزات ضد سرمایه داری استخراج نکرده ام. اما برخی جملات شما در کامنتی که در وب لاگ گذشته اید بدون استدلال و مثال بیان شده و به سرعت از آن گذشته اید، این مورد علاوه بر آنکه به بحث خود شما ضربه می زند و درک آنرا سخت می کند امکان پاسخ گویی طرف مقابل را به دلیل واضح نبودن استدلال محدود می کند. اولین سوالی که پس از خواندن این جملات به ذهن می رسد این است "خب چرا؟!!" و پاسخ آن در کامنت شما دیده نمی شد. البته میاورم این کامنت شما تنها آغاز بحث باشد و بحث را مفصل تر و با موشکافی بیشتر از جانب شما هم ادامه دهیم. بیان برخی از این جملات (مانند "شیوه کار مخفی (بصورت کلاسیک) در شرایط فعلی عملی نیست، و نمی تواند سیر دفاعی مطمئنی در مقابل حاکمیت بوجود آورد." و یا "اساساً خصلت افقی، شبکه ای و متکثر بودن جنبش های اجتماعی باعث می شود که ضربه پذیری آنها کاهش یابد..." حد اقل به استدلال های قوی نیاز دارد و با پیچیدن نسخه ی یک خطی نمی توان از آن گذشت.

با تشکر از توجه شما

نویسنده: سیمیا

جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۴:۱

به "یک دوست نیمه مخفی" عزیز

لطفاً این نکات را توضیح دهید تا من بهتر منظور شما را درک کنم

۱. شیوه کار مخفی "کلاسیک": چیست و چرا در این مقطع کارا نیست و چه شیوه کاری ای میتواند کارایی داشته باشد؟

۲. شیوه کار مخفی اگر "چریکی" نباشد و از نظر بینش تئوریک و سیاسی بطور کلی هیچ وجه مشترکی با شیوه کار مخفی چریکی نداشته باشد آنوقت چطور؟ از نظر شما آنوقت چه اشکالی دارد؟

۳. کدام بحث دال بر و مدافع کار تشکیلاتی مخفی "هرمی شکل" بوده

است؟ یا بر چه اساسی شما به این نتیجه گیری رسیدید؟

۴. آیا از نظر شما کار تشکیلاتی مخفی "تمرکزگرا" الزماً "هرمی شکل" است یا میشود؟

با تشکر

نویسنده: عابر سرخ

جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۰:۳۱
به دوست گرامی نیمه مخفی

شما نوشته اید:

>> خصوصاً در مورد بحث «اتحاد عمل» می توانم بگویم که موضع گیری شما مبتنی و روش کسب «هژمونی» بر اساس تئوری های گرامشی است.<<

لطفاً توضیح دهید بر اساس کدام موضع گیری و بحث و نظر، شما تصور کرده اید که اولاً بحث "اتحاد عمل" مبتنی و روش کسب هژمونی بر اساس تئوری های گرامشی است و ثانیاً توضیح دهید درک شما از کسب هژمونی بر اساس تئوری های گرامشی چیست؟ این سوال را بیشتر از این جهت پرسیدم که متوجه شوم دریافت شما از این تئوری تا چه میزان با درک رفرمیستی از این تئوری متمایز است. درکی که مبتنی بر آن خود را آماده شرکت در دولت سرمایه داری کرده تا به حساب خود به طبقه کارگر در جهت کسب هژمونی کمک کند؟!

با تشکر

نویسنده: ارژنگ

شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۲۱:۲۴
استنباط من از کامنت های تاکنونی رفقا تنها دور شدن از موضوع بحث اصلی و مهمتر از همه سازماندهی شده است. اگر برآستی در این وبلاگ میتوان از حداقل امکان تقابل اندیشه و نظر حول و حوش برخی نکات مهم تصویری بدست آورد در آنصورت از خارج شدن از مدار اصلی باید پرهیز داشت.

لازم به ذکر است که من بدرستی نمی فهمم که مفهوم شما رفقا از سازماندهی چیست و برای آن چه مفهوم و تعریفی قائل هستید؟

چه بهتر میبود که نخست با خود مفهوم سازماندهی آغاز میکردید و سبک کار فعالیت و اشکال متفاوت و خیلی موارد دیگر را در ادامه در بحث ها ادامه میدادید.

نویسنده: یک دوست نیمه مخفی ۲
یکشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۲:۳۸
سلام

۱. از برخورد دوستانه شما در خصوص یادداشتی که گذاشتم بسیار خوشحالم. متأسفانه بسیاری از دوستانی که خود را چپ می دانند وقتی با نظر مخالف، بویژه از جانب کسی که به برخی اصول ارتدوکسی نقد دارند، مواجه می شوند؛ پرنسیب های سوسیالیستی را مراعات نمی کنند. از این بابت از شما ممنونم.

۲. منظور من از شیوه عمل مخفی که شبیه شیوه «چریکی» می شود، بحثی «شکلی» است و نه «محتوایی». کاملاً قبول دارم که نگاه قیم مآبانه چریک ها (بویژه از نوع فدایی) منجر به دوری آنها از واقعیت ها شد. اما منظور من در اینجا، مدل و سبک کار است.

۳. سوال «ارژنگ» درباره تعریف سازمان و تشکیلات، به عقیده من هم سوالی پایه ای است. به عقیده من، سازمان یا تشکلات، "مجموعه مکانیسم هایی است که بصورتی نهادین، روابط میان افرادی را که عقاید و اهداف مشترکی دارند، تنظیم می کند. و در نهایت سازمان به سوژه کنش جمعی تبدیل می شود"

۴. عابر سرخ؛ هژمونی از نظر من (بر اساس برداشتی که از گرامشی با قرائت پری اندرسون داشته ام)، "توانایی ایجاد آلترناتیو شناختی، روشی، و عملی در برابر وضع موجود است؛ بصورتی که این آلترناتیو نسبت به سایر آلترناتیو های مطرح بتواند اجماع بیشتری را کسب کند، و سرانجام نهادینه شود".

۵. سوال سیما در خصوص رابطه کار مخفی، تمرکزگرایی و سیستم هرمی شکل: به عقیده من، این سه مفهوم نزدیکی های زیادی با هم دارند. ضرورت مخفی کاری ایجاب می کند که منابع اطلاعاتی و تصمیم گیری در یک

راس متمرکز شود، تا امکان لو رفتن اطلاعات به کمترین حد برسد و از سوی دیگر رفتار سازمانی یک دست شود. چراکه اگر تصمیم گیری در راس انجام نشود، احتمال تصمیم گیری های موازی ممکن است امنیت هسته مخفی را به خطر بیندازد. این تمرکز در اطلاعات و تصمیم گیری باعث تمرکزگرایی می شود. حال این مسئله که بگوئیم ما در انتخاب راس از مکانیسم های دموکراتیک استفاده می کنیم، الزماً باعث نمی شود که تمرکزگرایی در اطلاعات و تصمیم گیری از بین برود. در دموکراسی های لیبرالی هم، مجموعه ای که در راس دولت قرار دارند ادعا می کنند که با اصول دموکراتیک (نماینده) انتخاب شده اند اما ... از دیگر سو، تمرکزگرایی و روابط هرمی دو روی یک سکه هستند. یعنی وقتی یک نفر (یا حتی یک شورای مرکزی) در یک تشکیلات تصمیم گیری می کند، یعنی مابقی این کار را نمی کنند. آن جمع شورای مرکزی در راس هرم، و آن مابقی در قاعده هرم قرار دارند. ۶. روابط شبکه ای و افقی در مقابل بر مبنای دموکراسی مشارکتی و شورایی استوار است. یعنی فردی ادعای نمایندگی فرد دیگری را ندارد.

۷. بحث مفصل «سیران» جا دارد که مقاله شود؛ اما متأسفانه من فرصت نمی کنم که بیشتر از جملات کوتاه یا گزاره های تک خطی بحث کنم. به عقیده من، بحث شما بسیار «نخبه گرانه» است. وقتی از «توده های نا آگاه» صحبت می کنید، انگار که هسته های مخفی مظهر آگاهی هستند که می خواهند این آگاهی را به توده ها (کارگران) تزریق کنند. این همان نقدی است که بر فدائیان مطرح بود، یعنی آنها خود را قیم طبقه کارگر در عمل می دانستند؛ در حالیکه شما خود را قیم نظری وی می دانید. چگونه کارگران نا آگاهی که توسط هسته های مخفی (یا حزب پیشتان) آگاه شده اند، امکان دارد که بتوانند مستقل از آن عمل کرده و از آن فراتر روند؟ منظور من این است که آنها ممکن است تا ابد تحت تسلط ایدئولوژیک حزب پیشتان قرار بگیرند. در جای دیگری گفته اید که هسته های مخفی بدیل نیستند. اما به عقیده من، روشی که ما برای مبارزه انتخاب می کنیم، همان بدیلی است که در حال شکل

دادن به آن هستیم، توجیه شرایط پلیسی چندان صحیح نیست. چگونه می توان مخفی بود، اما توده های ناآگاه را هدایت کرد؟ چگونه می توان اعتماد آنها را جلب کرد، اگر یک زمان یک نفر از این توده ناآگاه متوجه شود که ما از یک هسته مخفی هستیم که قصد داریم آنها را آگاه کنیم، چه «حسی» خواهد داشت؟

۸. همه این بحث ها به این معنی نیست که من موافق مبارزه علنی (به طرز احمقانه) هستم. در مقابل، فکر می کنم اگر واقعاً معتقد به آن هستیم که کارگران سوژه و عامل تغییر هستند اگر واقعاً معتقدیم که جامعه آینده سلسله مراتبی نیست، و اگر به شورا و نهادهای دموکراتیک واقعی اعتقاد داریم؛ باید در عمل مبارزاتی به اصول حداقلی این ارزش ها پایبند باشیم. یعنی نمی توانیم به پیز دیگری به عنوان هدف معتقد باشیم، اما در عمل از وسایلی استفاده کنیم که با هدفمان تناقض دارد.

۹. امیدوارم بحث ها ادامه پیدا کند ...

نویسنده: سیما

یکشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۱۷:۵۰
به "یک دوست نیمه مخفی" و ارژنگ عزیز..... ۱

شخصاً کاملاً موافقاً که مفاهیمی مثل حزب بیشتاز انقلابی با هسته های مخفی سوسیالیستی یا سازماندهی سوسیالیستی انقلابی و... مفاهیم هستند که تنها با اشاره به عناوین شان قابل درک و تمیز دادن نبوده و نیاز به بحث و توضیحات مکرر و از ابعاد مختلف دارند تا ذهن ما کاملاً روشن و تفهیم شده و بعد در عمل بتوانیم استفاده کنیم. در ضمن من موافق که کار مخفی تمرکزگرایی و روابط هرمی شکل در یک جریان سیاسی غیرممکن نیست و در میان خیلی از جریانات تجربه شده است.

البته ما از هیچ جریان چپ فرقه گرا یا جریان سانترست فرصت طلب یا خرده بورژوازی دموکراتیک انتظار نداریم که ضمن رعایت ضوابط مخفی کاری و تمرکزگرایی هرمی نگردد. اتفاقاً من معتقدم که این جریانات خرده بورژوا به علت عدم آگاهی از بینش سوسیالیستی انقلابی برای پیاده کردن سیاستهای خود

سازماندهی در آنها شکل هرمی پیدا میکند چون شکل دموکراتیک روابط بین رهبری و سایر اعضای گروه ممکن است با مطرح شدن یک سؤال از جانب اعضای رده پایین موقعیت سازمانی رهبری را به خطر بیندازد. این ترس یکی از اختلافات اساسی چنین جریاناتی با یک جریان انقلابی است.

ما وقتی از یک جریان سوسیالیستی انقلابی حرف میزنیم دقیقاً برای تفکیک همین تفاوت ها است. "سوسیالیزم انقلابی" مفهومی است که یک "تروتسکیست انقلابی" در برخورد با تمام این جریانات (از جمله تروتسکیست های سکتاریست) مطرح میکند. برای درک مفهوم "سوسیالیزم انقلابی" باید لااقل کتاب "انقلاب مداوم" تروتسکی را خواند تا لااقل در عمل با مفاهیم "سوسیالیزم انقلابی" (و چه کسی میتواند یک "سوسیالیست انقلابی" باشد) و "حزب بیشتاز انقلابی" و "هسته های مخفی سوسیالیستی" و "فعالیت مخفی و علنی" و "سانترالیزم دموکراتیک" آشنا شد و طرز کاربرد آنها را آموخت.

البته کتاب های فراوان دیگری هم هست منتهی از آنجایی که سوسیالیزم انقلابی بینش سیاسی تروتسکیست های انقلابی است من از کتاب انقلاب مدام نام بردم. مطالعه این کتاب دقیقاً ما را با همه این مفاهیم آشنا کرده و نشان میدهد که چگونه هر یک از آنها در جهت مقابله با همان انحرافات که شما نام برده اید بوجود آمده و دقیقاً چرا کارا و "انقلابی" است (مثلاً "سانترالیزم دموکراتیک" در مقابل "شکل هرمی روابط گروهی" است. رهبری ای نتواند سانترالیزم دموکراتیک را در عمل پیاده کند نمیتواند در رهبری "حزب بیشتاز انقلابی" یا هر رده رهبری دیگری قرار گیرد.

و "انقلابی" نه به معنای شورویجان انقلابی بلکه به معنای "قابلیت رسیدن به انقلابی بیروزمند" که این انقلاب بیروزمند همان "برچیده شدن نظام سرمایه داری و حاکمیت طبقه کارگر" است.

شما از هر جیبی ای سؤال کنید میبینید که خواهان همین است. یعنی برچیده شدن نظام سرمایه داری و برقراری حاکمیت

طبقه کارگر. ولی "سوسیالیزم انقلابی" نه تنها خواهان این اصل است بلکه خواهان "حاکمیت انقلابی و مداوم" طبقه کارگر است. یعنی انقلابی که صرفاً با برچیده شده نظام سرمایه داری و روی کارآمدن شوراها کارگری تمام نمیشود و عملاً نسل ها ادامه مییابد.

بس میبیند که هر یک از این مفاهیم بحث های مفصلی دارد که در ظرفیت این کامنت ها نمیکند. اما اگر شما رفقا علاقه به مطالعه آنها داشته باشید من حاضرم با هم "انقلاب مداوم" را بخوانیم و بعد در باره نکاتش با هم بحث کنیم.

بیروز باشید

نویسنده: یک دوست نیمه مخفی ۵
یکشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۳۴:۲۰
سیما؛

در مورد اینکه سانترالیزم (تمرکزگرایی) به روابط هرمی و سلسله مراتبی می انجامد، اخلاقیات چندان تأثیری ندارد. در واقع، موقعیت افراد در یک سیستم تمرکزگرا باعث می شود که روابط هرمی، عمومی و سلسله مراتبی بشود. اینکه رهبر اخلاق سوسیالیستی داشته باشد، الزاماً به برقراری روابطی دموکراتیک نمی انجامد. اضافه کردن لفظ دموکراسی به سانترالیزم، نمی تواند از سلسله مراتبی شدن روابط جلوگیری کند.

این نگاه اخلاقی که چون لنین یا تروتسکی سوسیالیست انقلابی واقعی بودند، لذا حزب بیشتاز را دموکراتیک نگه می داشتند، و از آنجایی که استالین دیکتاتور بود، حزب به سمت استبداد پیش رفت؛ نگاهی کاملاً نخبه گرایی و ایدئالستی است.

مسئله جایگاه و موقعیت افراد در سازمان است، نه اخلاق رهبری. اصلاً همینکه بپذیریم تنها یک نفر حق دارد رهبری جمعی را در اختیار داشته باشد خطرناک است. ممکن است آن فرد نخست به اخلاقیات پایبند باشد، اما یک دفعه ممکن است بی اخلاق بشود.

ممنون که مطالعه کتاب های تروتسکی را به من پیشنهاد دادید، من کتاب انقلاب مداوم را خوانده ام، اما سایر کتب را نه. برای تروتسکی احترام قائل هستم، به خاطر روحیه انقلابی و همچنین جسارت اش. تز انقلاب مداوم نیز از نظر من نکات ارزشمندی دارد. از این نظر به عقیده من از لنین پیشرو تر است، اما همچنان نقدهایی که بر لنین وارد است، در مورد تروتسکی نیز صادق است:

بویره روحیه و انتاریستی، نخبه گرایانه و مسئله سانترالیزم دموکراتیک و حزب حرفه ای انقلابی (یا به قول شما حزب پیشتان).

نویسنده: سیمیا

دوشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۸۶ ساعت: ۳:۱۲

به "یک دوست نیمه مخفی"

موضوع بر سر آشنا شدن بیشتر و با دقت تر و عمیق تر با یک سری مفاهیم بود. در نتیجه اگر شما "انقلاب مداوم" را با دقت مطالعه کرده بودید به نظر من نمیایستی دچار ابهاماتی که در کامنت بالا داشتید میشدید. شما نوشتید: "سوال سیمیا در خصوص رابطه کار مخفی، تمرکزگرایی و سیستم هرمی شکل: به عقیده من، این سه مفهوم نزدیکی های زیادی با هم دارند. ضرورت مخفی کاری ایجاب می کند که منابع اطلاعاتی و تصمیم گیری در یک راس متمرکز شود، تا امکان لو رفتن اطلاعات به کمترین حد برسد و از سوی دیگر رفتار سازمانی یک دست شود. چراکه اگر تصمیم گیری در راس انجام نشود، احتمال تصمیم گیری های موازی ممکن است امنیت هسته مخفی را به خطر بیاندازد. این تمرکز در اطلاعات و تصمیم گیری باعث تمرکزگرایی می شود. حال این مسئله که بگوئیم ما در انتخاب راس از مکانیسم های دموکراتیک استفاده می کنیم، الزاماً باعث نمی شود که تمرکزگرایی در اطلاعات و تصمیم گیری از بین برود. در دموکراسی های لیبرالی هم، مجموعه ای که در راس دولت قرار دارند، ادعا می کنند که با اصول دموکراتیک (نمابندگی) انتخاب شده اند، اما ... از دیگر سو، تمرکزگرایی و روابط هرمی دو روی یک سکه هستند. یعنی وقتی یک

نفر (یا حتی یک شورای مرکزی) در یک تشکیلات تصمیم گیری می کند، یعنی مابقی این کار را نمی کنند. آن جمع شورای مرکزی در راس هرم، و آن مابقی در قاعده هرم قرار دارند.

۶. روابط شبکه ای و افقی در مقابل بر مبنای دموکراسی مشارکتی و شورایی استوار است. یعنی فردی ادعای نمایندگی فرد دیگری را ندارد."

البته من با این واقعیت هم موافقم که خواندن یک یا دو بار بعضی از مباحث بخصوص که امکان بحث کردن در موردشان نباشد یا فایده ندارد و یا کاملاً قابل درک و در عمل بیاده کردن نیست. بخصوص این گونه مفاهیم که در گذشته یا اصلاً در دسترس نبودند و یا اگر بودند آلوده به انحرافات خطی گروهی بوده اند.

به این دلیل بود که من پیشنهاد کردم با هم بخوانیم. و ما تا با این مفاهیم کاملاً و طور ملموس آشنا نشویم در این گونه بحث ها مرتب بدور خودمان میگردیم و نمیتوانیم پیشبردی داشته باشیم. من شخصا هر چند بار که این مطالب را تکرار میکنم احساس میکنم که چیز تازه ای میآموزم و هیچ وقت تکراری و خسته کننده نیستند.

و اما در باره مباحث دیگری که مطرح کردید. من شخصا منظور شما را درک نمیکنم. اگر نمونه تاریخی خاصی مورد نظر شما است من با کمال میل حاضرم در بحث دیگر کامنت شما را بخوانم و بهتر با مسائل تاریخی آشنا بشوم.

نویسنده: سیران

پنجشنبه ۲ اسفند ۱۳۸۶ ساعت: ۰:۱

دوستان و رفقا با درود

بابت تاخیری که برای ادامه ی بحث پیش آمد غذر می خواهم و از دوستان خواهش می کنم از کنار اراجیفی که نه برای دخالتگری، بلکه تنها برای تخریب اینجا نوشته می شوند با یک لبخند ساده بگذرند و اعتنایی نکنند تا بحث اصولی ادامه داشته باشد.

مواردی که "یک دوست نیمه مخفی در کامنت های کوتاه به آن اشاره کرده جای

تمرکز و بحث بیشتری دارد. پیشنهاد می کنم برای جلوگیری از طولانی تر شدن کامنت ها، و پرداختن به تمام موارد و همچنین نتیجه گیری نهایی، به ترتیب در مورد محور های اصلی بحث کنیم. در این کامنت ها به موضوع آگاهی و تزریق آن در نتیجه ی بحث "یک دوست نیمه مخفی" می پردازم.

«یک دوست نیمه مخفی» می گوید: "به عقیده من، بحث شما بسیار «نخبه گرایانه» است. وقتی از «توده های نا آگاه» صحبت می کنید، انگار که هسته های مخفی مظهر آگاهی هستند که می خواهند این آگاهی را به توده ها (کارگران) تزریق کنند."

در این مورد توضیح کوتاهی از نظر خودم می دهم:

کارگر در کشور های سرمایه داری، ستم طبقاتی را با پوست و گوشت و خون درک می کند، افزایش ثروت بخشی از جامعه و فقیر تر شدن خود، فرسوده شدن در کارخانه و کارگاه، مرگ دیگر کارگران و سرکوب از سوی دولت سرمایه داری را می بیند. از اولین روز هایی که وارد محیط کار می شود، با تک تک این مسائل رو به رو خواهد شد. و مسلماً خواهان تغییراتی خواهد بود. یعنی کارگر از وضع موجود ناراضی است، و می داند باید تغییری ایجاد گردد، اما اینکه دقیقاً چه چیز می خواهد و یا برای رسیدن به آن "چه باید کرد" را نمی داند. تنها سوسیالیسم علمی است که علل این سیه روزی را به شکلی دقیق روشن می کند. در واقع سوسیالیسم بیانگر سیه روزی وضع فلاکت بار است که سرمایه داری بر زندگی کارگر تحمیل می کند و بازتاب دهنده ی آن است. حرکات خود به خود یا خودانگیخته ی جنبش کارگری بر آمده از این درک ضرورت تغییرات، اما نبود درک روش تغییرات و خواسته های نهاییست.

بورژوازی نمی تواند کارگران را از خواست تغییر در وضع زندگی خویش و شرایط کار به کلی محروم کند. به جای آن تلاش می کند آگاهی رفورمیستی که چیزی فراتر از همین خواسته های خود انگیخته ی کارگر نیست را در جنبش طبقه ی کارگر نفوذ دهد. چنین آگاهی نه

تنها خطری برای سرمایه داری محسوب نمی شود بلکه ناجی وضع موجود است. عقایدی مانند سندیکالیزم، انارکو سندیکالیزم، لغو کارمزدی، تریس یونیونیزم و غیره دقیقا نفوذ دهنده ی همین آگاهی سوسیالیستی در طبقه ی کارگر هستند که نقشی مقابل آگاهی انقلابی (آگاهی سوسیالیستی، مارکسیستی و یا کمونیستی) ان ایفا می کند و تلاش دارد تا راه ورود آن به طبقه ی کارگر را مسدود کرده و جنبش را در همین حد خود به خودی حفظ کند.

از نظر من در کل دو سطح آگاهی در جنبش وجود دارد، اول آگاهی رفورمیستی، و دوم آگاهی سوسیالیستی یا انقلابی. سطح اول توسط طبقه ی حاکم، (صاحب ایدئولوژی حاکم) و بوسیله ی ابزار فراوانی مانند رادیو تلویزیون روزنامه، مدارس و غیره در نفوذ داده می شود، و بدین شکل طبقه ی کارگر را در مقابل خود عقیم می کند، و با بالا رفتن از گرده ی آن حاکمیت خود را تثبیت و طول عمر خود را دراز تر می کند. سطح دوم، آگاهی سوسیالیستی (کمونیستی، انقلابی، مارکسیستی) خواهان فراروی از آگاهی رفورمیستی و حرکات خود به خودیست. اما این سطح آگاهی به درستی علل سیه روزی طبقه ی کارگر را روشن می کند، چه می خواهیم ها و چه باید کرد ها را می داند و هدف فوری اش براندازی نظام سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری انقلابی طبقه ی کارگر است.

و توده ی کارگر به دلیل گذراندن ساعات فراوان در محیط های کاری و درگیری های زندگی، وقت و توانایی کسب این آگاهی انقلابی از طریق مطالعه ی نظرات مختلف را ندارد. البته برخی از همین کارگران، با فداکاری و کنار گذاشتن بسیاری از مسائل زندگی سعی در رسیدن به این سطح آگاهی دارند، این افراد پیشروان طبقه ی کارگر هستند که در هر اعتراضی پیشاپیش دیگر کارگران قرار گرفته، به طور مستمر به مبارزه ادامه می دهند و به مرور به پیشرو این طبقه تبدیل میشوند.

اما گروهی هستند که همان آگاهی خودانگیزه ی ناشی از سیه روزی طبقه ی کارگر را گرفته، فورمول بندی کرده،

به عنصر انقلابی مجهز ساخته و برای نفوذ آن به طبقه تلاش می کنند. در واقع جدالی میان مبلغین آگاهی رفورمیستی و مبلغین آگاهی سوسیالیستی در می گیرد. اولی بورژوازی و دومی سوسیالیست های انقلابی هستند. اولی به مدد ابزار فراوان دولتی، آموزشی و فرهنگی برای این هدف تلاش می کند و دومی با استفاده از ترکیب روشنفکران کارگر و کارگران روشنفکر که در کمیته ها و هسته های مخفی متشکل شده اند.

در مورد آگاهی چند نوع برخورد وجود دارد:

۱ عده ای کارگر با به محض اینکه "کارگر" شد دارای آگاهی سوسیالیستی می دانند و معتقدند نیازی به پالایش عقاید و رساندن آن به سطح سوسیالیستی و انقلابی نیست. در حالی که اگر چنین بود و هر فرد به دلیل ورود به محیط کار، و کارگر شدن خود به خود دارای آگاهی سوسیالیستی می شد، نه تنها تا به حال گور سرمایه داری را کنده، بلکه مراسم تشییع جنازه را هم مدت ها پیش انجام داده بود و سرمایه داری هم هفت کفن پوسانده بود. امروزه فاکتور های عینی انقلاب کاملاً مهیا و رسیده است و تنها علت آنکه شاهد انقلاب جهانی نیستیم، نبود آگاهی انقلابی در میان طبقه ی کارگر و نفوذ شدید آگاهی رفورمیستی است. این شیوه ی تفکر کاملاً متوهم است و حیات فعلی نظام سرمایه داری جهانی، با وجود مهیا بودن شرایط عینی انقلاب، خود نشان دهنده ی کمبود عامل ذهنی (همان آگاهی سوسیالیستی) است و پاسخی مناسب به این شیوه تفکر.

۲ عده ای دیگر هم مدعی اند که آگاهی در کل از خارج از طبقه باید وارد شود و گرفتن عقاید از مبارزه ی طبقه ی کارگر و خواسته هایش، پالایش آن و کار تنوری و رادیکال سازی این عقاید و سپس باز فرستادن آن، اینبار به شکلی انقلابی را نمی پذیرند. من فکر می کنم آنچه شما هدف نقد قرار داده اید چنین شیوه ی تفکری باشد.

بحث خودم را در این مورد اینطور خلاصه می کنم: آگاهی طبقه ی کارگر در آغاز مبارزه در سطح رفورمیستی

قرار دارد، این آگاهی نیازمند پالایش و رادیکال سازیست، همین آگاهی رفورمیستی از طبقه ی کارگر گرفته شده، پالایش می شود و به وسیله ی کارگر روشنفکر و روشنفکر کارگر که در هسته ها و کمیته های عمل مخفی متشکل شده اند به جنبش تزریق می شود. در نبود این آگاهی انقلابی طبقه ی حاکم (صاحب ایدئولوژی حاکم) بوسیله ی ابزار دولتی و آموزشی خود طبقه ی کارگر را در همان سطح رفورمیستی حفظ می کند. از نظر من هرگونه مخالفت با نفوذ آگاهی انقلابی در طبقه ی کارگر به معنی کمک به ادامه ی استیلای آگاهی رفورمیستی و نتیجتاً تطویل عمر نظام حاکم است.

پس آنچه شما با عنوان "نخبه گر ایانه" در توصیف بحث من بیان کردید، اتکا به همان کارگر روشنفکر و روشنفکر کارگریست که به صورت تشکل یافته، آگاهی سوسیالیستی را به طبقه ی کارگر تزریق می کند و از آگاهی رفورمیستی فراتر می رود. و آن "نا آگاهان" توده های کارگریست که هنوز در سطح آگاهی رفورمیستی باقی مانده و منظور نبود هیچ نوع آگاهی نیست.

در مورد این قسمت بحث چند سوال از شما دارم که امیدوارم در ادامه به جواب آنها برسم. آیا چنین تقسیم بندی را قبول دارید؟ از نظر شما تزریق آگاهی سوسیالیستی به طبقه ی کارگر نیاز هست یا خیز؟ آگاهی حاکم فعلی در جنبش طبقه ی کارگر کدامست؟ آیا به ارتقا نیاز دارد؟ به چه شکلی؟

منتظر دخالت دوستان و رفقا در بحث و پاسخ "یک دوست مخفی" هستم تا به محور های دیگر هم بپردازم.

با تشکر



بحثی در مورد

«دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»

در نقد مواضع منصور حکمت

نویسنده م.م مصفا:

برای روشنتر کردن نق زدن های م.رازی به اندیشه نقادانه منصور حکمت کافی است حتی از سر کنجکاو هم که شده آن جزوه خاکخورده و نخ نمای وی را تحت نام: چرا به حزب کمونیست کارگری نبیاید پیوست را بخوانید و بخندید!

درک م.رازی از نقد همان لجاجت و سماجت کودکانه ای است که مرغ یک پا دارد و بس! خواندن تیتز جزوه یاد شده انتظار شنیدن و خواندن یک نقد سیاسی پر محتوی را در ذهن متبادر میکند، اما و متاسفانه آنچه را خلاف انتظار خواهید خواند تکرار تکراری ها و از جمله اینکه شما به چه حقی حزب کمونیست ایران را بدون حضور کلیه کمونیست ها و سوسیالیست ها در ایران فراخوان داده و بنیان گذارید!!!!

نویسنده شکاک:

نقد مازیار رازی به مواضع حکاکا

<http://www.iwsn.org/aashr/raz/hkk/>

نویسنده م.م مصفا:

از لینک و آدرس داده شده آن جزوه خاک خورده م.رازی سپاسگزارم. اتفاقاً نه تنها از سوی من بلکه آنانی که از سر کنجکاو هم شده آنرا خوانده اند و ساعت ها خندیده اند!!!!!!

ایراد و اشکالات و نق زدن های م.رازی صرفاً ناراحتی های یک روشنفکر خرده بورژوا است که چرا کارت دعوت به کنگره موسس را به آدرسش پست نشده. برای اطلاع خوانندگان لازم به توضیح است که کنگره موسس حزب کمونیست ایران در مناطق آزاد شده کردستان و زیر

آتشبار و خمپاره های رژیم اسلامی برگزار شد، جائی که م.رازی در عمرش حتی تصورش را هم نداشته و اصلاً نمیداند که کردستان در کدام طول و عرض جغرافیائی واقع شده است. م.رازی ظاهراً در خواب و بیداری جزوه یاد شده را نوشته، چرا که از شرایط بشدت اختناق پلیسی حاکم در ایران آنروز بی خبر است

شکاک جان! در دنیای سیاست سلامت روان و عقل یکی از واجبات است،

نویسنده شکاک:

م.م مصفا می نویسد: "در دنیای سیاست سلامت روان و عقل یکی از واجبات است" منم موافقم. حالا ببینیم در مورد مواضع "خاک خورده" مازیار رازی که منجر به "ساعت های خنده" طرفداران حکاکا شده است که ظاهراً همه از "سلامت روان و عقل" برخوردارند چه نهفته است.

مازیار رازی می نویسد:

"... جالب توجه است که در هیچ جای... «یک دنیای بهتر» صحبت از «سرنگونی نظام سرمایه داری» و تشکیل «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به میان نمی آید. گویا این بخش محوری از مطالبه کمونیستی از برنامه این دوستان حذف شده است (حکاکا) باید توضیح دهند که منظورشان از «سرنگونی نظام دیکتاتوری» چیست؟ در مارکسیزم نظام ها براساس روابط تولیدی تعیین می شوند و نه بطور دلخواهی. نظامی که حافظ تولید سرمایه داری و متکی به اخذ ارزش افزونه از طریق خرید نیروی کار کارگران در بازار باشد «نظام سرمایه داری» نام دارد. نظامی که بر روابط تولیدی سوسیالیستی و «اقتصاد با برنامه» استوار باشد «نظام سوسیالیستی».

البته هر یک از این نظام ها را رژیم های متفاوتی نمایندگی می کنند. رژیم سرمایه داری و رژیم شورایی (سوسیالیستی). تا زمان فرا رسیدن جامعه بی طبقه (جامعه سوسیالیستی) تمام دولت ها نوعی از «دیکتاتوری»، باقی خواهند ماند. در جامعه سوسیالیستی به مثابه فاز اولیه جامعه کمونیستی

«دولت» به تدریج رو به زوال خواهد نهاد. اما، در دوره پس از انقلاب کارگری (دوره انتقال سرمایه داری به سوسیالیزم) هنوز دولت باقی مانده و آن یک «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» است. اینها القای مارکسیزم است که رهبران حزب کمونیستی که خود را در آستانه تسخیر قدرت سیاسی می پندارند، باید با آنها حداقل آشنایی اولیه داشته باشند.

حال باید دید که منظور (حکاکا) از «نظام دیکتاتوری» چیست؟ منظورشان تنها می تواند این باشد که آنها از استبداد و عدم وجود آزادی بیان و حقوق دموکراتیک رنج می برد. و به محض سر کار آمدن یک نظام سرمایه داری (پارلمانی) ایشان با خوشحالی دست از مبارزه برداشته و «سوار ارابه» شده و اعضای حزب شان در انتخابات برای کسب کرسی پارلمانی بورژوایی شرکت خواهند داد! (حکاکا) به عنوان یک جریان «کمونیستی» می بایستی بداند که «ریشه کن کردن استثمار» و «لغو کار مزدی» اگر شعارهای توخالی نباشند، تنها با سرنگونی کل نظام سرمایه داری و استقرار «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» قابل تحقق است و بس!" (مازیار رازی در نقد حکاکا - منبع بالا)

از م.م مصفا سوال می کنم کجایی این بحث برای یک جریان کمونیستی "خنده دار" است؟ چه فرقی می کند که شما در کجای دنیا قرار گرفته باشید و یا چه وسیله ای در حال مبارزه باشید اینها اساس اعتقادات یک کمونیست است. تنها و تنها یک عده خرده بورژوا و بلقوه همکار بورژوازی می تواند این مواضع پایه ای مارکسیستی را خنده دار تلقی کند.

م.م مصفا جان: درست است که "در دنیای سیاست سلامت روان و عقل یکی از واجبات است"، اما در دنیای مارکسیزم انقلابی اعتقاد به «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» یکی از واجبات است که حزب شما فاقد آنست.

۳ اسفند ۱۳۸۶



تروتسکی و انقلاب ۱۹۰۵



سیامک شایسته

استالینیسیم مکتب جعل و تحریف تاریخ است. هنگامی يك اقلیت مستبد تمامی شئون زندگی و افکار انسانها را تحت کنترل قرار می‌دهد و هرگونه تفکر انتقادی سمی خطرناك محسوب می‌شود، تاریخ دشمن بزرگی است، چرا که درك آن، درك دیالکتیکی واقعیت است و حاصل آن همان تفکر انتقادی و عمیق. توده‌ها در سرزمین سوسیالیسم که پایه دیدگاه اجتماعی‌شان باید دیالکتیک تاریخ باشد، تفسیری از تاریخ به خورد آنان داده شد که به جای تقابل‌های منطقی پدیده‌ها که از دل ضعف‌ها و قوت‌های بشری رشد می‌کند، خیل عظیم زحمت‌کشان را عده‌ای خدایگان در نبرد با اشرار و پلیدی‌ها رهبری می‌کردند و به ساحل مقصود می‌رساندند. آغاز این رویه همزمان بود با سرکوب اپوزسیون چپ و تروتسکی. امکان نداشت تروتسکی، "ضد انقلابی حرفه‌ای" باشد که تمام افکار اهداف متمرکز بر نابودی سوسیالیسم و بازگشت سرمایه‌داری باشد. اما هنگام مطالعه تاریخ انقلاب روسیه، به این نتیجه رسیدم که در بزنگاه‌های انقلاب روسیه از ۱۹۰۵ تا پایان جنگ داخلی تروتسکی نقشی کلیدی و تعیین کننده داشته است. در نتیجه از تاریخ بزرگترین انقلاب بشری، یکی از بزرگترین انقلابیون تاریخ نه تنها حذف شد، بلکه از او چهره‌ای ساخته شد دقیقاً معکوس واقعیت. تروتسکی در تاریخ استالینی اساساً نقش جدی نداشت و هر جا که اسم او برده می‌شود، این کار مترادف بود با سیاستهای ماجراجویانه او به هدف کارشکنی در امور انقلاب. این سیاست تا روتوش عکس‌های او پیش رفت. دستگاه تبلیغاتی استالینی که دقیقاً مانند نمونه گوبلز آن بود، جنگ عظیم

تبلیغاتی با این "دشمن خلق" را در دستور روز قرار داد و توهم نسبت به تروتسکی و "تروتسکیست‌های پلید"، کابوسی بود که توده‌های میلیونی باید از آن همیشه می‌هراسیدند. زمانی که بوروکرات‌های حزبی در کنگره بیستم تصمیم گرفتند تمامی انحرافات و جنایات را منسوب به همان کسی کنند که تا روز حیات برای او دست می‌زدند و زیر سایه او می‌خوابیدند، به علت آن که نقد آنان تنها به هدف ایجاد نوعی سوپاپ اطمینان بود نه تغییری بنیادی، هیچ‌گاه از تروتسکی اعاده حیثیت نشد، چرا که تقدیر از تروتسکی، تأیید همه انتقادات بنیادی او به بوروکراسی بود که به نام سوسیالیسم حکومت می‌کرد. ظهور چپ رادیکال بعد از فروپاشی شوروی و نیاز آن به احیای سنن انقلابی بازخوانی تاریخ انقلاب روسیه، بار دیگر تروتسکی را احیا کرد و بار دیگر تاریخ اثبات کرد که واقعیت را نمی‌توان برای همیشه با سانسور و سرکوب از میان برد.

مطالعه تاریخ انقلاب روسیه و سیر حرکت جامعه شوروی و همچنین درك مارکسیسم انقلابی بدون شناخت تروتسکی تقریباً محال است.

تروتسکی در تمامی بزنگاه‌های انقلاب در سال ۱۹۰۵، در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷، در روزهای انقلاب اکتبر، در صلح برست لیوفسک و جنگ داخلی نقشی کلیدی داشته، آن چنان که در تمام این رویدادها شانه به شانه دین حرکت می‌کند.

در این میان ۱۹۰۵ بزنگاه ویژه‌ای است. تاریخ استالینی تمامی آثار وجود تروتسکی را از این واقعه پاک کرد: اما شناخت انقلاب ۱۹۰۵ بدون تروتسکی محال است. چه از لحاظ نقش او به عنوان آخرین رهبر شورای کارگران پتروگراد و چه از لحاظ تحلیل جامع و درخشان او از مرحله انقلاب و نقش طبقه کارگر روسیه، در این مقاله با مروری بر تاریخ انقلاب و تحلیل تروتسکی ضمن مرور يك واقعه تاریخی با يك نمونه مشخص از تحلیل مبارزه طبقاتی آشنا می‌شویم.

در عین حال با یادآوری از تروتسکی از مقام او به عنوان يك انقلابی سترگ تجلیل

می‌کنیم. تروتسکی در ماه فوریه ۱۹۰۵ وارد کی‌یف شد و چند هفته‌ای در آن جا با نام آبوزوف، افسر بازنشسته در نهان زیست. او در آن جا با لئونید کراسین، نفردوم حزب بلشویک بعد از این آشنا شد و تا پایان سال با او همکاری کرد.

تروتسکی به محض آن که به روسیه بازگشته بود خود را در کانون فعالیت‌های مخفی یافت و نقشی به مراتب برجسته‌تر از رهبران سالمندر داشت. تروتسکی در نخستین ماه‌های پس از بازگشت، وقت خود را صرف نوشتن کرد. سرکوب تزاری علیه طبقه کارگر، ابتکار سیاسی را به دست طبقه متوسط لیبرال داد و اینان در قالب کارخانداران، بازرگانان، بانکداران، پزشکان و وکیلان دادگستری شعار برای تشکیل حکومت مشروطه و انجام اصلاحات می‌دادند. اما در پایان سال پس از شکست توشیما (ژاپن) و پس از شورش در رزمناو «پوتمکین» و پایان جنگ با ژاپن ابتکار از دست طبقه متوسط به دست طبقه کارگر افتاد.

تروتسکی در طی این مدت در ملاءعام ظاهر نمی‌شد و در محفل‌های انقلابی پترزبورگ از سر احتیاط با نام پترپتروویچ رفت و آمد می‌کرد و از نهانگاه خود یکریز مقاله‌های انقلابی می‌نوشت. وی در ایسکرا نوشت جدا از حزب سوسیال دموکرات هیچ کس در رزم گام انقلاب نیست که بتواند قیامی همگانی را سازمان دهد. تروتسکی این نظریه را در واقع در مقابله با منشویک‌هایی داد که اعتقاد داشتند رهبری انقلاب بالیبرالهاست. بولیگین وزیر تزار طرح تشکیل پارلمانی کاذب را ریخت که اصطلاحاً دومای برلیگین نام داشت و طرح آن بوسیله تزار اعلام شده بود و قرار بود که دوما در آن جنبه مشورتی داشته باشد نه صلاحیت قانونگذاری. در انتخابات هر طبقه‌ای می‌بایست جداگانه رای بدهد. طبقه کارگر عملاً از جریان انتخابات کنار گذاشته شده بود. میلیوکوف که رهبری لیبرالیسم را بر عهده گرفته بود، از بیانیه استقبال کرد. تروتسکی نامه‌ای سرگشاده به میلیوکوف نوشت که در میان همه نوشته‌های جدی او بر علیه لیبرالیسم این گزنده‌ترین و تندترین بود و به نحوی محرمانه و نیمه محرمانه دست به دست شد. تروتسکی نوشت: "اسد استوار تاریخ هنگامی برآستی شکسته

می‌شود که وسایل مادی حکومت از دست حکومت استبداد به دست مردم سپرده شود. چنین چیزهایی آقای استاد، هرگز با امضای یک دست خط بدست نمی‌آید، این‌ها رویدادهایی هستند که در خیابان می‌گذرند و از راه پیکار تحقق می‌یابند، وی بعد از این نامه، اعلامیه‌هایی برای روستاییان نوشت که کراسین با امضای کمیته مرکزی منتشر کرد و سخنان عمیق خود را با ساده‌ترین جمله و اوزان فرهنگ عامیانه اسلاو ادا می‌کرد. بعد از مدتی اقامت در کی‌یف به صورت مخفی و از نهانگاهی به نهانگاه دیگر رفتن با نام مستعار دو نابوان دوم "آربوزرف" به پترزبورگ رفت و زندگی مخفی را در آنجا می‌گذرانید تا این که در اواسط اکتبر خبر یک اعتصاب همگانی به او رسید. اعتصابات با خواست کارگران چاپخانه‌ها که طالب ساعات کار کمتر و دستمزد بیشتر بودند آغاز شده بود و در اثر خصلت موکداً سیاسی خود، رهبران جنبش سوسیالیستی را غافلگیر کرد کارگران خواستار آزادیهای مبتنی بر قانون اساسی و نیز دستمزد بیشتر و ساعات کار کمتر بودند. هنگامی که اعتصاب پدید آمد فرزند انقلاب روس و ارگان دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی کارگری یعنی شورای کارگران متولد شد. هسته شورا بوسیله کارگران پنجاه چاپخانه اعتصابی تشکیل شد که نمایندگانی انتخاب کرد و بدانها اختیار تشکیل شورایی داده بودند. دیری نکشید که نماینده‌گان دیگر شاخه‌های صنعتی بدانان پیوستند. شورا بی‌درنگ دارای اقتداری خارق‌العاده شد. این نخستین هیأت انتخابی بود که نمایندگی طبقات کارگری را داشت که تا آن موقع از حق انتخاب محروم بودند. شورا در دم به صورت عاملی انقلابی و دارای اهمیت درجه اول در آمد.

شورا به زودی روزنامه خود یعنی ایزوستیا را انتشار داد.

احزاب سوسیالیستی با تأخیر به شورا پیوستند. بلشویکها تردید داشتن دو از شورا خواستند نخست رهبری حزب را بپذیرد تا آنان پیوستگی خود را اعلام کنند. تروتسکی که از طرف کراسین برای شرکت در یک جلسه کمیته مرکزی بلشویکها دعوت شده بود، از اعضای

کمیته خواست که بی‌هیچ شرط قبلی به شورا بپیوندند.

تزار در ۱۷ اکتبر از ترس اعتصاب عمومی، بیانیه‌ای را صادر کرد و در آن وعده قانون اساسی، آزادی‌های مدنی و انتخابات عمومی را داد. در بامداد ۱۷ اکتبر تروتسکی در جلسه مرکزی شورا که کارگران پرچم سرخ را بر فراز آن برافراشته بودند، حاضر شد و شروع به صحبت کرد.

«شهروندان! اکنون که پای بر گرده ی دار و دسته حاکم نهاده‌ایم، به ما قول آزادی می‌دهند» و ادامه «ما این دژخیم سیری ناپذیر برآورنگ را مجبور کردیم که وعده آزادی بدهد. چه پیروزی! اما این پیروزی را زودرس جشن نگیرید، چرا که هنوز کامل نیست. آیا یک هفته با زر ناب همسنگ است؟ آیا وعده آزادی چیزی همسنگ خود آزادی است؟ شهروندان به پیرامون خود بنگرید، آیا از دیروز تاکنون چیزی عوض شده است؟ آیا درهای زندان‌ها باز شده است؟ آیا برادران ما از تبعیدگاه سیبری به خانه بازگشته‌اند؟» مردم فریاد بر آوردند "عفو عمومی" در ادامه سخنرانی جمعیت خواستار برچیدن قشون از پترزبورگ شد. او در پایان با حرکتی نمایشی بیانیه را در برابر جمعیت تکان داد و سپس خشمگینانه آن را در دستهایش مچاله کرد "این را امروز به ما داده‌اند و فردا دوباره از ما خواهند گرفت و پاره خواهند کرد، همچنان که من امروز این سند آزادی روی کاغذ را در برابر شما پاره می‌کنم"

بدین ترتیب بود که سخنران انقلاب برای نخستین بار در پایتخت روسیه صدایش را به گوش مردم رساند.

شورای پترزبورگ که کانون انقلاب بود، در ۱۷ اکتبر هیأت اجرایی خود را انتخاب کرد. در این هیأت سه نماینده بلشویک سه منشویک و سه اس. آر. عضویت داشتند. تروتسکی مهمترین نماینده منشویکها بود. اگر چه در خارجه از گروه خارج شده بود. وی در این اثنا موفق شده بود که سازمان منشویک را در پایتخت زیر نفوذ خود درآورد و آن را به نافرمانی از رهبران مهاجر وادارد. به

ابتکار تروتسکی در کمیته‌های بلشویک و منشویک پترزبورگ کمیسیون فدرال تشکیل شده بود که می‌بایست راه اتحاد دوباره این دو گروه را هموار سازد و در آن اثنا فعالیت‌هایش را در شورا هماهنگ گرداند. تروتسکی در موقعیتهای عمده به نام منشویکها و بلشویکها و اصولاً تمامی شورا سخن می‌گفت. اکثر بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها را می‌نوشت و ویراستاری ایزوستیا را بعهده داشت. در ۱۹ اکتبر دو روز پس از آن که تزار بیانیه‌اش را صادر کرده بود، تروتسکی به شورا فشار وارد آورد که اعتصاب عمومی را پس بخواهند. ادامهان به خونریزی بیشتر منجر می‌شد. شورا به اتفاق آرا این نظر را پذیرفت و ۲۱ اکتبر اعتصاب پایان یافت. شورا سپس اعلام داشت کارگرانی که در طی اعتصاب کشته شده‌اند، در ۲۳ اکتبر با مراسمی به خاک سپرده خواهند شد. در ۲۲ اکتبر معلوم شد که ژنرال ترپوف می‌خواهد ژاندارمری را به سرکوب مراسمی بگذارد و آخرنا (پلیس مخفی) قصد یک کشتار دسته جمعی یهودیان را دارد.

در همان شب تروتسکی در شورا گفت که باید از مراسم تشیع جنازه چشم‌پوشی شود. شورا در قطعنامه‌ای که بوسیله او تهیه شده نوشت که "شورا آخرین مصاف را نه آن‌طور که ترپوف تعیین کند، بلکه روزی که پرولتاریای مسلح و سازمان‌یافته مناسب بداند انجام خواهد داد." در همان روز شورا بر آن شد که به سازماندهی جوخه‌های نبرد بپردازد که وظیفه فوری آنها این باشد که مانع قتل عالم یهودیان گردند.

بعدها به هنگام محاکمه شورا به روشنی ثابت شد که یک قتل عام در کار بوده و دخالت شورا مانع تحقق آن شده.

لیکن جوخه‌های نبرد، حتی جوخه‌ای که از شورا پاسداری می‌کرد، در بهترین حالت با تپانچه مسلح بودند و اکثرشان فقط چماق و سرنیزه داشتند. در هر دعوت به مسلح شدن، یکی از موارد اصلی کیفر خواست علیه شورا بود.

ویته نخست‌وزیر اعلامیه‌ای خطاب به اعتصاب‌کنندگان منتشر کرد که چنین آغاز می‌شد "برادران کارگر به اندرز مردی گوش فرا دهید که از روی دوستی

خوبی شما را می‌خواهد" تروتسکی پیشنهاد کرد بیدرنگ این پاسخ داده شود. " ... شورا تردید ندارد که او هر چه را که در توان دارد فرو نخواهد نهاد که طنابدار را به گردن کارگران انقلابی بیندازد. کنت ویتسه .. خوبی ما را می‌خواهد.

شورا اعلام می‌کند که به محبت نوکران وفادار تزار نیازی ندارد، و خواستار تشکیل مجلس نمایندگان بر اساس انتخاب همگانی، برابر، مستقیم و مخفی است.»

در پنجم نوامبر تروتسکی به نام هیأت اجرایی شورا، خواستار پایان دومین اعتصاب همگانی شد، حکومت به تازگی اعلام کرده بود که ملوانان کرونشاتات در دادگاه‌های معمولی نظامی محاکمه خواهند شد و در برابر دادگاه صحرایی قرار نخواهند گرفت و این خود برای شورا یک گام به پیش بود. تروتسکی می‌گفت «حوادث به سود ما کار می‌کند و نیازی به افزایش سرعت نداریم ما باید دوره آمادگی را برای تصمیم‌نهایی تا آن چه که می‌توانیم، شاید تا یکی دو ماه دیگر به تعویق افکنیم تا ارتشی فراهم آوریم که تا حد امکان هم بسته و سازمان یافته باشد. اعتصاب عمومی را نمی‌شود برای مدتی نامعلوم ادامه داد. به دنبال اعتصاب عمومی می‌بایست قیام صورت بپذیرد." اما شورا هنوز برای این کار آماده نبود. کارگران راه‌آهن و پست و تلگراف روزی که به اعتصاب پیوندند... با ریل‌های راه‌آهن و سیم‌های تلفن، همه حفاقیهای انقلابی کشور را در یک کل واحد به هم جوش خواهند داد. آن‌گاه ما خواهیم توانست در صورت ضرورت تمامی روسیه در اثنای بیست و چهار ساعت به قیام فرا خواهیم»

مسئله این بود که اعتصاب عمومی اگر بر پایه درخواستهای حداقلی صورت پذیرد، اعتبار و قدرت خود را از دست می‌دهد.

تروتسکی سلاح خود را قیام می‌دانست و از آن در وقت قیام حمایت می‌کرد.

نیروی شخصیت تروتسکی در آن روزها آنقدر زیاد بود که در سال ۱۹۰۶ هنگامی که انقلاب رو به افول داشت؛ میلیوکوف در برابر حمله راستها چنین

از خود دفاع کرد " کسانی که اکنون حزب ما (دموکراتهای مشروطه خواه) را سرزنش می‌کنند که علیه توهیات انقلابی تروتسکیسم... به اعتراض نپرداختند ... حالتی را که آن روزها در جلسات در میان شرکت‌کنندگان دموکراتیک وجود داشت نمی‌شناسند یا نمی‌فهمند"

روزنامه شورا ایزوستیا بود که به طور متناوب چاپ می‌شد و چاپ آن داستان مخصوص به خود داشت. هر شماره‌ای در چاپخانه یک روزنامه‌ی دست راستی و تندرو حرف‌چینی می‌شد و برای تحقق این منظور گروهی ضربتی از شورا به چاپخانه مربوطه می‌ریخت و آن را ضبط می‌کرد.

از این گذشته، تروتسکی، به یاری پارووس، که به پترزبورگ آمده بود، کوشید روزنامه‌ای لیبرالی به نام روسکایاگازتا (روزنامه روسی) را بدست گیرد و آن را به روزنامه‌ای عامه فهم با گرایش به سوسیالیسم نظامی مبدل کند. کمی بعد به یاری مارتوف و پارووس، روزنامه ناچالو (آغاز) را بنیاد نهاد، که اسماً ارگان منشویسم، اما عملاً روزنامه تروتسکی بود. زیرا در اینجا تروتسکی شرایطش را به منشویکها املا می‌کرد: روزنامه باید نظریه او و پارووس را درباره "انقلاب مداوم" تبلیغ کند و نمی‌خواست تن به خواسته‌های دموکراتهای مشروطه خواه بدهد. در میان همکاران این نشریه، نامه‌های بزرگ سوسیالیسم اروپایی دیده می‌شدند: ویکتور آدلر، اوگوست بیل، کارل کائوتسکی، رزا لوکسمبورگ، فرانتس مرینگ و کلارا زتکین. اولین دموکراسی کارگری روسیه نا به هنگام به پایان رسید و سرکوب شد. حکومت توانست طغیانهایی را که در جای‌جای ارتش روی داده بود سرکوب کند. در طبقه کارگر از یکسو پیامدهای فرسایش نمایان شد و از سوی دیگر غیرتش برای دست بردن به اسلحه می‌جنبید.

کنت ویتسه دوباره سانسور مطبوعات را برقرار کرد.

تروتسکی شعار داد "از سخن آزاد دفاع کنید، سخن آزاد برای کارگران در حکم نام و هواست. حکومت از این امر هراسناک است"

ضربه به شورا با دستگیری خود ستالیف آغاز شد و با بازداشت چند رهبر دیگر جدی شد. اس. آر ها بر انتقامجویی از وزیران تزاری اصرار کردند و دیگران در فکر اعتصاب عمومی بودند. سوسیال دموکراتها که مخالف ترور بودند، برای دعوت به اعتصاب عمومی هم جانب احتیاط را می‌گرفتند. نظر تروتسکی رأی آخر بود. وی پیشنهاد کرد "شورای نمایندگان کارگران موقتاً رئیس تازه‌ای برگزینند و خود را هم چنان برای قیام مسلحانه آماده کند" و این چنین بود که تروتسکی آخرین رئیس شورای کارگران پترزبورگ شد. اما زمانی نگذشت که یک گروه پلیس در برابر "کانون آزاد اقتصاد" قرار گرفت که شورا جلسات خود را در آنجا تشکیل می‌داد. فعالیت شورا دیگر جنبه تبلیغی داشت، چرا که دولت علناً سعی در سرکوب آن داشت.

تروتسکی تا روز آخر شورا معتقد بود، اعتصاب عمومی باید مقدمه قیام باشد و همچنین می‌گفت برای تضمین پیروزی قیام چه چیزهایی ضروری است. او این سخنان را در جایگاه متهمان نیز ابراز کرد. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ اثبات نظریه تروتسکی بود، چرا که اعتصاب عمومی منجر به قیام عمومی و شکست تزاریسم شد. آخرین حرکت شورا این بود که تزار را از لحاظ مالی زیر فشار قرار دهد. شورا مردم را فرا خواند که از پرداخت مالیات خودداری کنند.

فقط سکه طلا بپذیرند نه اسکناس و سپرده‌های خود را از بانکها بیرون بکشند.

در بعد از ظهر سوم دسامبر تروتسکی ریاست یکی از جلسه‌های هیئت اجرایی را برعهده داشت که قرار بود دستور جلسه عمومی آینده را تعیین کند. وی درباره تازه‌ترین اقدامات حکومت گزارش داد. مبنی بر این که استانداران اختیار گرفته‌اند، حکومت نظامی اعلام کنند. در پاره‌ای جاها هم اکنون چنین کرده‌اند، اعتصاب‌کنندگان تهدید به مجازات‌های سنگین شده‌اند، روزنامه‌ها توقیف شده‌اند و وزیر کشور ممنوعیت دوباره احزاب سوسیالیستی و بازداشت رهبران آنها را تدارک می‌بیند.

ناگهان ساختمان بوسیله گارد، قزاقها، ژاندارمری و پلیس محاصره شد. هیأت اجرایی تصمیم گرفت بماند. صدای چکمه‌ها شمشیرها نزدیک می‌شد.

تروتسکی از يك بالکن با صدای بلند خطاب به نمایندگان گفت: رفقا مقاومت نکنید. ما از هم‌اکنون اعلام می‌کنیم که فقط يك عامل محرك حرفه‌ای یا يك مأمور پلیس تیرشلیک خواهد کرد" وی به نمایندگان دستور داد که ماشه تپانچه‌ها را پیش از تحویل دادن به پلیس بشکنند. سپس دوباره در صندلی ریاست هیئت اجرایی جای گرفت.

یکی از افسران پلیس وارد تالاری شد که هیئت اجراییه در آن جلسه داشت و حکم بازداشت را خواند.

هنگامی که افسر پلیس در برابر هیئت اجرایی شروع به خواندن حکم بازداشت کرد، تروتسکی به تندی کلام او را برید «خواهش می‌کنم کلام سخنران را قطع نکنید. اگر می‌خواهید صحبت کنید، باید اسمتان را به من بگویید و آن گاه من از حاضران خواهم پرسید که آیا میل دارند حرف شما را بشنوند. افسر مبهوت که نمی‌دانست دارند مسخره‌اش می‌کنند یا پای يك مقاومت مسلحانه در میان است، منتظر ماند تا نماینده سندیکا کلامش را به پایان برساند. افسر حکم بازداشت را خواند و تروتسکی پیشنهاد کرد که هیأت اجرایی رسید این دستور را اعلام کند و آن را جزو دستور جلسه بعدی قرار بدهد. افسر برگشت چند کلمه زیر زبان گفت و بیرون رفت. تروتسکی از هیأت اجرایی خواست که همه اسناد را نابود کنند و خود را به پلیس نشاناسانند. می‌شد شنید که در تالار نمایندگان با شکستن ماشه تپانچه‌ها چگونه دستور تروتسکی را اجرا می‌کردند. افسر پلیس این بار با يك دسته سرباز وارد شد. یکی از اعضای کمیته اجرایی برخاست و برای سربازان سخنرانی کرد: گفت که تزار در این لحظه قوی را که در بیانیه اکتبر داده بود شکسته است؛ و شما سربازان می‌گذارید که از شما به عنوان حربه‌ای علیه مردم استفاده کنند. افسر که از تأیید این سخنان بیمناک شده بود، سربازان را دوباره بسرعت به راهرو برد و در را پشت سر آنها بست. سخنران با صدای بلند گفت "حتی از پشت درهای بسته

ندای برادرانه کارگران به گوش سربازان خواهد رسید"

سرانجام يك گروه نیرومند پلیس وارد شد، و تروتسکی اعلام کرد "جلسه کمیته اجرایی به پایان رسید" بدین سان پس از پنجاه روز حماسه نخستین شورای تاریخ پایان گرفت.

تروتسکی تحلیل جامع و درخشان خود را در مورد انقلاب روسیه، مراحل تکامل آن و نقش طبقه کارگر را در کتاب نتایج و چشم‌اندازها در زندان نوشت. این کتاب در نوع خود شاید بی‌نظیر باشد، به خاطر تحقق یافتن پیش‌بینی‌های آن در اکتبر ۱۹۱۷. در میان مشویک‌ها که هم چنان به تز بورژوا دموکراتیک بودن انقلاب در روسیه و لزوم پذیرش رهبری بورژوازی در این انقلاب چسبیده بودند و بلشویک‌ها که معتقد بودند که انقلاب بورژوا دموکراتیک را کارگران در اتحاد با دهقانان تحت عنوان دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان رهبری خواهند کرد، تروتسکی تنها کسی بود که اعلام کرد انقلاب روسیه به ناچار تنها تحت رهبری طبقه کارگر پیروز خواهد شد و این منجر به تصرف قدرت توسط طبقه کارگر خواهد شد که ناگزیر انقلاب را وارد مرحله سوسیالیستی خواهد کرد. در واقع تروتسکی انقلاب مداوم را در روسیه بر این اساس متصور می‌دید. برای بررسی و ارائه تحلیل تروتسکی لازم است که ابتدا مروری بر شرایط آن دوره روسیه از لحاظ رشد سرمایه‌داری و تقابل طبقات داشته باشیم.

رشد سرمایه‌داری و صنعت در روسیه مانند کشورهای اروپایی که در آن همزمان با انقلابات صنعتی يك طبقه بورژوازی قدرتمند و مستقل در آن بوجود آمد و انقلاب بورژوا دموکراتیک را پیروز کرد نبود. در روسیه این دولت و نه کارفرمایان بود که صنعت را بوجود آورد. سرمایه‌داری بر اثر رشد موزون نیروهای تولیدی بوجود نیامده بود. دولت تزاری با نظام سلسله مراتبی و مقتدر خود، که در همه شئون زندگی مردم تنیده شده بود، صنعت و سرمایه‌گذاری را با وابستگی شدید به سرمایه‌گذاری و دام خارجی بوجود آورده بود و آنرا حمایت می‌کرد. این دو عامل یعنی اقتدار دولت و وابستگی روسیه به این منجر شد که به

جای رشد يك طبقه متوسط و کاسب کار که از ارکان رشد طبقه بورژوازی هستند، همزمان با رشد سرمایه‌داری دولت مقتدرتر شود. در فرانسه یکی از عوامل اصلی انقلاب همین طبقه متوسط، کاسب کاران و کارفرمایان بودند، که در تمام ممالک اروپایی نیز در رشد سرمایه‌داری نقش جدی داشتند.

اما در روسیه همزمان با رشد سرمایه‌داری به جای يك طبقه متوسط شهری، اکثریت جامعه را دهقانانی تشکیل می‌دادند که هنوز تحت يك نظام فئودالی استثمار می‌شدند. بورژوازی که در کشورهای اروپایی با نابودی فئودالیسم دولت‌های خود را بر سر کار آورده بود، در روسیه تحت حمایت دولتی بود که از روابط ارباب رعیتی حمایت می‌کرد. صنعت روس اساساً با سرمایه‌گذاری خارجی پرورده شده بود و بورژوازی در روسیه بیش از هر چیز در اندیشه امنیت سرمایه‌گذاری هایش بود که به مطمئن‌ترین وجه به وسیله حکومتی نیرومند و خودکامه صیانت می‌شد که از منافع فئودال‌ها حمایت می‌کرد. در نتیجه بورژوازی برای پیروزی انقلاب بورژوازی به هدف نابودی استبداد و روابط فئودالی، باید با دولتی رودرو می‌شد و آنرا سرنگون می‌کرد که بیش از هر چیز بقای خود را در آن می‌دید.

همین مسائل باعث شد که لیبرالیسم در روسیه برای بورژوازی ایدئولوژی نباشد که بتواند حول آن متحد شود. چرا که بورژوازی روسیه با تحقق لیبرالیسم خود را نابود می‌کرد. بدین‌ترتیب وزنه سنگین اقتصادی دولت، ناتوانی عددی طبقه متوسط شهری، وابستگی صنعت به سرمایه‌گذاری خارجی، نبودن سنت بورژوایی و لیبرالی و روابط فئودالی دست به دست یکدیگر دادند تا بورژوازی نتواند به عنوان يك طبقه انقلابی به منظور آزادی دهقانان، رشد صنعت و برقراری دموکراسی ظهور کند. انقلاب ۱۹۰۵ دلیلی قاطع بر زبونی بورژوازی بود آن چنان‌که همگان بدین نکته تأکید داشتند. بورژوازی روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ توانایی برگزاری يك آکسیون را نداشت، چه برسد به رهبری توده‌ها در نبرد با تزاریسیم. از سوی دیگر همین رشد صنعت موجب رشد طبقه کارگر روسیه شده بود، که به علت ویژگی

متمرکز سرمایه‌داری روسیه، دارای خصلت سازمان‌یافتگی و توده‌وار بود و این طبقه کارگر را نیرومند کرده بود. روسیه در عین عدم داشتن يك طبقه بورژوازی و انقلابی و در شرایطی که بورژوازی در اروپا چهره ضد بشری و غارتگر خود را اثبات کرده بود و آرمانهای انقلاب بورژوازی رنگ باخته بود، دارای طبقه کارگری شده بود که آلترناتیو سوسیالیستی را بر اساس ایدئولوژی مارکسیسم انقلابی شناخته بود و برای رسیدن به مطالبات حداقلی خود، در مقابل سرمایه‌داری قرار می‌گرفت و حمایت دولت از سرمایه‌داری او را در مقابل دولت قرار می‌داد. رژیم تزاری بارها برای حمایت از سرمایه‌داران اعتصاب کارگران را سرکوب خونین کرده بود و بسیاری از کارگران اعتصابی را کشته بود. کارخانه‌داران در مقابل درخواست‌های مشروع طبقه کارگر در چارچوب انقلاب بورژوازی مانند هشت ساعت کار، کارخانه‌ها را می‌بستند و کارگر برای رسیدن به همین خواسته‌های حداقلی باید کارخانه را تصرف می‌کرد.

وابستگی سرمایه‌داری به دولت، طبقه کارگر را مستقیماً با دولت رو به رو می‌کرد و کارگر برای رسیدن به خواسته‌های خود باید کلیت استبداد را نابود می‌کرد. چرا که بدون نابودی استبداد به هیچ کدام از خواسته‌های خود نمی‌رسید. در نتیجه در عین نبود يك طبقه انقلابی بورژوازی، روسیه دارای طبقه کارگری بود که مجموعه شرایط و مبارزه مارکسیستی حزب سوسیال دموکرات به آن خصلتی انقلابی داده بود.

تروتسکی در کتاب نتایج و چشم‌اندازها از قانون ساده رشد متقابل سرمایه‌داری و طبقه کارگر شروع می‌کند. سرمایه‌داری در عین رشد خود موجب رشد شیوه‌های تولید می‌شود و این خود به معنی رشد پرولتاریاست. هر چند کارخانه‌ها و صنعت رشد می‌کنند. طبقه کارگر به سمت رشد کمی و سازمان‌یافتگی و تمرکز که به معنای رشد کیفی است می‌رود.

و رشد کمی و کیفی طبقه کارگر در يك قالب متمرکز به شرط وجود آگاهی طبقاتی به معنای وجود يك پتانسیل مهم و

جدی برای دیکتاتوری پرولتاریاست. " طبقه کارگر همراه با رشد سرمایه‌داری رشد خواهد کرد و قوی خواهد شد. به این مفهوم تکامل سرمایه‌داری همانا تکامل طبقه کارگر به سوی دیکتاتوری پرولتاریاست" اما این تنها يك پتانسیل است، روند مبارزه طبقاتی داخلی و بین‌المللی این پتانسیل را بالفعل می‌کند.

«اما روز و ساعت افتادن قدرت به دست طبقه کارگر وابسته به سطح موجود نیروهای مولد نیست، بلکه مستقیماً وابسته به روابط موجود در مبارزه طبقاتی، اوضاع بین‌المللی و سرانجام وابسته به يك رشته از عوامل ذهنی - سنتها، ابتکارات، آمادگی برای نبرد و الخ ... می‌باشد»

او تنها کسی است که پیش‌بینی می‌کند که بر خلاف برهان مشویکا که به علت عقب‌ماندگی روسیه در زمینه اقتصاد، انقلاب سوسیالیستی را به دور دستها موکول می‌کردند، همین عقب‌ماندگی پاشنه آشیل سرمایه‌داری در روسیه و عامل به قدرت رسیدن پرولتاریا است " در کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب مانده است، ممکن است طبقه کارگر زودتر به قدرت برسد تا در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری... اندیشه نوعی وابستگی خود به خود دیکتاتوری پرولتاریا به نیروهای فنی و منابع کشور، پیش‌دوری تنگ نظرانه‌ای است که از نوعی ماتریالیسم «اقتصادی» بسیار ساده‌نگرانه ناشی شده است، چنین نظری با مارکسیسم هیچ وجه اشتراکی ندارد"

او در پاسخ مشویکا که به طور جزمی استناد به پیش‌بینی مارکس در مورد وقوع انقلاب در کشورهای پیشرفته می‌کردند، شجاعانه اعلام کرد «مارکسیسم پیش از هر چیز روشی برای تحلیل است. نه تحلیل متون بلکه تحلیل روابط تحلیل روابط اجتماعی- آيا در مورد روسیه درست است که ضعف لیبرالیسم سرمایه‌داری به معنای ضعف جنبش کارگری است»

آن‌گاه او ویژگی‌ها و قدرت طبقه کارگر روسیه را به لحاظ سازمان‌یافتگی و تأثیر سیاسی با وجود عقب‌ماندگی را با طبقه کارگر آمریکا که از پیشرفته‌ترین کشورهاست مقایسه می‌کند «طبقه

کارگر صنعتی، فشرده‌گی شان، فرهنگشان، و وزنه سیاسی‌شان، همه اینها بی‌شک به میزان تکامل صنعت سرمایه‌داری وابسته است. اما این وابستگی مستقیم نیست. ما بین نیروهای تولیدی کشور و نیروی سیاسی طبقاتی‌اش در هر لحظه معین، عوامل اجتماعی- سیاسی، که همه ماهیت ملی و بین‌المللی دارند، مداخله می‌کنند و این عوامل تجلی سیاسی روابط اقتصادی را جابه‌جا، و حتی شکل این تجلی را دگرگون می‌سازند. با آنکه نیروهای تولید صنعت در ایالات متحده ده برابر بزرگتر از نیروهای تولیدی ما هستند، نقش سیاسی طبقه کارگر روسیه، نفوذش بر سیاست کشور، و امکان نفوذ قریب الوقوعش بر سیاستهای جهانی، از نقش و اهمیت طبقه کارگر آمریکا بزرگتر است»

کیفیت ویژه ساختمان جامعه روسیه که قبلاً به آن اشاره شد و ضعف بورژوازی او را به این نتیجه رسانده بود که در روسیه امکان پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک به رهبری بورژوازی وجود ندارد و از آن جایی که طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نقش اصلی را دارد پس قدرت را نیز تصرف می‌کند "در صورت پیروزی قطعی انقلاب، قدرت به دست طبقه کارگر خواهد افتاد. ... در انقلاب روسیه امکان پیدایش نوعی نظام بورژوا - پارلمانی که قادر به حل و فصل ابتدایی‌ترین مسائل دموکراسی باشد وجود ندارد و تا مدتها نیز وجود نخواهد داشت در نتیجه سرنوشت ابتدایی‌ترین منافع انقلاب... به سرنوشت طبقه کارگر گره خورده است. ... بورژوازی روسیه کلیه واضع انقلابی را به طبقه کارگر تسلیم خواهد کرد"

و همین تصرف قدرت مرز میان برنامه حداقل و حداکثر را برای پرولتاریا از بین می‌برد و علت آن این است که حاکمیت پرولتاریا نتیجه انقلابی است که پس از تصرف قدرت خصلت سوسیالیستی به خود خواهد گرفت «پرولتاریا همین که به قدرت رسید، به حکم منطق خود ناگزیر به سوی اداره اقتصاد به عنوان يك امر دولتی رانده خواهد شد ... به محض قرار گرفتن قدرت در دست حکومت انقلابی که اکثریتش را سوسیالیستها تشکیل بدهند، از

در مورد شلاق زدن کارگران در ایران

نامه سرگشاده

آقای هوگو رافائل چاوز فریاس
رئیس جمهوری بولیواری ونزولا

رئیس جمهور گرامی:

از زمان اولین نامه ی سرگشاده ی ما به شما در نوامبر سال ۲۰۰۴، که در آن بر وضع اسفناک شرایط کار، مشقت اقتصادی و کمبود حقوق، که بر کارگران ایرانی فشار وارد می کنند، تاکید کردیم، وضع اقتصادی و اجتماعی کارگران و فقرا در ایران به شکلی قابل ملاحظه بدتر شده است. مشکلات کارگران ایرانی که از سال ۲۰۰۴ شدت یافته، بر سه قسم زیر است:

(۱) تورم رسمی (و بر اساس تخمین کم) ۲۰،۲ درصد اعلام شده، نرخ بیکاری بین ۲۰ و ۳۰ درصد است و دیگر شاخص های اقتصادی و اجتماعی نیز به سرعت در جهت اشتباه پیش می روند.

(۲) برنامه ی خصوصی سازی گسترده و فشار برای قطع یارانه ها و سایر ابزارهایی که (می تواند) از اثرکامل بحران اقتصادی بر روی کارگران بکاهد.

(۳) وضعیت اختناق زده ای که در آن تقریباً هیچ آزادی عملی برای کارگران جهت بیان نارضایتی خود از شرایط کار و زندگی وجود ندارد و کوچکترین اعتراضات مسالمت آمیز هم مورد حمله قرار می گیرد.

اتحادیه های صنفی و سازمان های کارگری ی مستقل از چندین دهه ی پیش غیر قانونی بوده اند. هر اعتراضی برای ارتقای دستمزد و شرایط کار به سرعت و شریرانه سرکوب می شود - اعلام همبستگی با دیگر کارگران که جای خود دارد. حتی اعتراض برای پرداخت حقوق های عقب افتاده نیز توسط نیرو های امنیتی در هم شکسته می شود - دستمزد های عقب افتاده ی چندین ماه کار، از مشکلات عمومی طی چند سال گذشته بوده است. و حالا، طی حرکتی که جهت عقب راندن جنبش کارگری طراحی شده



مارس ۲۰۰۸ - ۱۶ اسفند ۱۳۸۶

روز اقدام جهانی در همبستگی
با کارگران
ایران



روز اعتراض بین المللی برای آزادی
منصور اسالو و محمود صالحی

کارزار «کارگران ایران تنها نیستند» از فراخوان فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (آی تی اف) در رابطه با روز اقدام جهانی در همبستگی با کارگران ایرانی، حمایت کرده و در این روز تمامی فعالین کارگری در سراسر جهان را به اعتراض به دولت سرمایه داری ایران و برای آزادی بدون قید و شرط محمود صالحی و منصور اسالو و تمامی فعالین کارگری در بند فرا می خواند.

همان لحظه تفاوت موجود ما بین برنامه حداقل و برنامه حداکثر هم اهمیت اصولی و هم اهمیت عملی خود را از دست خواهد دارد. حکومت پرولتاریا به هیچ عنوان نمی تواند خویشتن را در محدوده تمایز (مابین برنامه حداقل و برنامه حداکثر) نگاه بدارد. نمایندگان پرولتاریا با ورود به حکومت در مقام حاکم، نه به عنوان مشتی گروگان عاجز، به موجب همین عمل مرز ما بین برنامه حداقل و حداکثر را در هم خواهد شکست. بدین معنی که اصل اشتراک را در دستور روز قرار خواهند داد. حزب پرولتاریا پس از بدست گرفتن قدرت، برای حفظ آن قدرت تا دم آخر خواهد جنگید».

منبع: تاریخ انقلاب روسیه تروتسکی جلد ۳ ص ۴۰۰ تا ۴۰۳



شلاق زدن کارگران را محکوم می کنیم

۲۷ بهمن ماه ۸۶، دادگاه تجدید نظر شهر سنج، برای ۱۱ نفر از کارگران این شهر که در مراسم اول ماه مه ۸۶ روز جهانی کارگر شرکت کرده بودند، حکم شلاق و جریمه نقدی صادر کرد. این حکم تا کنون در مورد ۳ نفر از کارگران اجراء شده است. ما چنین اقداماتی را به شدت محکوم کرده و خواستار لغو فوری احکام فوق بوده و همچنین همراه با تشکل های مستقل کارگری بین المللی نسبت به احکام فوق اعتراض کرده و بدینوسیله همبستگی طبقاتی خود را با طبقه کارگر ایران اعلام می کنیم.

شبکه همبستگی کارگری

نشریه میلیتانت

اسفند ۱۳۸۶



میز کتاب، نشریات و همبستگی با جنبش دانشجویی و کارگری در گردهم آیی سراسری گروه های آمریکای لاتین در آلمان



امروز دوم مارس ۲۰۰۸ مطابق با ۱۲ و ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۶ گردهم آیی سراسری از سرتاسر آلمان در شهر هامبورگ برنامه ریزی شده بود که رفقای شبکه (همبستگی کارگری و میلیتانت) از ۲ ماه قبل با ثبت نام در این گردهم آیی امروز در این گردهم آیی شرکت کرده و اطلاعات و نشریات و کتب و اطلاعات مربوط به جنبش دانشجویی و کارگری ایران را با رفقای آلمانی و آمریکای لاتین رد و بدل و همبستگی آن ها را با جنبش دانشجویی ایران جلب نمودند.

در این گردهم آیی که از ساعت ۱۲ ظهر امروز یکشنبه روح و تا ۸ شب ادامه داشت رفقای نیز از ونزوئلا و مکزیک و نیکاراگوئه و از جنبش زاپاتیستی نیز حضور داشتند و تجربیات خود را در معرض رفقای شرکت کننده قرار دادند. ما نیز به سهم خود تجربه و اطلاعات و اخبار جنبش دانشجویی و کارگری ایران را به سمع این رفقا رسانده و ضمن صحبت با شرکت کنندگان حمایت و توجه آن ها را به مسائل ایران جلب نموده و قرار شرکت در برنامه های آینده با این رفقا نیز ریخته شده و از ما برای حضور در این برنامه در سال آینده دعوت گردید. در انتهای این مراسم فیلم هایی از جنبش بولیواری در ونزوئلا و جنبش زاپاتیستی در مکزیک به شرکت کنندگان نشان داده شد.

ما این اقدامات را حرکتی حساب شده برای ارباب کارگران در جهت تسلیم آنان و در نتیجه خصوصی سازی بخش های بیشتر و بیشتر اقتصاد، تقلیل یارانه ها و بن کارگری و آماده سازی زمینه برای ورود شرکت های چند ملیتی به ایران می دانیم. طبقه ی حاکم ایران اینطور فکر می کند که این اقدامات استثمار کارگران ایرانی را برای شرکت های مثل "اکسون موبیل" جذاب تر خواهد کرد. منطق فاسد پشت این عقب گرد برای یک نوع "بربریت در قرن بیست و یکم" طراحی شده است.

از این رو، ما از شما می خواهیم، به عنوان رهبری که از ساخت سوسیالیسم قرن بیست و یکم دفاع می کند، از نفوذ و روابط نزدیک خود با قشر حاکم این رژیم برای ترغیب آنها به متوقف ساختن حکم شلاق کارگران، آزاد کردن فعالین کارگری در بند، قانونی سازی اتحادیه ها و سازمان های کارگری، اجازه دادن به کارگران برای برگزاری مراسم روز اول ماه مه و اعطای حق اعتصاب استفاده نمایید.

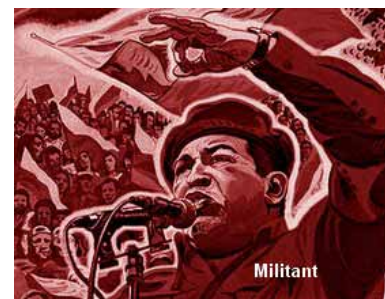
با احترام
شبکه ی همبستگی کارگری ایران
۱۳ مارس ۲۰۰۸

<http://www.iwsn.org/> -
(ترجمه از متن انگلیسی)

حمایت لاسه برتلسر عضو کمیته جوانان اتحادیه کارگری نقاشان کپنهاگ دانمارک از دانشجویان در بند



است، دولت ایران به شلاق زدن کارگرانی که در مراسم روز اول ماه مه شرکت کرده اند متوسل شده است.



تا به حال حکم شلاق سه تن از کارگران اجرا شده است - هشت کارگر دیگر منتظر اجرای همان حکم به "جرم" شرکت در مراسم اول ماه مه هستند. همانطور که شما احتمالاً مطلع هستید، شلاق زدن کارگران در سرتاسر اروپای غربی در پایان قرن پانزدهم و در طول کل قرن شانزدهم، امری عادی بود. تحت ظاهر مبارزه با "ولگردی" هزاران کارگر برای تسلیم شدن در برابر نظم دوزخی صنعت مانوفکتوری نوظهور شلاق خوردند. این انتظام قطعا برای استثمار هزاران کارگر مرد (و بعد ها زنان و حتی کودکان) توسط کسانی که بوسیله ی سود حاصله از این زحمت کشی زندگی می کردند ضروری بود. پس از خلع توده های کارگر از زمین هایشان و ورود قهرآمیز آنها به داخل مواد اشکال پیشقدم کارخانه های امروزی، شلاق زدن، گاهی تا جایی که فرد دچار خونریزی می شد، راهی برای مجبور ساختن آنها جهت تسلیم و جذب شدن در شیوه های جدید تولید بود.

با این حال این اقدامات در بیشتر اروپای غربی در قرن هجدهم (در انگلستان در اوائل قرن هجدهم) غیر قانونی اعلام شدند. اما تا زمانی که سیستمی مانند جمهوری اسلامی ایران در سطح کره ی زمین وجود دارد، تاریخ محکوم به تکرار خویش به شیوه ای تراژیک تر و خونبار تر است. در اولین دهه های قرن بیست و یکم - سه قرن پس از آنکه قوانینی که این شیوه ی تنبیه را مجاز می ساخت توسط ملکه "آن" در انگلستان ملغی شد - جنبش کارگری ایران با این گام ظاهراً عظیم و به عقب در تاریخ رو به رو است.



(بخش ۷)

فصل اول

نظام جامعه ی سرمایه داری

ماده ۱۳ - تضادهای جامعه سرمایه داری حال ضروریست، بررسی کنیم که آیا جامعه بورژوازی و سرمایه داری خوب شناخته شده است. هر چیزی زمانی محکم و خوب است که تمام بخش های آن با هم هماهنگ باشند. مکانیسم یک ساعت را در نظر بگیریم، این ساعت هنگامی خوب و بدون عیب کار می کند که هر چرخ با چرخ دیگر و هر دندانه با دندانه دیگر هماهنگ باشد.

حال جامعه سرمایه داری را در نظر بگیریم. در آن جا به سادگی می بینیم که به هیچ وجه آن طوری که ظاهراً به نظر می آید، این جامعه محکم بنا نشده است، برعکس تضادهای بسیار بزرگ و جهش های عظیمی را نشان می دهد. قبل از هر چیز دیده می شود که در جامعه سرمایه داری، نه یک تولید و توزیع سازمان یافته بلکه یک "هرج و مرج در تولید" وجود دارد. یعنی چه؟ این بدان معنی است که هر سرمایه دار (یا هر سازمان سرمایه داران) بدون وابستگی به دیگران کالا تولید می کند. این تمام جامعه نیست که میزان و نوع احتیاجات خود را تعیین می کند، بلکه این صاحبان کارخانه ها هستند که تنها با این حساب که سود بیش تری به دست آورند و رقبای خود را در بازار شکست دهند کالا تولید می کنند. از این رو گاهی اتفاق می افتد که بیش از حد کالا تولید می شود (البته مربوط به زمان قبل از جنگ است) بازاری برای فروش آن ها نیست (کارگران به علت نداشتن پول کافی قادر به خرید آن ها نیستند). بحران به وجود می آید: کارخانه ها بسته می شوند و کارگران بیکار می شوند، هرج و مرج تولید مبارزه در بازار به همراه می آورد. هر کس می کوشد خریداران را به

«مایک هنکاک» از دانشجویان
دستگیر شده دفاع کرد!



«مایکل فاستر» از دانشجویان
دستگیر شده دفاع کرد!



«دیوید درو» از دانشجویان
دستگیر شده دفاع کرد!



«جان هورام» از دانشجویان
دستگیر شده دفاع کرد!



حمایت بین المللی فعالان سیاسی از
کارگران ایران



شرکت فعالان کارگران ایران تنها نیستند
و میلیتانت در تظاهرات لندن

به مناسبت روز جهانی زنان و
دانشجویان حمایت از کارگران و



شرکت فعالان کارگران ایران تنها نیستند
همراه با سایر و میلیتانت در هامبورگ
فعالان چپ

«پول هولمز» از دانشجویان
دستگیر شده دفاع کرد!



«جان همینگ» از دانشجویان
دستگیر شده دفاع کرد!

گفتی که باد مرده است!

احمد شاملو

گفتی که:

باد مرده است!

از جای برنکنده سقف رازپوش

بر آسیاب خون

نشکسته در به قلعه بیداد

بر خاک نفکنیده یکی کاخ

باژگون

مرده است باد

گفتی بر تیزه های کوه

با پیکرش، فرو شده در خون

افسرده است باد!

تو بارها و بارها با زندگی ات

شرمساری از مردگان کشیده ای

این را من همچون تبی

درست همچون تبی که خون به رگ

ام خشک می کند، احساس کرده ام

وقتی که بی امید و پریشان گفتی

مرده است باد

بر تیزه های کوه با پیکر کشیده به

خون اش

افسرده است باد

آنان که سهم شان را از باد

با دوستاق بان معاوضه کردند

در دخمه های تسمه و زردآب

گفتند در جواب تو، با کبرِ دردشان

ازنده است باد

تازنده است باد!

توفانِ آخرین را در کارگاهِ فکرتِ

رعد اندیش

ترسیم می کند

کبرِ کثیفِ کوهِ غلط را

بر خاک افکنیدن تعلیم می کند

آنان ایمان شان

ملاطی از خون و پاره سنگ و عقاب

است

گفتند باد زنده است

بیدارِ کارِ خویش، هشیارِ کارِ

خویش

گفتی:

نه!

مرده، باد!

زخمی عظیم، مهلک

طرف خود جلب کند و بازار را تحت تسلط خود درآورد. این مبارزه دارای شیوه ها و اشکال گوناگونی است. با مبارزه دو کارخانه دار آغاز می شود و به جنگ جهانی میان کشور های سرمایه داری و تقسیم بازارها در تمام جهان منتهی می گردد. نتیجه این که نه تنها اجزاء جامعه سرمایه داری با هم همگون نیستند، بلکه در تضاد مستقیم با یکدیگر قرار دارند.

اولین علت آشفتگی سیستم سرمایه داری هرج و مرج تولید است که در بحران ها، رقابت و جنگ منعکس می گردد.

دومین علت آشفتگی جامعه سرمایه داری در ساختمان طبقاتی آنست. در واقع جامعه سرمایه داری یک پارچه نیست، بلکه دو جامعه تقسیم شده است.

سرمایه داران یکسو و در سوی دیگر کارگران و فقرا. این دو جامعه در یک دشمنی مداوم، آشتی ناپذیر و بی پایان، که در مبارزه طبقاتی منعکس می شود، قرار دارند. در این جا نیز مشاهده می کنیم که بخش های مختلف جامعه سرمایه داری نه فقط با یکدیگر هماهنگ نیستند، بلکه برعکس در تضاد دائم قرار دارند.

آیا سیستم سرمایه داری محکوم به نابودی است؟ پاسخ این سؤال به بررسی زیر وابسته است: اگر ما بررسی تکاملی که سرمایه داری تاکنون داشته به این نتیجه برسیم که آشفتگی آن دائماً در حال کاهش بوده است، در آن صورت می توانیم برای آن یک زندگی طولانی آرزو کنیم. اما اگر برعکس به این نتیجه برسیم که با گذشت زمان بخش های جامعه سرمایه داری ناگزیر هر روز بیش تر با هم در تضاد قرار می گیرند و جهش های این جامعه به طور اجتناب ناپذیر به پرتگاه کشیده می شوند، در آن صورت می توانیم فاتحه آن را بخوانیم.

بنابر این باید مسأله تکامل سرمایه داری را مورد بررسی قرار داد.

منابع: آ. بگدانف: "خلاصه ای از آموزش اقتصاد" - کارل کائوتسکی: "آموزش اقتصادی کارل مارکس" - کارل کائوتسکی: "برنامه ارفورت" - ن. لنین: "دولت و انقلاب" - فریدریش انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" - فریدریش انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل تا علم".



ادامه دارد

از کوه خورده باد!
تو بارها و بارها با زندگی ات
شرمساری از مردگان کشیده ای
این را من،
همچون تبی که خون به رگ ام خشک
می کند



احساس کرده ام



زیر نظر: شورای سردبیری
militantmag@gmail.com

شماره ۱۱

۷ فروردین ۱۳۸۷

دوستان و رفقای همزم، نشریه میلیتانت را بخوانید و آنرا تکثیر و بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید.

برای «میلیتانت» مقالات، مصاحبه ها، گزارشات و عکسهای اعتراضات و اعتصابات را ارسال کنید.

به «میلیتانت» بپیوندید و ضمن تقویت مبارزه ی انقلابی در جهت ایجاد بلوک سوسیالیستی گام بردارید.

رفقا و دوستان گرامی!

از وبلاگ میلیتانت دیدن کنید و آدرس اینترنتی ما را در اختیار سایر دوستان و آشنایان خود نیز قرار دهید.

<http://militantmag1.blogfa.com>

نظرات و پیشنهادات خود را درباره ی مقالات نشریه برای ما بنویسید.

نشریه میلیتانت حداقل ۱۰ شماره در سال انتشار می یابد